اهداف دعوتی

داستان آدم، نوح و ابراهیم†

**تألیف:**

**دکتر یونس یزدان­پرست**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اهداف دعوتی داستان آدم، نوح و ابراهیم† | | | |
| **تألیف:** | دکتر یونس یزدان‌پرست | | | |
| **موضوع:** | آداب و تربیت (دعوت، گفتگو، زندگی، تعبیرخواب، جشن و سوگواری و...) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | فروردین (حمل) 1395شمسی، رجب 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سایت عقیده www.aqeedeh.com | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

­­

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc442358025)

[مقدمه 1](#_Toc442358026)

[فصل اوّل: اهداف دعوتی داستان آدم÷](#_Toc442358027)

[آدم÷ 8](#_Toc442358028)

[(1-1) آدم÷ اصل بشر 8](#_Toc442358029)

[(1-2) اهداف حاصل از موارد متعلّق به آدم**÷** 9](#_Toc442358030)

[(1-2-1) جوهر اسلام اطاعت مطلق از خداوند**ﻷ** 9](#_Toc442358031)

[(1-2-2) آدم**÷** و توبه 10](#_Toc442358032)

[(1-3) اهداف حاصل از موارد متعلّق به شیطان 16](#_Toc442358033)

[(1-3-1) حسد و کبر شیطان 16](#_Toc442358034)

[(1-3-2) حیله‌های شیطان و دشمنی او با انسان 21](#_Toc442358035)

[(1-3-2-1) آراستنِ باطل و ابتداع 25](#_Toc442358036)

[پیشگیری از حیله‌های شیطان در آراسته‌کردن اعمال و ابتداع: 28](#_Toc442358037)

[(1-3-2-2) ترساندن مؤمنان 28](#_Toc442358038)

[پیشگیری و مقابله با فتنة مال 30](#_Toc442358039)

[پیشگیری از ترس از اولیای شیطان 34](#_Toc442358040)

[(1-3-2-3) القای آرزوهای دروغین توسط شیطان 36](#_Toc442358041)

[(1-3-3) راه‌های مقابله با شیطان 39](#_Toc442358042)

[(1-3-3-1) ایمان به خداوند و توکّل بر او 40](#_Toc442358043)

[(1-3-3-2) ترک گناهان 41](#_Toc442358044)

[(1-3-3-3) فریب زرق و برق دنیا نخوردن 44](#_Toc442358045)

[(1-3-3-4) پناه بردن به خداوند**أ** از شیطان 48](#_Toc442358046)

[(1-3-3-5) گفتار و کردار نیک 52](#_Toc442358047)

[(2-4) اهداف حاصل از داستان فرزندان آدم**÷** 55](#_Toc442358048)

[فصل دوّم: اهداف دعوتی داستان نوح**÷**](#_Toc442358049)

[نوح÷ 62](#_Toc442358050)

[(2-1) عبادت خداوند**أ** محور دعوت 65](#_Toc442358051)

[(2-1-1) تاریخچة بت‌پرستی 66](#_Toc442358052)

[(2-1-2) بنیان دعوت؛ بندگی برای خدا 67](#_Toc442358053)

[(2-2) اسلوب‌های دعوت در داستان نوح**÷** 72](#_Toc442358054)

[(2-2-1) احترام‌گذاشتن به مَدعُوِین 72](#_Toc442358055)

[(2-2-2) شفقت و نصیحت‌نمودن مَدعُوِین 74](#_Toc442358056)

[(2-3-3) تبلیغ با کلامِ روشن 75](#_Toc442358057)

[(2-2-4) تبلیغ در زمان مناسب و به شیوه‌های مختلف 75](#_Toc442358058)

[(2-2-5) ترغیب و ترهیب 77](#_Toc442358059)

[(2-2-6) جدال به نیکی 81](#_Toc442358060)

[القای شبهات و جواب نوح**÷** 82](#_Toc442358061)

[اهداف دعوتی عکس‌العمل‌های نوح**÷** 87](#_Toc442358062)

[(2-2-7) عدم دریافت مال 89](#_Toc442358063)

[(2-3) سرانجام داستان نوح**÷** 90](#_Toc442358064)

[(2-3-1) آغاز تهدیدات نوح**÷** و قطع جدال اشرافیان 91](#_Toc442358065)

[(2-3-2) طوفان 93](#_Toc442358066)

[(2-3-3) غرق‌شدن پسر نوح و پایان طوفان 95](#_Toc442358067)

[(2-3-4) اهداف دعوتی سرانجام داستانِ نوح÷ 97](#_Toc442358068)

[- ظلم اساس نابودی 97](#_Toc442358069)

[- عمل صالح وسیلة نجات نه نسب (وَلاء و بَراء) 99](#_Toc442358070)

[- کشتی نوح نمادی ماندگار و عبرت‌آمیز 100](#_Toc442358071)

[فصل سوّم: اهداف دعوتی داستان ابراهیم**÷**](#_Toc442358072)

[ابراهیم÷ 104](#_Toc442358073)

[(3-1) ابراهیم بت‌شکن 106](#_Toc442358074)

[(3-1-1) برائت ابراهیم÷ از پدر و قومش 108](#_Toc442358075)

[(3-1-2) احتجاج ابراهیم**÷** و دعوت پدرش به توحید 109](#_Toc442358076)

[(3-1-3) اقدام عملی ابراهیم÷ در شکستن بتها 112](#_Toc442358077)

[(3-2) شخصیّت ابراهیم÷؛ اُسوه‌ای برای دعوتگر 116](#_Toc442358078)

[(4-2-1) ابراهیم÷ تسلیم‌شدۀ واقعی 116](#_Toc442358079)

[(3-2-2) ابراهیم÷؛ دعوتگری ثابت قدم 118](#_Toc442358080)

[(3-2-3) ابراهیم÷؛ دعوتگری با بیانی صریح 119](#_Toc442358081)

[(3-2-4) دعاهای ابراهیم÷ اسوة حسنه 120](#_Toc442358082)

[(3-3) بنای کعبه 122](#_Toc442358083)

[(3-4) ابراهیم÷ در آماج ابتلای الهی 125](#_Toc442358084)

[(3-4-1) ابراهیم÷ محکوم به مرگ و در آتش‌انداختن 125](#_Toc442358085)

[(3-2-2) هجرت ابراهیم÷ 128](#_Toc442358086)

[(3-4-3) رهاکردن همسر و فرزند 132](#_Toc442358087)

[(3-4-4) قربانی‌کردن تنها فرزند 134](#_Toc442358088)

[(3-5) بحث در باره سخنهای مصلحتی ابراهیم÷ 137](#_Toc442358089)

[فهرست منابع 140](#_Toc442358090)

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلاَ مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلاَ هَادِىَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ محمّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا١﴾ [النساء: 1]. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ١٠٢﴾ [آل عمران: 102]. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا٧١﴾ [الأحزاب: 70-71].

أمّا بعد؛ داستان‌های قرآنی، جدای از بیانِ واقعیّتِ تاریخی و جاذبۀ شگرف در شیوایی کلام و ساختارِ بیان، شمولیّتی خاص در موضوع، بندمرتبگیِ والا در هدف، تنوّعی ویژه در مقصد و اعجازی آشکار هستند، که موهبت و لطفی خاص از جانب پروردگارﻷ می­باشند که به انسان ارزانی داشته است.

قرآن کریم برای هدایت و ارشاد انسان، از سبک­های مختلف از جمله: وعد و وعید، إقناعِ عقلی، بیان معجزه به صورت­های مختلف و ... استفاده می­کند، که یکی از این سبک­ها استفاده از داستان و قصّه می­باشد، که جدای از تأثیرات خاص بر روحیۀ انسان، شیوه­ای جذّاب برای پیام­رسانی و تأثیرگذاری می­باشد.

داستان­های قرآنی از چندین جهت از اهمیّت خاص برخوردارند، که عبارتند از:

1. گویندۀ این داستان­ها خداوند متعال می­باشد. خداوندأ می­فرمایند:

**﴿**نَحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ بِمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ٣**﴾** [يوسف: 3]. «ما از طریق وحی این قرآن، نیکوترین سرگذشت‌ها را برای تو بازگو می‌کنیم و (تو را بر آن‌ها مطّلع می‌گردانیم) هرچند که پیشتر از زمرۀ بی‌خبران (از احوال گذشتگان) بوده‌ای.»

1. خداوندﻷ به پیامبرش ج امر فرموده که از آنچه به وی وحی می­شود، داستان را برای مردم بازگو کند. خداوندأ می­فرمایند:

﴿فَٱقۡصُصِ ٱلۡقَصَصَ لَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ١٧٦﴾ [الأعراف: 176]. «‏پس داستان را بازگو کن بلکه بیندیشند.»

1. داستان‌های قرآنی یکی از شیوه­های قرآن برای بیانِ حقایق و دفعِ شبهات می‌باشد. خداوندأ می­فرمایند:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَكۡثَرَ ٱلَّذِي هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ٧٦﴾ [النمل: 76].**‌** «‏بی‌گمان این قرآن برای بنی‌اسرائیل (حقیقت) اکثر چیزهائی را (که در تورات از احکام و قصص آمده است و) در آن‌ها اختلاف دارند، روشن و بیان می‌دارد.»

1. بیانِ داستان‌های قرآنی بطور کلّی یکی از مهمترین وظایف و شیوه­های دعوتی پیامبران† بوده است. خداوندأ می­فرمایند:

﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَقُصُّونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِي﴾ [الأنعام: 130]. «‏ای جنّیان و ای انسان‌ها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتاب‌های آسمانی ) مرا برایتان بازگو نکردند.»

1. محور داستان‌های قرآنی، زندگی پیامبران† می­باشد، که آن‌ها قُدوه و اُسوة بشریّتند. خداوندأ می­فرمایند:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡۗ﴾ [الأنعام: 90]. «‏ای جنّیان و ای انسان‌ها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتاب‌های آسمانی ) مرا برایتان بازگو نکردند.»

با وجود این اوصاف، داستان‌های قرآن کریم از وجوه متمایز و خاصّی برخوردارند، که آن­را از بسیاری از داستان­ها متمایز می­کند، از جمله:

1. داستان‌های قرآنی تکراری هدفمند دارند، به گونه­ای که در هر تکرار هدف و یا اهدافی وجود دارد، که تکرار را هدفمند و پرنغز می­کند، به گونه­ای که در جایی بیان از نکته­ای می­کند که در موضع دیگر بیان نشده است.
2. داستان‌های قرآنی واقعیّت­های تاریخی هستند که به واقع رُخ داده­اند، حتّی اگر خارق­العاده و معجزه باشند.
3. داستان‌های قرآنی از جهت­های مختلف شمولیّت و جامعیّتی خاص دارند، از جمله:

الف) از حیث در نظر گرفتن میزان فهم و درایت و درک و شعور مخاطبانِ مختلف.

ب) از حیث استفاده از روش­ها و سبک­های متنوّع برای سلیقه­های مختلف.

ج) از حیث در نظرگرفتنِ زمان؛ گذشته، حال و آینده.

د) از حیث شمولیّت موضوع، به­گونه­ای که مسائل و موضوعات مختلف­ را در برمی‌گیرد.

1. داستان‌های قرآنی هدفمند و کاربردی برای اصلاحِ عقیده و اخلاقِ فرد و جامعه بیان شده­اند. و قوانینِ سعادت و تکاملِ بشریّت را دارا هستند و مایۀ هدایت و رحمت برای همۀ کسانی می­باشد که ایمان می‌آورند. خداوندأ می‌فرمایند:

﴿لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِۗ مَا كَانَ حَدِيثٗا يُفۡتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ١١١﴾ [يوسف: 111]. «به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همۀ اندیشمندان است. (آن‌ها) یک افسانۀ ساختگی (و داستان خیالی و دروغین) نبوده، و بلکه (یک وحی بزرگ آسمانی است که) کتاب‌های (اصیل انبیای) پیشین را تصدیق و پیغمبران (راستین) را تأیید می‌کند، و (به علاوه) بیانگر همۀ چیزهائی است که (انسان‌ها در سعادت و تکامل خود بدان‌ها نیاز دارند، و به همین دلیل مایۀ) هدایت و رحمت برای (همۀ) کسانی است که ایمان می‌آورند.»

1. داستان‌های قرآنی معجزۀ خداوند ـ می­باشند؛ چرا که با بیان شیوا و دقیق و عاری از هرگونه اشتباه و خطا و تناقض به بیان گذشته پرداخته و حتّی خبر از آینده داده که وقوعِ واقعی برخی از آن‌ها إعجازش را بیشتر نمایان کرده است.

با توجه به همۀ این مطالب سیر و هدف داستان‌های قرآنی در مسیر اهدافِ قرآن کریم می­باشد و آن: هدایت انسان می­باشد. داستان‌های قرآنی به عنوان قسمت بزرگی از قرآن کریم جهت تحقّق رسالت خود بر محوریّت اهدافی خاص بنیان­گذاری شده تا هدف اصلی خود را یعنی؛ هدایت کلِّ بشریّت به انجام برساند. محوریّت برخی از اهدافِ داستان‌های قرآنی عبارتند از:

1. تثبیت قلبِ پیغمبر أکرم ج . خداوندأ می­فرمایند:

﴿وَكُلّٗا نَّقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِۦ فُؤَادَكَۚ وَجَآءَكَ فِي هَٰذِهِ ٱلۡحَقُّ وَمَوۡعِظَةٞ وَذِكۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ١٢٠﴾ [هود: 120].«‏این همه از اخبار پیغمبران بر تو فرو می‌خوانیم، کلّاً برای این است که بدان دلت را برجای و استوار بداریم. برای تو در ضمن این حق آمده است و برای مؤمنان پند و یادآوری مهمّی ذکر شده است.»

واز آنجائی که پیامبر ج و همراهانشش توسط مشرکین و معاندین دچار اذیّت و آزار شدید قرار می­گرفتند و باعث ناراحتی آن‌ها می­شدند، خداوندﻷ داستان‌های پیامبران† و اقوامِ گذشته را برایش بازگو می­فرماید تا مایۀ آرامش و دل­گرمی و فراح­قلبی وی گردد. خداوندأ می­فرمایند:

﴿قَدۡ نَعۡلَمُ إِنَّهُۥ لَيَحۡزُنُكَ ٱلَّذِي يَقُولُونَۖ فَإِنَّهُمۡ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ٣٣ وَلَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمۡ نَصۡرُنَاۚ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ وَلَقَدۡ جَآءَكَ مِن نَّبَإِيْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ٣٤﴾ [الأنعام: 33-34]. «‏(ای پیغمبر!) ما می‌دانیم که آنچه (کفّار مکه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش؛) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند. پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند (و مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند) و در برابر تکذیب‌ها (و اذیت و آزارها) شکیبائی کرده‌اند (و بر عقیدۀ خود ماندگار مانده‌اند و سنگر را خالی نکرده‌اند) و اذیت و آزار شده‌اند (و گرفتاری‌ها و شکنجه‌ها را تحمّل کرده‌اند) تا یاری ما ایشان را دریافته است (و در مبارزه‌ی حق و باطل پیروز شده‌اند. تو نیز چنین باش. این سخن خداوند است و مبتنی بر وعدۀ پیروزی است) و هیچ‌چیز نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون سازد. به تو اخبار و سرگذشت پیغمبران رسیده است (و می‌دانی که رسالت با شدائد همراه است و سرانجام سختی‌ها پیروزی در دنیا و آن گاه جَنَّةُ‌الْمَأْوی است)‏.»

1. اثباتی برای صدقِ رسالت و پیامبریش ج . قرآن کریم با بیان مواردی از گذشته و بیان واقعیّت­های مهم و شگرف تاریخی صدق کلام و رسالت محمّد مصطفی ج را ثابت می­کند. به طور مثال در داستان موسی÷ و فرعون می­فرماید:

﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ إِذۡ قَضَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلۡأَمۡرَ وَمَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ٤٤ وَلَٰكِنَّآ أَنشَأۡنَا قُرُونٗا فَتَطَاوَلَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡعُمُرُۚ وَمَا كُنتَ ثَاوِيٗا فِيٓ أَهۡلِ مَدۡيَنَ تَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَا وَلَٰكِنَّا كُنَّا مُرۡسِلِينَ٤٥ وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذۡ نَادَيۡنَا وَلَٰكِن رَّحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٖ مِّن قَبۡلِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ٤٦﴾ [القصص: 44-46]. «(ای محمّد !) تو در جانب غربی (کوه طور) نبودی در آن دم که ما فرمان (نبوّت) را به موسی ابلاغ کردیم (و بدو کتاب تورات عطاء و وی را برای تبلیغ به پیش مردم فرستادیم) و تو از حاضران (در صحنۀ تبلیغ و مبارزه‌ی موسی با فرعون و فرعونیان) نبودی (تا بر سرگذشت ایشان مطّلع گردی. حال که سرگذشت حقیقی بنی‌اسرائیل و موسی و فرعون و پیروان آنان را - چنان‌که باید - برای مردم بیان می‌داری ، چرا باید باور نکنند و به تو ایمان نیاورند؟!). ‏ این ما بودیم که اقوام و نسل‌هائی را (در قرون و اعصار مختلف) آفریدیم و زمان‌های طولانی بر آنان سپری شد (و بر اثر مرور زمان، عهدها و پیمان‌های خدا را فراموش کردند و رهنمودهای انبیاء را از یاد بردند. ای پیغمبر !) تو در میان اهل مدین اقامت نداشتی تا آیات ما را (که بیانگر سرگذشت ساکنان مدین است) بر اینان (که مردمان مکه و سال‌ها بعد از ایشان می‌زیند) فروخوانی (و از احوال پیشینیان بیاگاهانی). ولی این ما هستیم که تو را فرستاده‌ایم (و چنین اخباری را از طریق وحی در اختیارت قرار داده‌ایم‏. تو در کنار کوه طور نبودی بدان گاه که ما (موسی را برای برگزیدن او به عنوان پیغمبر) ندا در دادیم (تا فرمان‌های صادرۀ الهی را بشنوی و هم اینک برای دیگران روایت نمائی). ولی (ما این اخبار را به تو می‌رسانیم) به خاطر مرحمتی که پروردگارت نسبت به تو دارد ، تا قومی را (با آن‌ها) بیم دهی که پیش از تو بیم دهنده‌ای (از پیغمبران خدا) به سوی ایشان نیامده است، شاید مایۀ عبرت و بیداری آنان گردد.»

1. داستان‌های قرآنی وسیله­ای برای عبرت و پند گرفتن. با تدبّر و تفکّر و تعمّق و عبرت­گیری در داستان‌های قرآنی بزرگترین و اساسی­ترین و مهم­ترین سُنَن و قانون خداوندأ کشف می­شود و آن: عاقبت از آنِ پرهیزگاران است و خواری و پستی و رسوائی و بدنامی از آنِ گناهکاران است. بدین خاطر خداوندأ می­فرمایند:

﴿لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِۗ﴾ [يوسف: 111].‏ «به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همۀ اندیشمندان است.»

1. داستان‌های قرآنی وسیله­ای برای تصحیح عقائد فاسد و تثبیت عقائد صحیح. خداوندأ با بیان سرگذشت عاصیان و علل و اسباب و عاقبتِ آن‌ها به تصحیح عقائد فاسد و باطلِ گمراهان می­پردازد و با بیانِ مسیر و راهِ پویندگان حق و حقیقت و اوصاف آن‌ها و رستگاری و نصرت آن‌ها در دنیا و عقبی به تثبیت عقائد انسان بر راه راست کمک می­کند.
2. داستان‌های قرآنی وسیله­ای برای ارزشگزاری اخلاق و ایمانِ فردی و اجتماعی و پیدا کردن مقامِ خلیفة الله. داستان‌های قرآنی با به تصویر کشیدن شناعتِ رفتارهای فردی و اجتماعی اقوام گمراهِ گذشته، و بزرگی و زیبایی رفتار و کردارِ مؤمنان طبقه­بندی را عرضه می­کند که انسان در خلال آن بسیاری از مفاهیم و واقعیّت­های حیات برایش آشکار و روشن می­گردد و انسان جایگاه خود را به عنوان خلیفة الله پیدا می­کند.
3. و بسیاری از اهداف والا و نابی که برای صاحبانِ خِرد هویدا می­شود. از جمله: توکّل بر خدا خصوصاً برای داعیان و صالحان، اُسوه­گیری از پیامبران†، مزیَّن شدن به اخلاق حسنه، آداب گفتمان و جدل نیک، تشخیص بیماریهای منحرفان و معاندان و کیفیّتِ تعامل با آن‌ها، اُسلوبِ دعوت به سوی خداوندأ و .... .

همانطور که اشاره گردید دعوت به سوی خداوندأ یکی از بارزترین، مهم­ترین، مستدل­ترین، بزرگترین و کاربردی­ترین اهدافِ داستان‌های پیامبران† می­باشد، که در این کتاب سعی گردیده این هدف در خلال زندگی سه پیامبر بزرگ و عظیم­الشأن خداوند یعنی؛ آدم، نوح و إبراهیم† موشکافی و بیان و تحلیل شود.

در زندگی هرکدام از این پیامبران† نکات مهم و بارزی از دعوت مشاهده می‌شود که در کنار هم جوابگوی بسیاری از مصائب و مشکلات دعوت خصوصاً در عصر حاضر می­باشد. و می­تواند جوابگوی سؤالات مهم و کاربردی برای هر دعوتگر در امر به معروف و نهی از منکر باشد.

در شیوۀ نگارش این کتاب سعی شده که داستان هر پیامبر بر مبنای فرموده­های خداوند متعال در قرآن کریم به گونه­ای بیان شود که خواننده جدای از فهم دقیق از زندگی­نامه و داستان حیات آن پیامبر بلکه نکات و ظرائف و اهداف دعوتی حاصل از آن نیز برایش آشکار و محرز گردد، که در این راستا به نکات تفسیری ظریفی که فهم داستان و اهداف دعوتی حاصل از آن­را بیشتر نمایان می­کند، اشاره شده است.

اُمید است که خداوند کریم، صاحبِ عرشِ عظیم به بنده توفیق ادایِ اهداف حاصل از نگارش این أثر را داده باشد و به همۀ مسلمانان نیز توفیق دهد که وظیفۀ دعوت به سوی ایمان به خداوندأ را به نحو أحسن و مطابق با قوانینِ قرآن کریم وسنّت و سیرۀ نبویِّ شریف ج انجام دهند و به همۀ انسان‌ها هم توفیقِ پذیرشِ هدایت، نور، ایمان و یکتاپرستی را بدهد.

یونس یزدان‌پرست

14/7/1390 ه‍

فصل اوّل:  
اهداف دعوتی داستان آدم**÷**

­(1-1) آدم÷ اصل بشر

(1-2) اهداف حاصل از موارد متعلّق به آدم**÷**

(1-2-1) جوهر اسلام اطاعت مطلق از خداوند**أ**

(1-2-2) آدم**÷** و توبه

(1-3) اهداف حاصل از موارد متعلّق به شیطان

(1-3-1) حسد و کبر شیطان

(1-3-2) حیله‌های شیطان و دشمنی او با انسان

(1-3-3) راه‌های مقابله با شیطان

(1-4) اهداف حاصل از داستان فرزندان آدم**÷**

آدم**÷**

آدم÷ اسمی علم و عجمی است، کلمه آدم÷ بیست و پنج مرتبه در قرآن کریم بیان شده است که در شانزده مرتبه خداوندﻷ به طور مستقیم آدم÷ را مورد خطاب قرار داده است و در نه مرتبه نیز از فرزندان آدم÷ با خطاب (يَا بَنِي آدَمَ)، (نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ) و ... آمده است.

و در واقع قصۀ آدم÷ در هفت سوره یعنی؛ بقره، اعراف، حِجر، إسراء، کهف، طه و ص بیان شده است. سوره‌ها و شمارۀ آیات حاوی داستان آدم÷ عبارتند از:[[1]](#footnote-1)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سوره | شماره سوره | شماره آیات |
| بقره | 2 | 31، 32، 33، 34، 35، 37 |
| آل عمران | 3 | 33، 59 |
| مائده | 5 | 27 |
| اعراف | 7 | 11، 19، 26، 27، 31، 35، 172 |
| اسراء | 17 | 61، 70 |
| کهف | 18 | 50 |
| مریم | 19 | 58 |
| طه | 20 | 115، 116، 117، 120، 121 |
| یس | 36 | 60 |

(1-1) آدم÷ اصل بشر

آدم÷ ابوالبشر و از انبیای مقرّب الهی است، با سجدۀ ملائکه بر او، خداوندأ ارج و منزلت والای وی را نشان داده است و اولین پیغمبر می­باشد، داستان آدم÷ از لحظۀ آفرینش تا زمان فرود وی در کرۀ خاکی و رجوع مجدّد وی حاوی فراز و نشیب‌هایی است که برای هر دعوتگر و خواهان حقّی مملو از اندرز و عبرت‌هایی است که با اسوه گرفتن از آن‌ها بی‌شک راه‌حل‌های بسیای از مسائل و معضلات، خصوصاً در عصر حاضر که گریبان‌گیر بیشتر جوامع اسلامی است، می‌باشد.

با تفکّر و ژرف‌نگری در داستان آدم÷ انسان اساس وبنیان آفرینش خود را درمی­یابد. خداوندأ می­فرمایند:

﴿إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ٧١ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ٧٢﴾ [ص: 71-72]. «وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سروسامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از روح متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید.»

این آیه دلالت دارد که خداوند متعال هنگامی که از روح خود در آدم÷ دمیده و بر ملائکه واجب نموده که بر وی سجده کنند وی بر هیئت و شکل انسان بوده است؛ زیرا حرف فاء موجود در آیه ﴿فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ٧٢﴾. «هنگامی که آن را سروسامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از روح متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید.» جهت تعقیب است نه تراخی، پس آدم÷ در آن لحظه بر شکل انسان بوده نه اینکه شکل دیگر داشته باشد، امام رازی می‌گوید: «خداوند تعالی آدم÷ را از خاک و بر صورت و شکل انسان خلق کرده بود.» [[2]](#footnote-2)

(1-2) اهداف حاصل از موارد متعلّق به آدم**÷**

در این بخش به زندگینامۀ آدم÷ در پرتو انواری که از آن حاصل می­شود، پرداخته می­شود تا انسان مسلمان و هر دعوتگری مسیر حیات معنوی خود را در این راستا دریابد؛ چرا که این قسمت از داستان آدم÷ نکات مهم و حیاتی را در بر دارد که فهم و یاد آن تلألؤ ایمان را با بار دارد.

(1-2-1) جوهر اسلام اطاعت مطلق از خداوند**ﻷ**

خداوند به ملائکه امر فرمود که بر آدم÷ سجده کنند، این سجده بیانگر حرمت‌نهادن و بزرگداشت و اعتراف به فضیلت آدم÷ بود، خداوندأ می‌فرمایند:

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ٣٤﴾ [البقرة: 34]. «و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم÷ سجده ببرید، همگی سجده بردند بجز ابلیس که سر باز زد و تکبّر ورزید، و از زمرۀ کافران شد.»

با وجود تقرّبِ ملائکه و تسبیح و تقدیس آن‌ها بر ربّ ‌العالمین، مشاهده می‌شود که آنان بدون شناخت از آدم÷ به محض دریافت امر باری تعالی و بدون شناخت حکمت و فلسفۀ حکم بر او سجده بردند. آری! انسانی که خداوندأ وی را مسلمان یعنی؛ تسلیم شده نام نهاده باید مزیّن بر این صفت باشد؛ خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا﴾ [الحج: 78]. «خدا شما را قبلاً (در کتاب‌های پیشین) و در این (قرآن کریم) مسلمین (یعنی؛ تسلیم‌شدگان) نامیده است.»

پس هر مسلمانی باید به محض درک امر خداوند حکیم سر تسلیم خود را بر بارگاه اقدس و ملکوتی وی نهد و با دلی پر از شوق و قلبی پر از ایمان و خشوع امتثال امر نماید حتّی اگر حکمتِ تشریع را درنیابد؛ چرا که تمرّد و سرکشی از جانب شیطان، او را در منجلاب و ورطۀ کفر و تباهی و فساد و گمراهی انداخت، پس اطاعت مطلق از خداوندأ جوهر واساس اسلام است، خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا٣٦﴾ [الأحزاب: 36]. «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند. هرکس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.»

پس بر هر دعوتگری لازم است که این معنا را برای دیگران به صورت آشکار تبیین نماید، تا هر مسلمانی در پرتو این تسلیم شدن، مقامات عالیه را دریابد و از گزند انحرافات و یاوه‌گویی دشمنان کینه‌توز در امان بماند.

(1-2-2) آدم**÷** و توبه

وقتی که آدم÷ و همسرش به امر خداوندﻷ از خوردن میوۀ درخت منع شده بودند مطابق آیۀ:

﴿وَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ وَكُلَا مِنۡهَا رَغَدًا حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ٣٥﴾ [البقرة: 35]. «و گفتیم: ای آدم÷! تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از آن، هر چه و هرکجا که می‌خواهید، خوش و آسوده بخورید و لیکن نزدیک این درخت نشوید[[3]](#footnote-3) و از آن نخورید، چه از ستمگران خواهید شد».

این امتحان برای این زوج، محکی برای اراده آنان بود امّا

﴿فَأَزَلَّهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ عَنۡهَا فَأَخۡرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِۖ﴾ [البقرة: 36]. «امّا شیطان، موجب لغزش آنان شد. ایشان را از آنچه در آن بودند بیرون راند.»

واژه«أَزَلَّهُمَا» "لغزاندشان ..." تعبیر دقیق و آشکاری است که شکل حرکت را به تصویر می‌کشد و حالت را خوب مجسّم می‌کند. پس این عملکرد آدم÷ چنین می‌نمایاند که انسان طوری خلق شده است که قابلیّت خطا کردن و وسوسه‌شدن توسط شیطان را دارد، و ممکن است که در مسیر زندگی دچار خطاهای کوچک و بزرگی گردد که در ابتدا آن‌ها را آراسته و زیبا و حتّی درست تصوّر کند ولی بعد از اینکه شیطان وی را در گودالِ گناه انداخت، درمی‌یابد که راه را کج رفته، و در می‌یابد که فقط با ترس از خداوندأ و اختیار و حفظ حریم اسلامی می‌تواند خداوندﻷ را از خود راضی نگه دارد؛ زیرا خداوندأ می‌فرمایند:

﴿وَأَمَّا مَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ٤٠ فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ٤١﴾ [النازعات: 40-41]. «و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد، و نفس را از هوا و هوس باز داشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه (او) است.»

شیطان با مکر و وسوسه، آدم÷ را فریب داد، و موجبِ محروم شدن وی و حوا‘ از بهشت گردید، در قرآن آمده:

﴿وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ٢١﴾ [الأعراف: 21]. «و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم.»

و این در حالی بود که خداوندأ، آن‌ها را از کید شیطان آگاه کرده بود، خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ١١٦ فَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوّٞ لَّكَ وَلِزَوۡجِكَ فَلَا يُخۡرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلۡجَنَّةِ فَتَشۡقَىٰٓ١١٧﴾ [طه: 116-117]. «(ای پیغمبر! بیان دار) آنگاه را که به فرشتگان دستور دادیم، برای آدم سجده(ی تعظیم و تکریم) ببرید، پس سجده بردند مگر ابلیس که سر باز زد. آن وقت گفتیم: ای آدم! این دشمن تو و همسر تو است، پس (بپایید به دام وسوسه خود شما را گرفتار نسازد (و) از بهشت بیرونتان نکند که به رنج و زحمت خواهی افتاد).»

بعد از قسم شیطان و اصرار وی بر راستگو بودن خود و واقعیّت نداشتن وعدۀ جاودان ماندن آنان در بهشت، آدم÷ و حوا‘ عهد خداوندأ را فراموش کردند و بدون قصد و عمد از درختِ ممنوعه خوردند، خداوندأ می‌فرمایند:

﴿وَلَقَدۡ عَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبۡلُ فَنَسِيَ وَلَمۡ نَجِدۡ لَهُۥ عَزۡمٗا١١٥﴾ [طه: 115]. «در آغاز کار ما به آدم زمان دادیم (که از درخت ممنوع نخورد) امّا او فراموش کرد و از او تصمیم استواری مشاهده نکردیم.»

پس انسان باید همیشه از وسوسه‌ها و کیدهای شیطان رجیم بهراسد و از جمله اسلحه‌هایی که انسان را از این هراس و خطر مصون می‌دارد، توکّل بر ذات اقدس الهی است؛ زیرا

﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ﴾ [الطلاق: 3]. «هر کس بر خداوند توکّل کند خدا او را بسنده است».

پس دعوتگر باید مردم را از مکر و وسوسه‌های شیطان آگاه و برحذر دارد و به آن‌ها بشارت دهد که پناهگاهی که انسان را از بیم خطرها و حمله‌های شیطان مصون می‌دارد و به آرامش می‌رساند، توکّل محض بر ذات اقدس الهی است.

زمانی که آدم÷ و همسرش حوا‘ در معصیّت افتادند، خداوندأ آنان را از منع و از نخوردن درخت یادآور شد، و آن‌ها بلافاصله به گناه و اشتباه خود اعتراف کردند و طلب مغفرت و بخشش را نمودند و حسرت و ندامت قلبشان را در خود فشرد، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٖۚ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتۡ لَهُمَا سَوۡءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخۡصِفَانِ عَلَيۡهِمَا مِن وَرَقِ ٱلۡجَنَّةِۖ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمۡ أَنۡهَكُمَا عَن تِلۡكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمَا عَدُوّٞ مُّبِينٞ٢٢ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ٢٣﴾ [الأعراف: 22-23]. «پس آرام آرام آنان را مکر و فریب (به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت) کشید هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش بدیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگ‌های (درختان) بهشت کردند و آن‌ها را بر خود افکندند، پروردگارشان فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است؟، گفتند: پروردگارا! بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.»

این بخش از داستان آدم÷ بیانگر اصلی حیاتی و بس مهم در زندگی هر انسانی است که در صورت مدّنظر نگرفتن و عمل نکردن بدان به گونه‌ای به هلاکت می‌افتد که طعم سعادت را در دنیا و آخرت از دست خواهد داد، و آن اعترافِ زودهنگام و بلافاصله بعد از گناه به اشتباه و معصیّت است و طلب مغفرت و بخشش از خداوندأ است؛ زیرا انسان بنا بر سرشت خود احتمال خطا و معصیّت را دارد و همانگونه که آدم÷ در دام شیطان افتاد، این احتمال برای هرکدام از فرزندان وی نیز امکان دارد ولی فرزندان آدم÷ باید از پدر و مادرشان ـ آدم و حوا (علیهما السلام)ـ بیاموزند که بلافاصله اعتراف به گناه و طلب مغفرت نمایند؛ زیرا آن‌ها می‌دانستند چنان‌چه اعتراف به گناه و طلب مغفرت نکنند از زمرۀ زیانکاران خواهند شد،[[4]](#footnote-4) پیغمبر اکرم ج می‌فرماید: «کُلُّ بَنی آدم خَطّاءٌ وَخَیرُ الخَطَّائینَ التَّوّابین.»[[5]](#footnote-5) (هر کدام از فرزندان آدم خطا می‌کنند و بهترین خطاکاران، توبه‌کنندگانند.)

وتوبه مایۀ رستگاری است، خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ٣١﴾ [النور: 31].

«ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید تا رستگار شوید».

رسول الله ج مى فرماید: (وَاللهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي اليَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةٍ.)[[6]](#footnote-6) (بخدا سوگند، من روزانه بیشتر از هفتاد بار از خدا طلب مغفرت مى­کنم، و به سوى او توبه مى­نمایم.)

و نیز فرمودند: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى اللهِ فَإِنِّي أَتُوبُ فِي الْيَوْمِ إِلَيْهِ مِائَةُ مَرَّةً.)[[7]](#footnote-7) (اى مردم! به سوى خدا باز گردید (توبه کنید) چرا که من روزانه صد بار توبه مى­کنم.)

و همچنین در فرموده‌های پیغمبر اکرم ج آمده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللهُ بِكُمْ، وَلَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللهَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ.»[[8]](#footnote-8) (اگر شما گناه نمی­کردید و بعد از آن طلب بخشش نمی‌نمودید، بی‌شک خداوند بندگانی را می‌آفرید که گناه کنند و بعد طلب مغفرت نمایند، و خداوند نیز آن‌ها را می‌بخشد.)،

پس این فرمودۀ حبیب خداوند محمّد مصطفی ج بشارتی والاست که طلب مغفرت بعد از گناه موجب بخشش گناهان و وارد شدن در آغوش رحمت الهی می‌باشد، البته همانگونه که آدم÷ شیوه و روش طلب مغفرت را آموخت:

﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ٣٧﴾ [البقرة: 37]. «سپس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت (و با گفتن آن‌ها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت. خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است». و بر همین سبک نیز انسان باید از آموزه‌های دینی پیغمبر خاتم ج توبه را بیاموزد و آن­را بکار گیرد.[[9]](#footnote-9)

انجام اعمال صالح نیز بعد از توبه مایۀ محو گناهان است؛ خداوند متعالی می‌فرمایند:

﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ﴾ [هود: 114]. «بی‌گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برد.»

البته انسان باید مدّنظر داشته باشد که اهمال در توبه و ترک اعمال صالح و انباشته کردن گناهان بر یکدیگر موجب زنگ زدن و مستور شدن قلب از حقیقت و نور می‌گردد، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿كَلَّاۖ بَلۡۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ١٤﴾ [المطففين: 14]. «هرگزا هرگز! اصلاً کردار و تلاش (پلشت و زشت) ایشان دل‌هایشان را زنگ زده کرده است».

حسن بصری/ گفته: زنگ‌زدن همان انجام گناه بر گناه است تا اینکه قلب انسان را کور می‌کند و می‌میراند.

و خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۚ﴾ [الأنعام: 25]. «ما بر دل‌های آنان (به سبب کفر و نافرمانیشان) پرده‌ها افکنده‌ایم تا آیات را نفهمد (و نور بر ایمان بر دل‌هایشان نتابد) و به گوش‌هایشان سنگینی وکری انداخته‌ایم (تا ندای حق را نشوند).»

دعوتگر باید به مسلمانان خصوصاً جوانان تأکید داشته باشد که شیطان در کمین انسان است و همانگونه که آدم÷ را به اشتباه و نافرمانی خداوندـ فریب داد، احتمال دارد که هرکدام از انسان‌ها را به عناوین و اسباب مختلف از جمله: مال، قدرت، رابطۀ جنسی و ... فریب دهد، و انسان جهت امنیّت حاصل کردن و دوری از آن باید به طور مطلق و کامل بر ذات اقدس الهی توکّل محض نماید و همیشه و در همه حال در پناه توکّل بر خداوندـ حرکت نماید و در صورتی هم که فریب خورد و به ورطۀ گناه افتاد باید همانند آدم÷ و همسرش بلافاصله پشیمان شود و ترک معصیّت نماید و با ندای استغفار زمینۀ رحمت و بخشش الهی را برای خود مهیّا نماید، این مسیری است که هر انسانی ناگزیر از آن نیست.

(1-3) اهداف حاصل از موارد متعلّق به شیطان

شیطان بنابر تکبّر و حسدی که داشت خود را منفور و طرد شده از درگاه الهی کرد و بلایی را بر سر خود آورد که پَستی و پلشتی آن حدپذیر نیست، و با این عملکرد ننگین، خود را دشمن آدم و حوا (علیهما السلام) و فرزندان آن‌ها کرد به گونه‌ای که هر انسانی باید وی را به معنای واقعی دشمن بگیرد و با اسلحه‌هایی که خداوندأ در اختیار وی قرار داده، به نبرد این اهریمن بدکردار ملعون رود، تا در این نبرد سربلند و سرافراز و کامیاب به سرمنزل مقصود که همان رضای خداوندﻷ است، دست یابد.

(1-3-1) حسد و کبر شیطان

هنگامی که خداوندأ به شیطان فرمان داد که بر آدم÷ سجده برد، او تمرّد کرد. این بخش از داستان و علّت تمرّد وی در قرآن کریم چنین بیان شده است:

﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسۡجُدَ إِذۡ أَمَرۡتُكَۖ قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ١٢﴾ [الأعراف: 12]. «(خداوند) به او گفت: چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده ببری، وقتی که من به تو دستور (تواضع و تعظیم برای آدم) دادم؟ (ابلیس) گفت: من از او بهترم؛ چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک.»

جواب شیطان ـ نفرین خدا بر او باد! ـ عذر بدتر از گناه بود. وی از اطاعتِ امر خداوندأ امتناع کرد و با حجّت و قیاسی ناشایست تمرّد کند، یعنی؛ شیطان ملعون گفت: من برتر از وی هستم، چگونه تو به من فرمان سجده بر آدم÷ را می‌دهی؟ حجّت آوردن ابلیس در واقع بیانی بر ضد خودش بود و ندای ﴿أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ﴾ بیانی واضح از جهل و حماقت وی داشت که ریشه در حسد و کبر وی می‌نماید، زیرا:

1. اعتراض شیطان بر اجرای امر پروردگار، کفر محض است؛ زیرا شأن و منزلت خداوندأ اطاعت کردن مطلق از اوست و شأن مؤمن به خداوندﻷ اطاعت مطلق از ذات کبریایی اوست. خداوندـ می­فرمایند:

﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ٢٣﴾ [الأنبياء: 23]. «خداوند در برابر کارهائی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند.»

1. حجّت آوردن در برابر خداوندـ بیانگر اعتراض از اوست، و منزلت مؤمن ایجاب می‌کند که هیچ اعتراض و احتجاجی بر خداوندـ نداشته باشد، بلکه خداوندـ حجت بالغه و دارای دلیل روشن و رسا است.
2. شیطان ملعون امتثال امر پروردگارـ را مشروط به نیک شمردن و موافقت خودش دانست که این سرپیچی از اطاعت خداوندـ است، و نفسش را همانند شریک و انبازی برای خداوندـ می‌داند که با وی مجادله و دشمنی می‌کند، و این کفر مطلق است.
3. استدلال شیطان بر برتر بودنِ ساختار وی استدلالی باطل و نمادی از جهل فضیح و قبیح وی است؛ زیرا ملائکه از نور ساخته شده‌اند و وی از زبانۀ شعله‌ور آتش خلق شده که دود نیز با آن همراه است، و هیچ شکی در برتری نور بر آتش نیست، و ملائکه با وجود مخلوق بودن از نور بنابر امتثال امر خداوندﻷ بر آدم÷ سجده بردند، پس با این قیاسِ شیطان، سجدۀ وی اولی بود.
4. حتّی با فرض محال قبول نمودن برتری ساختار خلقتِ شیطان، هرگز نمی‌توان پذیرفت که آتش از خاک برتر باشد؛ زیرا که تمامی آفریدگانِ زنده از جمله: گیاهان، حیوانات و انسان ذاتاً با واسطه از خاک آفریده شده‌اند، پس خاک با هر اعتباری بر آتش برتری دارد؛ زیرا آتش و زبانۀ شعله‌ور شده آن هرگز چنین مزیّتی ندارد، پس تعظیم و تکریم وی بر آدمِ÷ خلق شده از خاک باز مسجّل و قیاس وی باطل است.
5. ابلیسِ نادان از اینکه خداوندأ، آدم÷ را با دستان خود آفریده و از روح خود در وی دمیده و بر ملائکه امر بر سجدۀ وی نموده، غافل بوده که آدم÷ از چه اختصاصات و امتیازاتِ وصف‌ناپذیری برخوردار بوده است، و بدین خاطر وی بر ملائکه نیز برتری یافته در حالی که ملائکه با عنصر ساختاری خود و اطاعت از ربّ ‌العالمین از شیطان ملعون برتری جسته‌اند.

همانطور که محرز گردید دو صفت پلید "کبر و حسادت" شیطان را به منجلاب کفر و ستیز با امر پروردگارﻷ نمود، خداوندأ در خطاب به تکبّر شیطان فرموده‌اند:

﴿قَالَ فَٱهۡبِطۡ مِنۡهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخۡرُجۡ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ١٣﴾ [الأعراف: 13] «(خداوند به شیطان) گفت: پس از این (بهشت) فرود آی! تو را نرسد که در این (مکان دل­آرا و جایگاهِ والا) تکبّر ورزی. پس بیرون رو، تو از زمرۀ خوارانی».

با این وصف تکبّر از جملۀ اخلاق مذموم و کریهی است که انسان را از زمرۀ انسان‌های خوار و پَست می‌کشاند و بدین خاطر است که خداوندأ فرموده‌اند:

﴿وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٍ٢٣﴾ [الحديد: 23]. «و خداوند هیچ شخص متکبّر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد.»

و از جمله قوانین ثابت خداوندأ است که هرکس تکبّر ورزد از زمرۀ دوزخیان خواهد بود مگر اینکه توبه نماید، خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ٣٦﴾ [الأعراف: 36]. «و کسانی که آیات مرا تکذیب کنند و از آن‌ها، خویشتن را فراتر گیرند و سرپیچی کنند، آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.»

و بدین خاطر هم است که پیغمبر اکرم ج فرموده‌اند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حبة مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ».[[10]](#footnote-10) (هر کس به اندازۀ سنگینی دانۀ خردلی در قلبش کبر باشد، وارد بهشت نمی‌گردد).

انسان باید بداند همانطور که شیطان کبر و غرور داشت، همین صفت را به انسان نیز القا می‌کند، و دوای این درد، خشوع و تواضع در برابر خداوند و اجرای اوامر و نواهی اوست، همانطور که پیش‌تر بیان شد جوهر اسلام اطاعت محض و بدون چون و چرای انسان در برابر خالقش است و این حاصل نمی‌گردد مگر با خشوع و تواضع در برابر خالق عظیم. خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿۞أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ١٦﴾ [الحديد: 16]. «آیا وقت آن برای مؤمنان فرا نرسیده است که دل‌هایشان به هنگام یاد خدا، و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟.»

نماد این عملکرد در ملائکه مقرب الهی بود که برمبنای حکم ذات اقدس یکتا بر آدم÷ سجده بردند. و انسان باید آن را اسوه خود قرار دهد.

شیطان جدای از تکبّر و غرور، حسادت نیز داشت، اگرچه این خصلت‌های ناپسند در همدیگر ریشه دارند، به گونه‌ای که خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٍ٢٣ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ وَيَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبُخۡلِۗ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ٢٤﴾ [الحديد: 23-24]. «خداوند هیچ متکبّر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد. همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را نیز به بخل ورزیدن دعوت می‌کنند. هرکس که (از این فرمان) روی گردان شود (به خدا زیانی نمی‌رسد) چرا که خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است).»

بخل و حسادت جز در امور‌های معنوی و درجات قرب به خداوندأ، از امور مذمومی است که انسان باید از آن بپرهیزد و از جمله آثار تکبّر و خودپسندی، حسد می­باشد که آنقدر مذموم می­باشد که انسان باید از آن به خداوند متعال پناه ببرد، خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ٣ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ٤ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ٥﴾ [الفلق: 1-5]. «‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم. از شرّ هر آنچه خداوند آفریده است. و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرا می‌رسد. و از شرّ کسانی که در گره‌ها می‌دمند. و از شرّ حسود بدان گاه که حسد می‌ورزد‏‏‏.»

افراد حسود در واقع به خداوند حکیم ناسپاسند؛ زیرا آن‌ها کسانیند که به داده­های خداوندﻷ به دیگران ناخشنودند و با این وصف همیشه در کمین هستند انسان را از نعمت‌های خداوندأ در دین و دنیا محروم سازند، این افراد با همۀ تلاشی که می‌کنند، هرگز آسوده‌خاطر نیستند و عملکرد آن‌ها در این زمینه نمادی محرز از کمبود شخصیتی و بیماری درونی دارد لذا انسان باید مواظب شرّ آن‌ها باشند، خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ﴾ [البقرة: 109]. «بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند با اینکه حقانیت برایشان کاملاً روشن گشته است.»

پس بر دعوتگران لازم است که افراد را برمبنای انقیاد و تسلیم شدن محض در برابر حق و شریعت اسلام تربیت کنند، و به آن‌ها بیاموزند که باید همیشه ندای ﴿سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ﴾ [البقرة: 285]. «شنیدیم و اطاعت کردیم.»

بر قلب و وجود آن‌ها سیطره یابد و حتّی اگر مخالفین آن‌ها ازحق صحبت نمودند باید از جناح‌گیری پرهیز نموده و با تمام وجود حق را بپذیرند.

همچنین باید دعوتگران خود را از تکبّر و برتری دور کنند و همانگونه که خداوندأ به پیغمبرش ج فرمان می‌دهد و می‌فرمایند:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٢١٥﴾ [الشعراء: 215]. «دو بال (محبّت و مودّت) خود را برای مؤمنان که از تو پیروی می‌کنند بگستران.»

پس همیشه باید خیرخواه و أمین مردم باشد. همچنین شایستۀ دعوتگر نیست که نسبت به مسلمانان دیگر تکبّر نماید، خداوند متعال دربارۀ صفات مؤمنانی که دوستشان دارد و آنان نیز پروردگارشان را دوست دارند می‌فرمایند:

﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائدة: 54]. «نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند.»

ابن کثیر/ در تفسیر این آیه می‌گوید: «این صفات مؤمنین کامل است که در برابر ولی و برادرش متواضع و فروتن است و در برابر دشمنش سختگیر و شکست‌ناپذیر است، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [الفتح: 29] «محمّد فرستادۀ خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.»[[11]](#footnote-11)

آری! با همۀ این اوصاف جای بس تعجب است که برخی از مسلمانان نسبت به دیگر مسلمانان به گونه‌ای ناشایست رفتار می‌کنند و بدون اینکه هیچ تلاشی برای اصلاح آن‌ها انجام داده باشند به انتقاد و بیان بدی‌های آن‌ها در نزد دیگران می‌پردازند، گویی این افراد فراموش کرده‌اند که غیبت حرام است، و چنان‌چه از خود آن‌ها سؤال شود که این همه انتقادهای بی‌ثمر و بدگویی‌ها بهرۀ چیست؟ جوابی ندارند. آن‌ها نمی‌دانند که شیطان این اعمال را مدخلی برای تفرقه و جدایی مسلمانان یافته است خصوصاً در عصر حاضر که دشمنانِ بسیاری در کمین آن‌ها هستند، پس موضع­گیری مسلمانان نسبت به هم باید همانند رفتار پیغمبر خداوند محمّد مصطفی ج نسبت به مؤمنان باشد که خداوند آن­را چنین وصف می‌فرمایند:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ١٢٨﴾ [التوبة: 128] «بیگمان پیغمبری از خود شما به سویتان آمده است، هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید، به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبّت و لطف فراوان و بسیار مهربان است».

در نتیجه هر دعوتگری نخواهد خود را از کبر و حسد خالی سازد و مزیّن به این صفات پیغمبر خدا ج در آیۀ مذکور نگردد، باید در اخلاص و جهتِ عملکرد خود شک کند، و بی‌شک پای در بیراهه نهاده است و موجباتِ هلاک خود و دیگران را فراهم آورده است.

(1-3-2) حیله‌های شیطان و دشمنی او با انسان

شیطان دشمن آدم÷ است؛ زیرا خداوندأ به سبب عدم سجدۀ وی بر آدم÷ مورد طرد و لعن خداوند تعالی قرار گرفت، و بدین خاطر شیطان دشمنی خود را به آدم÷ و همۀ فرزندان وی تسرّی داد؛ چرا که آن‌ها دارای ارتباط خویشاوندی با آدم÷ هستند، خداوند تعالی دشمنی شیطان را در قرآن کریم به آدم÷، و همسرش‘ و فرزندانِ آن‌ها خبر می‌دهد و آن‌ها را از این دشمن همیشه در کمین تحذیر و آگاه می‌کند، برخی از این آیات عظیمه عبارتند از:

1. خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ١١٦ فَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوّٞ لَّكَ وَلِزَوۡجِكَ فَلَا يُخۡرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلۡجَنَّةِ فَتَشۡقَىٰٓ١١٧﴾ [طه: 116-117]. «(ای پیغمبر! بیان دار) آنگاه که به فرشتگان دستور دادیم: برای آدم سجده(ی تعظیم و تکریم) ببرید، پس سجده بردند مگر ابلیس که سر باز زد. آن وقت گفتیم: ای آدم! این دشمن تو و همسر تو است، پس (بپائید به دام وسوسه خود شما را گرفتار نسازد و) از بهشت بیرونتان نکند که به رنج و زحمت خواهی افتاد.»

1. خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿فَوَسۡوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ لِيُبۡدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنۡهُمَا مِن سَوۡءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنۡ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيۡنِ أَوۡ تَكُونَا مِنَ ٱلۡخَٰلِدِينَ٢٠ وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ٢١﴾ [الأعراف: 20-21].

«سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا عورات نهان از دیده آنان را بدیشان نماید و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است، مگر بدان خاطر که(اگر از این درخت بخورید) دو فرشته می­شوید، و یا اینکه( در این سرا) جاویدان خواهید شد. تا پروردگارشان فریادشان زد که آیا شما را از این درخت نهی نکردم و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم.»

1. خداوندأ از دشمنی شیطان به فرزندان آدم÷ خبر می‌دهد و می‌فرمایند:

﴿قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ٣٩ إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ٤٠﴾ [الحجر: 39-40]. «گفت: پروردگارا! به سبب اینکه (به خاطر انسان) مرا گمراه ساختی، (معاصی و اعمال زشت را) در زمین برایشان می‌آرایم و جملگی آنان را گمراه می‌نمایم مگر بندگان گزیده و پاکیزه تو از ایشان.»

﴿لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمۡ﴾ یعنی؛ برای فرزندان آدم÷ زینت می‌دهم.

1. خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ قَالَ ءَأَسۡجُدُ لِمَنۡ خَلَقۡتَ طِينٗا٦١ قَالَ أَرَءَيۡتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِي كَرَّمۡتَ عَلَيَّ لَئِنۡ أَخَّرۡتَنِ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَأَحۡتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٗا٦٢﴾ [الإسراء: 61-62]. «زمانی که ما به فرشتگان گفتیم: برای آدم کرنش کنید، فرشتگان جملگی کرنش کردند مگر ابلیس. گفت: آیا برای کسی کرنش کنم که او را از گل آفریده‌ای؟ شیطان گفت: به من بگو که آیا همان کسی است که او را بر من ترجیح و گرامی داشتی؟ اگرمرا تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی نابود می‌گردانم.»

شیطان در کمال گستاخی خداوندأ را مسبّب گمراهی خود می‌داند، در حالی که به هیچ وجه اینگونه نبود، بلکه تمرّد و عصیان خودش که ریشه در تکبّر و حسادت وی داشت باعث کفر و عصیان وی شد، خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿قَالَ فَبِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأَقۡعُدَنَّ لَهُمۡ صِرَٰطَكَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ١٦ ثُمَّ لَأٓتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ وَعَنۡ أَيۡمَٰنِهِمۡ وَعَن شَمَآئِلِهِمۡۖ وَلَا تَجِدُ أَكۡثَرَهُمۡ شَٰكِرِينَ١٧﴾ [الأعراف: 16-17]. «(شیطان) گفت: بدان سبب که مرا گمراه کردی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم، سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌کنم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت.»

با وجود این جسارت و کج‌فهمی، شیطان عزم و تصمیم در گمراه کردن فرزندان آدم÷ را می‌نماید و بدین خاطر از خداوندأ طلب عجیبی می‌کند و خواهان زندگی جاوید در دنیا می‌شود، خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿قَالَ رَبِّ فَأَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ٧٩ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ٨٠ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡوَقۡتِ ٱلۡمَعۡلُومِ٨١﴾ [ص: 79-81]. «گفت: پروردگارا! پس تا روزی مرا مهلت بده و ممیران تا روزی که مردمان دوباره زنده می‌گردند، (خداوند) فرمود: تو از مهلت داده‌شدگانی، تا روز زمان معیّن.»

با توجّه به این آیۀ شریفه خداوندﻷ به شیطان فرصت می‌دهد ولی نه تا روز رستاخیز، بلکه ﴿إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡوَقۡتِ ٱلۡمَعۡلُومِ٨١﴾ یعنی؛ تا زمان معینی که خداوند انتهای عمر اهریمن را در آن معلوم داشته و این زمان اندکی قبل از قیامت خواهد بود[[12]](#footnote-12)، پس با این وصف شیطان عمر طولانی را در دنیا خواهد داشت. با این وصف خداوندﻷ به شیطان فرصت می‌دهد تا بر زمین بماند و مایۀ امتحان و آزمایشِ بندگان خداوندأ باشد، شیطان با همه تکبّر و عصیانی که در برابر خداوندﻷ بجا آورد، و دشمنی که با آدم÷ و ذریّۀ وی دارد، عزم راسخ در گمراهی بندگان خداوندﻷ می‌نماید.

با همۀ کینه و دشمنی شیطان و اعلان آشکار این دشمنی از طرف وی، خداوند تعالی بس شفاف و واضح به بندگانش اعلام می‌دارد:

﴿إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّاۚ﴾ [فاطر: 6]. «بی‌گمان شیطان دشمن شما است، پس شما هم او را دشمن بگیرید».

و نیز می‌فرمایند:

﴿وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ١٦٨﴾ [البقرة: 168]. «پابه‌پای شیطان راه نیفتید، بی‌گمان او دشمن آشکار شماست».

این تحذیر خداوندأ، یعنی؛ دوری از شیطان و راه وی از واجبات شرعی است. بر هر مسلمانی واجب است که همیشه در طاعت پروردگار خود بماند، و از لوازم بندگی خدا دوری از شیطان و احزاب او است که مقدمه و اساس بندگی خدا می­باشد زیرا؛ "ما لا یَتِمُّ الواجبُ إلّا به فهو واجبٌ" یعنی؛ مقدمۀ واجب نیز واجب می­باشد بدین خاطر است که خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَا يَفۡتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ كَمَآ أَخۡرَجَ أَبَوَيۡكُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ [الأعراف: 27]. «ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبد، همان‌گونه که پدر و مادرتان را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد ...».

پس انسان باید همیشه و در همه حال بداند که شیطان از جهت‌های مختلف تیرش را به سوی او نشانه برده و به گونه‌ای او و حزبش در کمین انسان نشسته‌اند که انسان آن‌ها را نمی‌بیند:

﴿إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡۗ﴾ [الأعراف: 27]. «شیطان و همدستانش شما را می‌بینند، در صورتی که شما آن‌ها را نمی‌بینید.»

و بدین خاطر است که پیغمبر خدا ج فرموده‌اند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ.»[[13]](#footnote-13) (شیطان همانند مجرای خون در بدن فرزند آدم جریان دارد.) یعنی؛ همیشه او را می‌پاید و او را در سیطره خود دارد و در وی نفوذ می­کند مگر اینکه انسان، این دشمن دیرینه خود را بشناسد و در پرتو نور آیات الهی بتواند در هر موقع و حالتی سلاح مناسب مقابله با وی را داشته باشد، تا در این نبردی که تا زمان مرگ انسان جریان دارد، همیشه پیروزمند و سرافراز بیرون آید، و بدین خاطر است باید هر مسلمان و هر دعوتگری در جریان حیات خود و کار دعوت از مکاید شیطان غافل نگردد و مبادا او را با ترفندهایی که اگر انسان مواظب نباشد، محاصره کند و به دام بیاندازد و انسان قیامت خود را از دست ‌دهد.

با ثبوت دشمنی بزرگ شیطان و قبیلۀ بدکردارش، جهت تشخیص مکاید شیطان برای انسان سعی خواهد شد که برخی از کیدهای این موجود خبیثِ ملعون در پرتو آیات الهی به صورت مختصر و مفید بیان شوند، تا انسان با شناسایی آن‌ها شیطان را از هدف اصلی‌اش که گمراهی و نابودی و فساد و تباهی و پلشتی انسان است، مأیوس و ناامید گرداند، برخی از این مکاید عبارتند از:

(1-3-2-1) آراستنِ باطل و ابتداع

از جمله حیله‌های شیطان زینت بخشیدن به اعمال زشت و حرام نزد انسان است، شیطان در این شگردِ پلیدِ خود سعی بر آن دارد که انسان را با تلقینِ یاوه‌ها و دروغگویی متقاعد کند کاری که وی انجام می‌دهد، نه‌ تنها زشت و حرام نیست بلکه نکو و پسندیده می‌باشد، قرآن کریم این شیوۀ عملکرد شیطانِ رجیم را اینگونه بیان می­فرماید، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿فَلَوۡلَآ إِذۡ جَآءَهُم بَأۡسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَٰكِن قَسَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ٤٣﴾ [الأنعام: 43]. «آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند، ولی دل‌هایشان سخت شده است (و علاوه بر قساوت قلب) اهریمن (هم) اعمالی را که انجام می‌دهند برایشان آراسته و پیراسته است».

دو نمونه از تزیین اعمال توسط شیطان که قرآن آن­را به تصویر کشیده است عبارتند از:

اوّل: خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلۡيَوۡمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَإِنِّي جَارٞ لَّكُمۡۖ فَلَمَّا تَرَآءَتِ ٱلۡفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّنكُمۡ إِنِّيٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوۡنَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَۚ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ٤٨﴾ [الأنفال: 48]. «(به یاد آور) زمانی را که اهریمن (با وسوسه‌های خود) اعمالشان را در جلو دیدگانشان می‌آراست و می‌گفت: امروز هیچکس نمی‌تواند بر شما پیروز شود و من، هم‌پیمان و یاور شما هستم.»

این گفته شیطان خطاب به دشمنانِ پیغمبر خدا محمّد مصطفی ج است، مفسران در تفسیر این آیه دو دیدگاه دارند:

دیدگاه اوّل: شیطان بدون اینکه به شکل انسان درآید، آنان را وسوسه کرد.

دیدگاه دوّم: برای کفّار قریش در حالی که جهت نبرد با مسلمانان رهسپار بدر بودند، به شکل انسان درآمد، کفّار از طایفۀ بنی کنانه می‌ترسیدند که مبادا از پشت به ایشان حمله کنند، شیطان خود را در شکل سراقۀ کنانی درآورد و به کفّار قریش گفت: من یاری دهندۀ شما از بنی کنانه هستم، و از جانب آن‌ها گزندی به شما نمی‌رسد، پس گفته ﴿وَإِنِّي جَارٞ لَّكُمۡ﴾ بنابر حقیقت است و معنی " " در اینجا به معنی دافع ضرر از صاحبش است.[[14]](#footnote-14)

دوّم: خداوند تعالی در داستانی گفته هدهد به سلیمان÷ را درباره ملکه سبا چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَجَدتُّهَا وَقَوۡمَهَا يَسۡجُدُونَ لِلشَّمۡسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ فَهُمۡ لَا يَهۡتَدُونَ٢٤﴾ [النمل: 24]. «من او و قوم او را دیدم که به جای خدا برای خورشید سجده می‌برند، و اهریمن اعمالشان را در نظرشان آراسته است و ایشان را از راه (توحید) به در برده است، آنان (به خدا و یکتاپرستی) راهیاب نمی‌گردند.»[[15]](#footnote-15)

از جمله موارد بس خطرناکی که شیطان از مدخل تزیینِ اعمال، انسان را در بند می­کشد و فریب می­دهد انداختن وی در ورطۀ بدعت و نوآوری است، بدعت در دین به گونه­ای است که انسانِ مسلمان فکر می­کند که عمل وی عبادت و مطابق قوانین الهی است و حتّی در مواردی خود انسان‌ها برآن نام بدعت حسنه می­گذارند، غافل از اینکه هر بدعتی در دین شرّ است و موجب آتش جهنم می­شود.[[16]](#footnote-16) تفاوت آن با معصیّت در آن است که انسان می­داند که اشتباه و خطا می­کند و باید توبه نماید ولی در مورد بدعت تصوّر نمی­کند که به بی­راهه و معصیّت کشیده شده است. بدین خاطر علما در مورد بدعت گفته­اند: بدعت از معصیّت شرتر و بدتر است، و انسان‌های مبتدع به گونه­ای مصداق این آیۀ شریفه قرار می­گیرند که خداوند تعالی می­فرمایند:

﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا١٠٤﴾ [الكهف: 103-104]. «(ای پیغمبر! به کافران) بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنان کسانی­اند که تلاش و تکاپویشان در زندگی دنیا هدر می­رود و خود گمان می­برند که به بهترین وجه کار نیک می­کنند.»

در مواردی داعیان إلی ­الله به گناه و معصیّت می­افتند و اشتباهات خود را نیک می­دانند و هیچ انتقادی را نمی­پذیرند و تصوّر می­کنند حق مطلق تنها آن‌ها هستند و حتّی دیگر مسلمانانی که با وی همنشینی و مجالست دارند به دلیل مِهر و عطوفتی که نسبت به یکدیگر دارند و یا در مواردی بنابر خجالت‌کشیدن از نهی از منکر از انتقاد وی خودداری می­کنند و آن‌ها این عمل خود را نکو می­پندارند. خداوند تعالی، بنی اسرائیل را سرزنش می­کند وقتی نهی از منکر نمی­کردند، خداوندـ می­فرمایند:

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ٧٩﴾ [المائدة: 78-79]. «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می­کردند و از حدّ می­گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می­دادند دست نمی­کشیدند و همدیگر را از زشتکاری­ها خلع نمی‌کردند و پند نمی­دادند و چه کار بدی می­کردند!».

باید در دین از افراط‌گرایی دوری کرد؛ چراکه دین نه تنها قلم صحّه بر آن نمی‌گذارد بلکه بر آن خط بطلان می‌کشد. و هر داعیی باید انتقاد پذیر باشد و هرگز خود را حق مطلق نخواند و اعمال خود را برتر نشناسد بلکه همیشه با اخلاص و ایمان به انتقادهای مخالفان خود گوش فرا دهد و نیک و آراسته بدان‌ها پاسخ گوید و هرگز به گونه­ای عمل ننماید که بین مسلمانان تفرقه حاصل گردد.

پیشگیری از حیله‌های شیطان در آراسته‌کردن اعمال و ابتداع:

بنیادی‌ترین اصل در مصون ماندن از تزیین اهریمن، سر تسلیم فرود آوردن به احکام الهی و تبعیّت محض از رهنمون‌های خداوندـ و پیغمبر عظیم‌الشأن ج است؛ زیرا در چهارچوب احکام الهی دیگر مجالی برای احداث و پیدایش احکامی دیگر نمی‌ماند و مسلمان باید این فرمودۀ گرانبار رسول اکرم ج را آویزۀ دل و جان خود کند، که می‌فرماید: «مَنْ أَحْدَثَ فِى أَمْرِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»[[17]](#footnote-17) (هرکس در دین ما چیزی بوجود آورد که از آن نیست، مردود است).

جامعه اسلامی نیز باید مطابق احکام الهی و مستند به قوانین شریعت حکم صادر کند و همچنین در برابر یکدیگر بدون هیچ انگیزه‌ای منفی در صورت اشتباه و خطا از جانب مسلمانی به آن تذکّر دهد و وی را از گناه نجات دهد؛ چرا که امر نمودن مردم به انجام اعمال نیک و خود عکس آن را انجام دادن، طبق قوانین خداوندأ از گناهان کبیره است، مثلاً: چنان‌چه کسی از تحریم ربا و نگاه به نامحرم صحبت می‌کند ولی خود در دام‌ معاملات حرام و نگاه‌های پلید غرق است، آیا این چنین افراد فرمودۀ خداوندﻷ را فراموش کرده‌اند که می‌فرمایند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ٣﴾ [الصف: 2-3]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی (به دیگران) می‌گویید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگویید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد.»

(1-3-2-2) ترساندن مؤمنان

انسان بنابر غریزه از هر آنچه مایۀ اذیّت و آزار و ضرر به وی گردد، می‌هراسد و لازمۀ این ترس فرار از آن است. شیطان نیز از این صفت انسان باخبر است، و آن را وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف خبیث خود کرده است. خداوند تعالی نیز انسان را از این حیلۀ شیطان که در دو زمینه؛ مال و اولیای شیطان می‌باشد، به صورت شفاف و با جزئیات آگاه می‌سازد.

الف) وسوسه­های هراس از تنگدستی

انسان مال را دوست دارد، خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿وَتُحِبُّونَ ٱلۡمَالَ حُبّٗا جَمّٗا٢٠﴾ [الفجر: 20]. «و اموال و دارایی را بسیار دوست می­دارد».

و نیز خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ﴾ [آل عمران: 14]. «برای انسان، محبّت شهوات (و دلبستگی به امور مادی) جلوه داده شده است. از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره...».

پس شیطان یکی از مدخل‌های نفوذ و تسلّط بر انسان را حریص کردن انسان بر مادیّات می‌داند و سعی دارد در این زمینه از دو جهت به انسان ضربه بزند:

اوّل) سعی دارد که انسان به حرام و از راه‌های بس ناشایست به این مادیّات دست یابد.

دوّم) تلاش می‌کند که انسان را از انجام اعمال صالح با مالش همچون انفاق و زکات و... بترساند و راه‌های ترس و رعب انداختن وی نیز روش‌های مختلف دارد، در مواردی انسان را از انفاق باز می‌دارد و آن را مایۀ فقیر شدن انسان جلوه می‌دهد در حالی که خداوند فرموده­اند:

﴿يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ﴾ [البقرة: 276]. «خداوند ربا را نابود می‌کند و (ثواب) صدقات (و اموالی که از آن بذل و بخشش شود) را فزونی می‌بخشد.»

این بدان خاطر است که شیطان خواهان فقر و فحشا است، خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ٢٦٨﴾ [البقرة: 268]. «اهریمن شما را وعده تهیدستی می‌دهد و به انجام گناه شما را دستور می‌دهد، ولی خداوند به شما وعده آمرزش خویش و فزونی می‌دهد و خداوند فضل و رحمتش وسیع (و از همه چیز) آگاه است.»

شیطان بنابر علاقه­ای که انسان به مال و شغل و جایگاه مادّی که دارد، سعی دارد انسان را برای حفظ و نگهداری آن به گونه­ای بهراساند تا انسان جهت محافظت آن از امر الهی درگذرد و دست به هر کاری بزند، و در مواردی این مسئله برای داعی آنقدر سنگین می­شود که در صورتی که در ایمان و توکّل خود سستی کند مجالی برای ضربۀ سهمگین شیطان بر او حاصل می­شود و نباید در این راستا از هیچ تهدیدی بهراسد و فقط الله را مدّنظر گیرد.

پیشگیری و مقابله با فتنة مال

انسان مسلمان و دعوتگر باید بداند که مال از آنِ خداست، و خداوندﻷ، انسان را مالک مال کرده است، خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡۚ﴾ [النور: 33]. «و از مال و ثروت خدا که خدا به شما داده است بدیشان بدهید.»

و نیز می‌فرمایند:

﴿ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَأَنفِقُواْ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسۡتَخۡلَفِينَ فِيهِۖ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَأَنفَقُواْ لَهُمۡ أَجۡرٞ كَبِيرٞ٧﴾ [الحديد: 7]. «به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و از چیزهایی ببخشید که شما را در آن‌ها نماینده(ی خود در تصرّف) و جانشین دیگران در بدست گرفتن اموال کرده است؛ زیرا کسانی که از شما ایمان بیاورند و (در راه خدا) بذل و بخشش کنند، پاداش بزرگی دارند.»

پس انسان با این وصف قبل از مرگ، حیاتش را غنیمت شمرد و اموال خود را انفاق کند؛ تا در سایۀ این انفاق جدای از لبیک گفتن به امر پروردگار، از مزایای آن در دنیا و آخرت بهره‌مند گردد. خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿وَأَنفِقُواْ مِن مَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ١٠ وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَاۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ١١﴾ [المنافقون: 10-11]. «از چیزهایی که به شما داده‌ایم بذل و بخشش و صدقه و احسان کنید، پیش از آنکه مرگ یکی از شما در رسد و بگوید: پروردگارا! چه می‌شود اگر مدّت کمی مرا به تأخیر اندازی و زنده‌ام بگذاری تا احسان و صدقه بدهم و در نتیجه از زمرۀ صالحان و خوبان شوم؟!.»

انسان مسلمان و دعوتگر باید بداند که خداوند متعال، رزّاق است. و در مواردی که دعوتگری از طرف شیطان تهدید به نابودی رزق و روزیش می­شود، در این حالت ترس فقر و مشکلات مادّی به سراغش می‌آید، وی باید بداند که خداوندأ، رزّاق است. برای مسلمان مسلَّم است که تکیه بر اسباب مبنی بر رازق بودن آن‌ها شرک است و نفی اسباب که مشروع و علنی هستند کفر به حساب می‌آید، پس هرکس از ترس فقر از بیان و عمل به حق استنکاف کند، نباید شک داشته باشد که وی در رازقیّت خداوندأ دچار مشکل شده و دامنش به شرک آلوده گشته است؛ زیرا خداوندأ می‌فرمایند:

﴿۞وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا﴾ [هود: 6]. «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی آن، بر عهدۀ خداست.»

این آیۀ کریمه بیانی واضح در کفیل بودن خداوندـ به رساندن رزق به هر جنبنده بر زمین دارد و انسان نیز در این وعدۀ صادق، داخل می‌گردد.

و نیز خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ﴾ [العنكبوت: 60]. «چه بسیارند جنبندگانی که نمی‌توانند روزی خود را بردارند، خدا روزی‌رسان آن‌ها و شماست.» [[18]](#footnote-18)

پس انسان مسلمان باید همیشه بداند که خداوند رازقِ اوست و تقوا پیشه کردن و بر حق ماندن و تقوا پیشه کردن مسیله­ای برای کسب رزق می­باشد. خداوندـ می‌فرمایند:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ﴾ [الطلاق: 2-3]. «هرکس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات را برای او فراهم می‌سازد و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند.»[[19]](#footnote-19)

ب) ترساندن شیطان از دوستانش

دوستانِ شیطان، یاری‌دهندگان، دوستداران و پیروانِ او هستند، اهریمن با داشتن چنین دوستانی سعی دارد که دلِ مؤمنان را بلرزاند و آن‌ها را از وجود و عملکرد دوستانش بهراسد، خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ١٧٥﴾ [آل عمران: 175]. «این تنها اهریمن است که شما را از دوستان خود می‌ترساند، پس از آنان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان هستید.»

پس شیطان بر دوستان خود تکیه می‌زند و انصار خود را بازوهای خود می‌داند تا بدین وسیله به مؤمنان ضربه زند، با همۀ این تهدیدها خداوندـ ابراز می‌دارد که دوستانِ شیطان ضعیف و پوچند و ارزش ترسیدن را ندارند و تنها کسی که مستحق ترس را داراست، خداوند متعال می‌باشد. از صفات انبیای الهی که اسوه و قدوۀ بشریتند، این می­باشد که در برابر ترس‌ها و تهدیدها فقط از خداوندﻷ هراس دارند. خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا٣٩﴾ [الأحزاب: 39]. «پیغمبران پیشین، یعنی آن کسانی که رسالت‌های خدا را (به مردم می‌رساندند)، و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند، و همین بس که خدا حسابگر باشد.»

و نباید فراموش کرد کسانی که به این ندا لبیک گفته‌اند، پیروزمند شده‌اند، همانند اصحاب پیغمبر خدا ج که خداوندـ در مورد آن‌هاش می‌فرمایند:

﴿ٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡقَرۡحُۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ مِنۡهُمۡ وَٱتَّقَوۡاْ أَجۡرٌ عَظِيمٌ١٧٢ ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ١٧٣﴾ [آل عمران: 172-173]. «کسانی که پس از زخم‌هایی که خوردند و جراحت‌هایی که برداشتند، فرمان خدا و پیغمبر را اجابت کردند، برای کسانی که (چنین کار) نیکی کردند و (از نافرمانی خدا و پیغمبر ترسیدند و) پرهیز نمودند، اجر و پاداش بس بزرگی است. آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمده­اند، پس از ایشان بترسید؛ ولی بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.»

این مؤمنان، آن کسانی هستند که پیغمبر ج آنان را سحرگاهِ روز بعد از کارزارِ تلخ و ناگوار اُحُد، بار دیگر به بیرون رفتن با خود خواند، و ایشان در حالی که هنوز زخم‌هایشان تازه بود، و دیروز نیمه‌جانی از دستِ مرگ در کارزار بِدر برده بودند، و هنوز هول و هراس و بلوای رزم، و مرارت و سختی شکست، و شدّت و حدّت بلا و اندوه را فراموش نکرده، و عزم و ارادۀ خویشتن را باخته، و گذشته از زخمی‌بودن، تعدادشان کاهش یافته بود، فرمان رسول ج را لبیک گفتند.

این رادمردان تاریخ، الگویی برای عمل هستند و با همۀ ترس و هولی که آن‌ها را دربر گرفته بود (و خداوند این راز غیبی را برملا کرد؛ زیرا فقط خداوند به درون‌ها آگاه است،) ولی آن‌ها استقامت کردند و دست از پا خطا نکردند و با قدم‌های محکم و طربناک به سوی حقیقت رفتند هرچند خطرها و ملامت‌هایی را احساس می‌کردند، پس هر مسلمان و دعوتگری نیز باید بداند که در مسیر حق دچار آزمون‌هایی خواهد شد؛ چرا که دعوت به سوی خداوندﻷ، جهاد در راه او محسوب می‌شود، و بی‌شک جهاد معارضه و مبارزه با باطل است و سرِ ستیز با ظالمانِ زورگویی دارد که در پیشبرد اهداف خبیث خود از هر گونه اقدامی علیه مسلمانان و دعوتگران دریغ نمی‌کنند و آنان را اذیّت و آزار می­نمایند و ...، پس دعوتگر باید دلخوش و دلگرم به وعده­های الهی و ثواب و رضایت وی باشد. خداوند انسان را از این مضمون آگاه می‌سازد و می‌فرمایند:

﴿وَلَا تَهِنُواْ فِي ٱبۡتِغَآءِ ٱلۡقَوۡمِۖ إِن تَكُونُواْ تَأۡلَمُونَ فَإِنَّهُمۡ يَأۡلَمُونَ كَمَا تَأۡلَمُونَۖ وَتَرۡجُونَ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا يَرۡجُونَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا١٠٤﴾ [النساء: 104]. «در جستجوی قوم (کافری که اعلان جنگ نمودند) سستی مکنید. اگر (از جنگ و جراحات و آزار آن‌ها) درد می‌کشید، آنان هم مثل شما درد می‌کشند و رنج می‌برند، (ولی فرق شما و ایشان در این است که) شما چیزی از خدا می‌خواهید که آنان نمی‌خواهند (و آن رضای الله و بهشت جاویدان است) و خداوند آگاه و حکیم است».

پیشگیری از ترس از اولیای شیطان

مسلمان و دعوتگر باید بداند که از جمله قوانین و سنّت‌های الهی ابتلا و آزمون مؤمنان است، تا ایمانِ صادق از غیرِ صادق هویدا گردد. در این راستا با برخی از فرموده­های حضرت حقّأ همراه می­شویم تا این مسئله بهتر محرز شود، خداوندأ می‌فرمایند:

1. در سورۀ عنکبوت:

﴿الٓمٓ١ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ٣﴾ [العنكبوت: 1-3]. «الف، لام، میم، آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟ ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند (با انواع تکالیف و مشقت‌ها و با اقسام نعمت‌ها و محنت‌ها) آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند.»

1. در سورۀ بقره:

﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَأۡتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۖ مَّسَّتۡهُمُ ٱلۡبَأۡسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلۡزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ٢١٤﴾ [البقرة: 214]. «آیا گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آنکه به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما درگذشته‌اند؟ زیان‌های مالی و جانی به آنان دست داده است و پریشان گشته‌اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بوده‌اند می‌گفته‌اند: پس یاری خدا کی (و کجا) است؟! بی‌گمان یاری خدا نزدیک است.»

1. در سورۀ محمّد:

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبۡلُوَاْ أَخۡبَارَكُمۡ٣١﴾ [محمد: 31]. «ما همه شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً آزمایش می‌کنیم، تا معلوم شود مجاهدان و صابران شما کیانند و اخبار شما را بیازماییم (که آیا در راه اسلام صادقانه سخن گفته‌اید یا خیر؟!.»

1. در سورۀ آل عمران:

﴿۞لَتُبۡلَوُنَّ فِيٓ أَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ وَلَتَسۡمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ أَذٗى كَثِيرٗاۚ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ١٨٦﴾ [آل عمران: 186]. «به طور مسلم از لحاظ مال و جان خود مورد آزمایش قرار می‌گیرید و حتماً از کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب داده شده است، و از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اذیّت و آزار فراوانی می‌بینید و اگر بردباری کنید و (از آنچه باید پرهیز کرد) بپرهیزید، (کارهای شایسته همین است و) این اموری است که باید بر انجام آن‌ها عزم را جزم کرد و در اجرای آن‌ها کوشید.»

پس دعوتگر باید بداند که از قوانین ثابت خداوند تعالی بروز سختی‌ها و مشکلات جهت آزمایش او است پس وجود سختی‌ها و مصیبت‌ها دلیل بر تعطیل شدن و کم‌رنگ شدن امر خطیر دعوت ندارد؛ زیرا آن واجب شرعی است و بدون آن جامعه و دین از بین می‌روند و این رسالت انبیاء† که هم‌اکنون بر دوش امّتِ محمّد ج گذاشته شده­است باید مطابق قوانین خداوندأ اجرا گردد و دعوتگر هم نباید از تخویف شیطان و انصار وی بهراسد؛ زیرا بدون شک هیچ سختی و آزاری بدون اذن و ارادۀ خداوند به انسان نمی‌رسد، خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوۡلَىٰنَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ٥١﴾ [التوبة: 51]. «بگو: هر چیزی (از خیر و شرّ) به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای ما مقدر کرده است. او مولی و سرپرست ما است، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند و بس.»

پس وقتی خداوندأ سرپرست مؤمنین باشد چه باکی وجود دارد که انسان از موجودات حقیر و پلید و شیطان صفت بترسد[[20]](#footnote-20)، جدای از این دعوتگر باور راستین دارد کسی بدون اذن خدا نمی­تواند به وی ضرری یا نفعی به وی برساند و این موضوع چراغ راه اوست که دفع ضرر و جلب منفعت تنها به دست پروردگارـ، حاصل می‌گردد و بسی بیهوده و کژ‌راهی خواهد بود که انسان در چنین حالاتی از شیطان و انصار وی بهراسد؛ زیرا خداوندأ می‌فرمایند:

﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يَمۡسَسۡكَ بِخَيۡرٖ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ١٧﴾ [الأنعام: 17]. «اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن­را برطرف کند، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی‌تواند جلوگیری کند)؛ چرا که او بر هر چیزی توانا است».

این آیه ابراز می­دارد که کسی بدون اذن پروردگار به کسی ضرری نمی­رساند، پس دعوتگر باید در هر حالتی و هر شرایطی قدم از راه خارج نکند و با تمام وجود ندای زیر را سر دهد:

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ١٠٨﴾ [يوسف: 108]. «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمرۀ مشرکان نمی‌باشم.»

(1-3-2-3) القای آرزوهای دروغین توسط شیطان

از جمله ترفندهای شایع شیطان گرفتار کردن انسان در بندهای آرزوهای دروغین و دادن وعده‌های پوچ و واهی است که خداوند تعالی این حیله شیطان را که عزم راسخ بر گمراهی فرزندان آدم÷ دارد، به صورت شفاف چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَلَأُضِلَّنَّهُمۡ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمۡ وَلَأٓمُرَنَّهُمۡ فَلَيُبَتِّكُنَّ ءَاذَانَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ وَلَأٓمُرَنَّهُمۡ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلۡقَ ٱللَّهِۚ وَمَن يَتَّخِذِ ٱلشَّيۡطَٰنَ وَلِيّٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ فَقَدۡ خَسِرَ خُسۡرَانٗا مُّبِينٗا١١٩﴾ [النساء: 119]. «‏حتماً آنان را گمراه می‌کنم و به دنبال آرزوها و خیالات روانشان می‌گردانم، و (آنگاه که بدین وسیله ایشان را فرمانبر خود کردم، هرچه را خواستم) بدیشان دستور می‌دهم، و آنان (اعمال خرافی انجام می‌دهند و از جمله:) گوش‌های چهارپایان را قطع می‌کنند، و بدیشان دستور می‌دهم، و آنان آفرینش خدا را دگرگون می‌کنند (و حتّی دین خدا را تغییر می‌دهند، و فطرت توحید را به شرک می‌آلایند!) و هرکه اهریمن را به جای خدا سرپرست و یاور خود کند، به راستی زیان آشکاری کرده است.»

سپس خداوندﻷ رفتار و کُنش شیطان را با انسان اینگونه بیان می‌کند، خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿يَعِدُهُمۡ وَيُمَنِّيهِمۡۖ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا١٢٠﴾ [النساء: 120]. «اهریمن بدانان وعده‌ها می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌کند، و اهریمن جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌هد.»

"الأمانی" جمع أمینه یعنی؛ آرزوها، گفته می‌شود: "تمنی الشیء" یعنی؛ خواستن و آرزو کردن چیزی ولو اسبابِ کسبش مهیّا نشده باشد. همانند قمارباز که خواهان کسب ثروت با قمار است در حالی که قمار سبب طبیعی و مشروع برای کسب ثروت نیست.[[21]](#footnote-21)

در این روش شیطان انسان را غوطه‌ور در خیالات و آرزوهایی می‌کند که در ذات خود حرامند و انسان را از توبه و عمل صالح باز می‌دارند و انسان در آرزوهای واهی همچون طول عمر و عدم وجود قیامت و زنا و کسب حرام گرفتار می‌شود و بخاطر آن‌ها دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهد و به فساد کشیده می‌شود، البته آرزو کردن صحیح و مشروع نه تنها مذموم نیست بلکه مشروع و مایۀ پیشرفت انسان است و وسیله‌ای می‌شود تا انسان انگیزه کسب اعمال صالح و نیز مواهب مشروع دنیوی را داشته باشد.[[22]](#footnote-22)

آرزوهایی که شیطان در قلب انسان می‌افکند، ثابت نیست بلکه به نسبت اشخاص و احوال متفاوت است، امام قرطبی در مورد فرمودۀ خداوند تعالی: ﴿وَلَأُمَنِّيَنَّهُمۡ﴾ می‌گوید: «و این منحصر به یک آرزو نیست؛ زیرا شیطان هر انسانی را به نوعی از آرزوها و به اندازۀ رغبت وی به تمایلات و هوی و هوسش گرفتار می‌سازد.»، به طور مثال شیطان انسان را فریب می‌دهد که با قُمار ثروت بدست آورد، و یا شهوت و هوس را بر او غلبه می‌سازد و او را به زنا ترغیب می‌کند با این توجیه که او جوان است و الان نمی­تواند ازدواج کند مجبور است این کار را بکند، و بعد از زنا توبه می‌کند و یا ترغیب به روابط نامشروع با نامحرم می‌کند به انگیزۀ اینکه می‌خواهد با او ازدواج کند و شناخت بر شخص پیدا کند و در اثنای این وعده‌ها و آرزوها شخص را به منجلاب فساد و تباهی می‌کشاند.

خداوندأ از ترفندهای شیطان چنین خبر می‌دهد:

﴿يَعِدُهُمۡ وَيُمَنِّيهِمۡۖ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا١٢٠﴾ [النساء: 120]. «اهریمن بدانان وعده‌ها می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌کند، و اهریمن جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌هد.»

شیطان در اثنای وعده‌ها و آرزوها به یاران و یاوران خود وعده می‌دهد که ما بر حق هستیم و در دنیا و قیامت پیروز و سعادتمند می‌باشیم. در واقع شیطان کیدش را برمبنای فریب پیش می‌برد؛ زیرا "غرور" به چیزی اطلاق می‌شود که در ظاهر محبوب و ایده‌آل است ولی در باطن زشت و پست است. و انسان در مواردی که تصوّر می‌کند که چیزی برای وی لذیذ و نافع است ولی در نهایت دردها و درماندگی‌ها و ضررها به سراغش می‌آید، در واقع فریب خورده است.[[23]](#footnote-23)

جامعه اسلامی و هر دعوتگری باید از این ترفند شیطان مصون باشد؛ زیرا شیطان در مواردی آن‌ها را فریب می‌دهد و به آن‌ها القا می­کند که آن‌ها با سبک و روش‌هایی خاص خارج از حدود خداوندأ می‌توانند امر به معروف و نهی از منکر کنند، غافل از اینکه کار دعوت باید مطابق قواعد و ضوابط شرعی باشد و در مواردی دعوتگران مردم را به خرافات و بدعت‌هایی گرفتار می‌کنند، به ظنّ اینکه مطابق شریعت عمل می‌کنند، و با این حال هم، این افراد انتقادپذیر نیستند و خود را حق مطلق تصوّر می‌کنند و حتّی منتقدین را به باد سُخره می‌گیرند و نوعی برتری در خود احساس می‌کنند. این افراد باید بدانند هیچ دعوتگری نباید از راه شریعت خارج گردد و در مسیر دعوت با هر انتقادی که روبرو شود باید آن­را گوش کند و در صورت صحیح و درست بودن با جان و دل بپذیرد حتّی اگر از جانب خصم و مخالفان وی باشد، خداوند تعالی می‌فرمایند:

**﴿**فَبَشِّرۡ عِبَادِ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ**﴾** [الزمر: 17-18]. «بشارت به بندگانی باد که به همۀ سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند.»

حال این نیکوترین و زیباترین کلام همان دعوت به سوی خداوندأ و قوانین ناب شریعت است؛ چراکه خداوند در تفسیر نیکوترین و زیباترین سخن می‌فرمایند:

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ٣٣﴾ [فصلت: 33]. «گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمره مسلمانان (و منقادان امر یزدان) هستم؟.»

(1-3-3) راه‌های مقابله با شیطان

شیطان دشمن آشکار انسان است، و هر لحظه در کمین وی می­باشد تا او را بفریبد و اهداف خبیث خود را محقّق سازد. خداوند تعالی، شیطان را به عنوان دشمنِ انسان‌ها معرفی نموده و اعلام آماده باش را به انسان داده است که همیشه مجهّز به اسلحه‌هایی باشد تا بتواند بوسیلۀ آن‌ها دشمن را از پا در آورد در غیر اینصورت او انسان را به هلاکت و منجلاب و باتلاقِ گناه و معصیّت می‌کشاند. در واقع شیطان همانند دزدی است که در کمینِ ایمانِ انسان می‌باشد و همین که انسان سستی کند، هجوم می‌برد و ایمانِ انسان را به یغما می‌برد. شیطان به هر وسیله‌ای از کوتاهی‌ها و غفلت‌های انسان‌ها سوء استفاده می­کند و تیر زهرآگینِ وسوسه را در روح انسان فرو می­برد تا بدین وسیله ایمان انسان را مسموم کند، بدین خاطر انسان‌ها باید پیشگیری‌هایی جهت نفوذ شیطان داشته باشند و خود را مجهّز به پادزهرها و اسلحه‌هایی نمایند تا بتوانند با این اهریمن خبیث و حقیر مبارزه کنند، البته با همه این اوصاف کید شیطان به هر نحو و روش و سبکی ضعیف و ناچیز است؛ زیرا خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا٧٦﴾ [النساء: 76]. «بی­گمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.»

این بدین معناست که مکر و حیلظ اهریمن در برابر اسباب و اسلحه‌هایی که خداوندأ برای مؤمنان قرار داده آنقدر ضعیف است که بسیار راحت منهدم می‌گردد همانند مکر وی در غزوۀ بدر که خداوندـ چگونه با ارسال ملائکه آن‌ها را بازنده میدانِ نبرد کرد.[[24]](#footnote-24) با همۀ این اوصاف نباید دشمن را دست کم گرفت و حتماً به نبرد آن باید رفت. برخی از این امورات که انسان با تجهیز به آن‌ها در امنیّت به سر می‌برد عبارتند از:

1. ایمان به خداوند متعال و توکّل بر او.
2. ترک گناهان.
3. زهد در دنیا و فریب نخوردن به آن.
4. پناه بردن به خداوند از شرّ شیطان.
5. گفتار و کردار نیک.

هرکدام از این مباحث به صورت مختصر و مفید در پرتو آیات الهی توضیح داده می‌شوند:[[25]](#footnote-25)

(1-3-3-1) ایمان به خداوند و توکّل بر او

خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٞۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلٗا٦٥﴾ [الإسراء: 65]. «بی‌گمان تو سلطه‌ای بر بندگان (مخلص و مؤمن) من نخواهی داشت، و همین کافی است که (ایشان در پناه خدایند و) پروردگارت حافظ و پشتیبان (این چنین بندگان) است.»

منظور از "عِبَادِي"، افراد مؤمن و مخلص خداوند می‌باشد، و چون بر خداوندأ، توکّل می‌کنند، خداوندـ برای حفاظت آن‌ها کافی است.[[26]](#footnote-26) خداوندـ در جایی دیگر هم در قرآن به طور قطع و بدون شائبه عدم تسلّط و نفوذ شیطان را بر بندگانِ مؤمن و متوکِّل خود بیان می‌فرماید و این به عنوان قانونی از جانب پروردگارﻷ تصویب شده که انسان می‌تواند با سپر ایمان و توکّل از کید و حیله‌های مزوّرانۀ شیطانِ نفرین شده نجات یابد، خداوند متعال می‌فرمایند:

﴿إِنَّهُۥ لَيۡسَ لَهُۥ سُلۡطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ٩٩﴾ [النحل: 99]. «بی‌گمان شیطان هیچ‌گونه تسلّطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و بر پروردگارشان تکیه می‌نمایند.»

همانطور که پیشتر نیز گفته شد، دعوتگر بدون اسلحۀ ایمان و توکّل بر الله نمی‌تواند در برابر مصائب و مشکلاتِ دعوت طی طریق کند، و همچنین اهداف عالیۀ خود را به سر منزلِ مقصود برساند؛ زیرا محرِّک دعوت، ایمان است و سِپَرِ آن توکّل، پس باید هر دعوتگر و خصوصاً جامعۀ اسلامی آنقدر بر ایمان و توکّل بر الله تأکید داشته باشند و آن­را در خود تقوات کنند تا در سایۀ این موهبت و رحمت عظیم الهی بتوانند مردم را نیز از آن بهره‌مند سازند.

(1-3-3-2) ترک گناهان

انجام گناه و معصیّت توسط انسان دروازه‌های نفوذِ شیطان بر انسان را باز می‌کند، در این حالت وجود انسان محل مناسبی بر بذرپاشی شیطان بر آن می‌گردد، خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿إِنَّمَا سُلۡطَٰنُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوۡنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشۡرِكُونَ١٠٠﴾ [النحل: 100].«تنها تسلّط شیطان بر کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطۀ او شرک می‌ورزند.»

منظور از کسانی که شیطان را به دوستی می‌گیرند؛ افرادی است که از شیطان تبعیّت می‌کنند و به جای خداوندﻷ، این موجودِ خبیث و ملعون را به دوستی می‌گیرند و از وی پیروی می‌کنند.[[27]](#footnote-27)

از جمله مواردی که خداوندـ، داستان آن­را تعریف می‌نماید، و شیطان از کوتاهی مؤمنان سوء استفاده کرده، سرکشی برخی از مؤمنان در غزوۀ اُحُد می­باشد، خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ١٥٥﴾ [آل عمران: 155]. «آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند (که سرکشی از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت و خداوند ایشان را بخشید، چرا که خداوند آمرزنده و شکیبا است.»

کاملاً محرز است که شیطان از هر فرصت و حالت و شرایطی سوء استفاده می‌کند که انسان را به لغزش اندازد و نافرمانی خالقِ بی‌همتا و عظیم خود را بنماید، پس بر انسان است که از گناهان دوری گزیند؛ چرا که گناه، گناه می­آورد و اطاعت، اطاعت به دنبال دارد، پس باید به این ندای باری تعالی با جان و دل لبیک گفت که می‌فرمایند:

﴿وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ١٦٨ إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلۡفَحۡشَآءِ وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ١٦٩﴾ [البقرة: 168-169]. «و پا به پای اهریمن راه نیفتید (و از شیطان پیروی نکنید)، بی‌گمان او دشمن آشکار شماست. او تنها شما را به سوی زشتکاری و گناهکاری فرمان می‌دهد (و بدی‌ها را در نظرتان می‌آراید و شما را وا می‌دارد بر) اینکه آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت دهید.»

منظور از ﴿خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ﴾ هرگونه معصیّتی به خداوند تعالی را در بر می‌گیرد.[[28]](#footnote-28) ترک گناه برای دعوتگران از دو جهت اهمیّت خاص دارد:

اوّل: در صورتی که دعوتگر غوطه‌ور در گناه باشد و با این حال مردم را به ترک گناه دعوت کند، بی‌شک تضادِّ رفتاری وی با گفتارش آثار بس سوء و منفی در بین مردم ایجاد می‌کند و مردم این عالمانِ بی­عمل و دعوتگرانِ عاصی را نقد می‌کنند و در مواردی این عملکرد آنان عاملِ فساد در جامعه می‌شود، این به خاطر تضاد در اقوال و کردار آن‌هاست. این عملکرد جدای از داشتن آثار و نتایج منفی، گناه بس بزرگی برای دعوتگر خواهد بود و موجب خشمِ عظیم خداوندـ، زیرا خداوند تعالی می‌فرمایند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ٣﴾ [الصف: 2-3]. «ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می‌گویید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگویید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد.»

دوّم: ترک گناهان تقوای الهی را حاصل می‌کند. از دیدگاه علما تقوا به ترک همۀ گناهان و انجام عبادات و طاعات در حدّ توانایی انسان اطلاق می‌شود. تقوای دعوتگر قلب تپندۀ دعوت است، که آثار و ثمرات بس شگرف و زیادی را به بار می‌آورد، از جمله:

الف) کسب فرقان: خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ٢٩﴾ [الأنفال: 29]. «ای مؤمنان! اگر از خدا (بترسید و از مخالفت فرمان او) بپرهیزید، خدا بینش ویژه‌ای را به شما می‌دهد که در پرتو آن حق را از باطل می‌شناسید، و گناهانتان را می‌زداید و شما را می‌آمرزد؛ چرا که یزدان دارای فضل و بخشش فراوان است.»

مفسران "فرقان" را به معنای (مُخرِج) یعنی؛ خارج کننده در دنیا و قیامت و به معنای (نجات از سختی‌ها) و نیز (نصر و یاری) دانسته‌اند، ولی کلمۀ فرقان اعم از این معانی است، به معنای وجود بینش و روش‌بینی است؛ که انسان مُتّقی در سایۀ آن حق را از باطل جدا می‌سازد و در پرتو آن به اهداف مذکور نیز می‌رسد، ابن کثیر آن را چنین تفسیر کرده است: هرکس تقوای خداوندﻷ را با انجام اوامرش و ترک زواجرش داشته باشد، خداوندﻷ وی را نائل به معرفت و شناختِ جداسازی حق از باطل می‌کند، و این سببِ نصرت و نجات وی و خارج شدن وی از امور و سختی و امتحان‌های دنیا و سعادت وی در قیامت می‌شود، و نیز گناهانش بخشیده می‌شوند، و تقوا گناهان را محو و مایۀ غفران آن‌ها می‌شود و سببی برای نیل به ثواب بیکران خداوندﻷ است.[[29]](#footnote-29)

و این بینش دعوتگر را به قله‌های رفیعِ اهدافِ دعوت می‌رساند؛ زیرا هر دعوتگری در مسیر کار خود دچار عَقَبِه‌ها و گردنه‌های صعب‌العبوری می‌شود که بدون وجود این بینش که نصرت و نجات را در بر دارد، نمی‌تواند از آن‌ها عبور کند و این بر هر دعوتگری دیکته می‌کند که از انجام اعمال صالح همچون التزام واقعی به نمازهای فرض، نماز شب، انفاق، تضرّع و خشوع در برابر خالق منّان، نیکی به والدین و .... غافل نگردد.

ب) نجات و کسب رزق نکو: خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ﴾ [الطلاق: 2-3]. «و هرکس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنایی) را برای وی فراهم می‌سازد. و به او از جایی که تصوّرش را نمی‌کند روزی می‌رساند.»

بی‌شک هر دعوتگری در تنگناهای دعوت خود با تکیّه بر قدرت و تفکّرِ خود به تنهایی نمی‌تواند از مصائب رهایی یابد لذا تقوای وی وسیله‌ای برای نجات اوست و همچنین رزق ـ مادّی و معنوی ـ از نیازهای اولیه و اصلی هر مسلمانی است، پس تقوا یکی از راه‌های کسب رزق برای وی است البته از جایی هم که خودش تصوّرش را نمی‌کند، پس هر دعوتگر و مسلمانی می‌تواند با تقوا خود را پیش خدای خود که صادق‌تر از او وجود ندارد، بیمه کند و بنابر این قانون تغییرناپذیر خود را با تقوایش همیشه در ساحل نجات و غوطه‌ور در رزق الهی تصوّر کند.

ج) آسان شدن کارها: خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مِنۡ أَمۡرِهِۦ يُسۡرٗا٤﴾ [الطلاق: 4]. «هرکس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا کار و بارش را ساده و آسان می­سازد.»

کسی جز خداوندأ نمی‌تواند راه را برای دعوتگر هموار و راحت کند، تقوا از جمله راه‌هایی می­باشد که خداوندأ راه‌ها و مشکلاتِ سنگین و طاقت­فرسای دعوت را بوسیلۀ آن آسان می‌گرداند. مقاتل می‌گوید: کسی که در اجتناب معصیّتش از خداوندأ بترسد، خداوندأ در توفیق وی برای عبادت، کارش را آسان و سهل می‌کند.[[30]](#footnote-30)

د) بخشیده شدن گناه و کسب پاداش: خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يُكَفِّرۡ عَنۡهُ سَيِّ‍َٔاتِهِۦ وَيُعۡظِمۡ لَهُۥٓ أَجۡرًا٥﴾ [الطلاق: 5]. «و هرکس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، بدی‌ها و گناهان او را محو کرده و می‌زداید، و پاداش وی را بزرگ می‌نماید.»

از جمله آثار بس خوشایند و نویدبخش تقوا، بخشیده شدن گناهان و کسب پاداش زیاد است، این پیامد غیرِ قابل وصفِ تقوا به هر دعوتگر و مسلمانی کمک می‌کند، که در هر لحظه که دچار خطا شد با تقوای خویش خط بطلان بر گناهان خود بکشد و به آرامش دست یابد و خود را مشمول این مژده و هدیۀ زیبا و بزرگ الهی کند.

(1-3-3-3) فریب زرق و برق دنیا نخوردن

دنیا محل گذر انسان است، انسان هرگز به گذرگاه دل نمی‌بندد و آن­را سرای جاویدان نمی‌داند، بلکه آن­را پلی برای رسیدن به مقصد تصوّر می‌کند، انسان مسلمان باید ماهیّت و ارزش دنیا را تنها در این بداند که نهایت استفاده را جهت جمع‌آوری اعمال صالح از آن بکند، و بداند چند صباحی که در آن می‌ماند، بسان برق می‌گذرند و اگر فریبِ ظواهر آن گردد و خود را به مسائل پوچ و واهی آن مشغول کند، از اهداف عالیه و اصلی وا می‌ماند؛ خداوندﻷ نیز انسان را از این امتحان سخت آگاه می‌کند و می‌فرمایند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ٥﴾ [فاطر: 5]. «ای مردمان! وعده‌های خدا حق است، پس زندگی دنیوی شما را گول نزد و اهریمن شما را دربارۀ خدا نفریبد.»

سعیدبن جبیرس می‌گوید: غرور و فریب خوردن دنیا این است که انسان به نعمت‌ها و لذات آن جای آخرت مشغول گردد تا اینکه احوال او به گونه‌ای تغییر می‌کند و بعد از مرگش با پشیمانی و تأسف می‌گوید: ای کاش! بر زندگی خود خیرات و حسناتی پیشاپیش می‌فرستادم! و در﴿وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ﴾ منظور از "غَرُور"، شیطان است که آفریدگانِ خداـ را فریب می‌دهد و آن‌ها را از پرداختن به آخرت وا می‌دارد و با شهوات و لذّت‌های دنیا مشغول می‌کند و آن‌ها را به معصیّت پروردگار تعالی وسوسه می‌کند و به آن‌ها القا می‌کند که بعد از انجام گناه توبه کنند و آنان به گمانشان هم از لذّت‌های دنیا بهره‌مندند و هم به نعمت‌های آخرت می‌رسند.[[31]](#footnote-31) در واقع حقیقت دنیا وجودی ناپایدار و موقتی و بی‌ارزش است؛ بدین خاطر خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ١٨٥﴾ [آل عمران: 185]. «و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.»

دنیا در برابر قیامت آنقدر بی‌ارزش است که هر خردمندی با کمی تعقّل درمی‌یابد که ارزش ندارد ارزش‌های زودگذر و موقّتی آن­را به لذّت‌های بیکران قیامت و رضای خداوند متعال مبادله کرد، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ٣٨﴾ [التوبة: 38]. «لذّت‌جویی و کالای این جهان در برابر لذّت و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست.»

پس با این وصف انسان باید دریابد که این دنیا و همۀ آنچه که در آن است، نابود می‌شوند و همۀ آنچه که برای قیامت و رضای خالق یکتاأ مهیّا نموده جاودانه است، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖۗ﴾ [النحل: 96]. «آنچه نزد شما است ناپایدار و فانی است، و آنچه نزد خدا است ماندگار و باقی است.» [[32]](#footnote-32)

تشبیهات قرآن برای دنیا:

با همۀ این اوصاف، قرآن تشبیهاتِ شگرف و نابی از دنیا و قیامت به تصویر می­کشد که تدبّر در آن‌ها بسیاری از واقعیّت­های حیات را محرز می­کند. و در تدبّر در آن‌ها دریافت می­شود که دنیا موهون و پست و بی‌ارزش است و گذرا و ناپایدار می­باشد و نیز فریبنده برای جاهلان و الکی خوش‌ها می‌باشد،[[33]](#footnote-33) این مثال‌ها عبارتند از:

1. خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ٢٤﴾ [يونس: 24]. «حال دنیا (از حیث زوال و فنا و از میان رفتن نعمت آن) همانند آبی است که از آسمان می‌بارانیم و بر اثر آن گیاهان زمین که انسان‌ها و حیوان‌ها از آن‌ها می‌خورند (و استفاده می‌کنند، می‌رویند و) به هم می‌آمیزند تا بدانجا که زمین (در پرتو آن) کاملاً آرایش و زیبایی می‌گیرد و آراسته و پیراسته می‌گردد و اهل زمین یقین پیدا می‌کنند که بر زمین تسلّط دارند (و حتماً می‌توانند از ثمرات و غلات و محصولات آن بهره‌مند شوند. در بحبوحه این شادی و در گیراگیر این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر در هم کوبیدن و ویران‌کردن آن) در شب یا روز در می‌رسد (و با بلاهای گوناگون، از قبیل: سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، طوفان، و غیره، آن را نابود می‌سازیم) و گیاهانش را از ریشه برآورده و دروده و نابودش می‌کنیم. انگار دیروز در اینجا نبوده است (و هرگز وجود نداشته است، و انسان‌هایی در آن سرزمین نزیسته‌اند) ما (بدین وضوح) آیه‌ها(ی خویش) را برای قومی تشریح و تبیین می‌کنیم که می‌اندیشند (و می‌فهمند).»

1. خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا٤٥﴾ [الكهف: 45]. «ای پیغمبر! برای آنان (که به دارایی می‌نازند و به اوّلاد و اموال می‌بالند) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از (ابر) آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهان زمین از آن (سیراب می‌گردند و به سبب آن رشد و نمو می‌کنند و) تنگاتنگ و تو در تو می‌شوند (عطر گل و ریحان با آواز پرندگان در هم می‌آمیزد و رقص گلزار و چمنزار در می‌گیرد. ولی این صحنه‌ی دل‌انگیز دیری نمی‌پاید و باد خزان وزان می‌گردد، و گیاهان سرسبز و خندان، زردرنگ و) سپس خشک و پرپر می‌شوند و بادها آن‌ها را (در اینجا و آنجا) پخش و پراکنده می‌سازند! (آری! داشتن را نداشتن، و بهار زندگی را خزان در پی است، پس چه جای نازیدن به وی است. این خدا است که نعمت و حیات می‌دهد و هر وقت که بخواهد نعمت و حیات را بازپس می‌‌گیرد) و خدا بر هر چیزی توانا بوده (و هست).»

1. خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَزِينَةٞ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗاۖ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٞ شَدِيدٞ وَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٞۚ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ٢٠﴾ [الحديد: 20]. «بدانید که زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازش در میان همدیگر، و مسابقه‌ی در افزایش اموال و اوّلاد است و بس. دنیا همچو باران است که گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد، سپس گیاهان رشد و نمو می‌کنند، و بعد گیاهان را زرد و پژمرده می­شوند، و آنگاه خرد و پرپر می‌گردند. در آخرت عذاب شدیدی (برای دنیاپرستان) و آمرزش و خوشنودی خدا (برای خداپرستان) است. اصلاً زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.»

پیغمبر اکرم ج ­فرموده­اند: «كُنْ فِى الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ»[[34]](#footnote-34). «در دنیا طوری باش که گویی غریب یا مسافری.»

بر مبنای این فرموده­های خداوند عظیم الشأنأ و پیغمبر اکرم ج، دنیا با همۀ بی‌ارزشی و ناپایدار بودنش ارزش فریب خوردن ندارد، و این حقیقت باید در طول حیات همراه انسان باشد و این واقعیت در برخی از مقاطع زندگی همچون، وجود بیماری، ناتوانی و پیری، عجز ودرماندگی و رو به افول رفتن زندگی و توانایی جسمی برای انسان هویدا می‌شود ولی بیشترین حالت فهم و درک ناپایداری دنیا و پوچ بودنش با تفکّر و تدبّر و یقین به این فرموده­های خداوندـ حاصل می­گردد. البته دقّت شود که بی­ارزشی دنیا در دل سپردن و معصیّت کردن در آن مطرح است؛ ولی در ذات خود به عنوان پلی برای قیامت و راهی برای کسب رضایت الله بس ارزشمند و گرانبها می­باشد.

عبدالعزیزبن ابی حازمس از پدرش روایت می‌کند که گفت: «هنگامی که عبدالعزیزبن مروان در حال احتضار مرگ بود، گفت: کفنی که در آن قرار می‌گیرم را برایم بیاورید، می‌خواهم به آن نگاه کنم، هنگامی که در جلویش قرار دادند گفت: «از دنیا چیزی جز این را دریافت نمی‌کنم؟ سپس پشتش را برگرداند و گریست و در این حال می‌گفت: وای برتو ای دنیا که چه مکانی هستی؟، زیادِ تو، کم است و هرچند کمِ تو نیز بی‌شک اندک است، و ما نسبت به تو فریب خوردیم.»[[35]](#footnote-35)

پس دعوتگر و مسلمان باید دریابد که سرای دنیا آنقدر بی‌ارزش است که در صورتی که هرکس این حقیقت برایش آشکار شود، دیگر دلیل و انگیزه برای نافرمانی خداوندأ پیدا نمی‌کند، و انسان‌های بزرگ با این تفکر است که جان و مال و هر آنچه را که در دنیا داشته‌اند با منّت تقدیم خداوندـ می­کنند. در واقع کسانی که دل به دنیا بسته‌اند بسان دخترِ خردسالی هستند که عروسکی دارد و تصوّر می‌کند که عروسکش تمامی دنیای اوست و آنقدر آن­را دوست می‌دارد که با آن صحبت می­کند، از آن مواظبت می‌کند و حتّی بی‌احترامی دیگران به آن برایش ناخوشایند و ناراحت‌کننده است، حال وقتی این دختر خانمِ کوچولو، بزرگ می‌شود و پای در دوران جوانی و بزرگسالی می‌گذارد، دیگر نه تنها آن منزلت دوران کوچکی را برای عروسکش قائل نیست بلکه حتّی خجالت می‌کشد که با آن در میان مردم صحبت کند و آن ­را در آغوش بگیرد و آن­ را به همراه خود به میهمانی ببرد. آری! واقعیت مردانِ بزرگی که فریب دنیا را نخورده‌اند بسان همان دخترِ بزرگ­شده هستند که همانگونه وی دیگر دلبستگی دوران خردسالیش را به عروسک ندارد، آن‌ها نیز به میزان رشد و بزرگی ایمانشان از مشغول شدن به دنیا خجالت می‌کشند و حتّی از مشغول شدن به آن عارشان می‌آید و بدین خاطر بدون هیچ دغدغه‌ای قیامت را بر دنیا ترجیح داده­اند و انواع سختی‌ها و مصائب را نیز در این مسیر با جان و دل قبول می­کنند ولی آنان که جرأت چنین معامله‌ای ندارند، همانند آن دختربچه هنوز با عروسکشان یعنی؛ دنیا سرگرمند هرچند جسمشان بزرگ شده ولی قوۀ تعقّل و ادراک و ایمانِ آن‌ها رشد و تکامل نیافته و فریب سرای موقت دنیا را خورده‌اند.

(1-3-3-4) پناه بردن به خداوند**أ** از شیطان

پناه بردن به خداوند با «أَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ». انجام می‌گیرد که منظور و مفهوم آن این است: من از شیطان رانده شده به خداوند پناه می‌برم تا از ضرر و شر او در دین و دنیایم مصون باشم و در انجام اوامر الهی و دوری از منهیاتش هیچ خللی ایجاد نکند.

خداوند متعال در قرآن کریم پناه بردن به او را از شیطان و وسوسه‌هایش توصیه نموده است، : خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ١٩٩ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ٢٠٠﴾ [الأعراف: 199-200]. «گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان چشم‌پوشی کن و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر. او شنوای داناست.»

و نیز می‌فرمایند:

﴿ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ٱلسَّيِّئَةَۚ نَحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَصِفُونَ٩٦ وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ٩٧ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ٩٨﴾ [المؤمنون: 96-98]. «(به کار دعوت خویش ادامه بده و خصال) بد (ایشان) را با (خصال) نیک (خود) و (سخنان) نامطلوب (آنان) را با بهترین (منطق) پاسخ بگو. ما کاملاً از چیزهایی که می‌گویند، آگاهیم و بگو: پروردگارا! خویشتن را از وسوسه‌های اهریمنان در پناه تو می‌دارم.»[[36]](#footnote-36)

دشمنی شیطان و انسان متفاوت است، بدین خاطر خداوند در آیات 199 و 200 سورۀ مبارکۀ أعراف در برابر دشمنی انسان توصیه به صبر و گذشت نموده ولی انسان در برابر شیطان که تصمیم قاطع بر فریب انسان دارد، بنابر آیات 97 و 98 سورۀ مبارکۀ مؤمنون با پناه بردن به خداوندأ می‌تواند قلعه‌ای بسازد تا از شرّ وسوسه‌ها و ضررهای این خبیثِ ملعون مصون بماند. امام رازی می‌گوید: استعاذه و پناهنده شدن به خداوندأ مانع از القای وسوسه‌های شیطان است، به دلیل فرمودۀ خداوند تعالی:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ٢٠١﴾ [الأعراف: 201]. «پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (یزدان) می‌افتند، و بینا می‌گردند.»

بدین سبب پروردگارـ، پیغمبرش ج را در موقع قرائتِ قرآن امر به استعاذه می‌کند تا این قرائت از وسوسه در امان ماند.[[37]](#footnote-37) البته پناه بردن به خداوند تعالی فقط در امور شرّ و وسوسه‌ها نیست، بلکه در اعمال خیر و نیک نیز استعاذه وجود دارد؛ زیرا به قول قاسمی: «هر حقّی دشمنی دارد، و آن شیطان، انسان و جن است.»[[38]](#footnote-38) پس انسان در این مواقع نیز باید به خداوندـ پناهنده شود، بدین خاطر خداوند در دو سورۀ گهذبار و حیات­بخش ندا داده شده که ای پیغمبر خدا ج ! به پروردگارت پناه ببر. خداوندـ می­فرمایند:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ٣ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ٤ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ٥﴾ [الفلق: 1-5]. «بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپيده‌دم. ‏ از شرّ هر آنچه خداوند آفريده است. و از شرّ شب بدان گاه كه كاملاً فرا می‌رسد. ‏ و از شرّ كسانی كه در گره‌ها می‌دمند. و از شرّ حسود بدان گاه كه حسد می‌ورزد.»

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ٣ مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ٤ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ٥ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ٦﴾ [الناس: 1-6]. «بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان.‏‏ به مالک و حاكم (واقعی) مردمان. به معبود (بر حقّ) مردمان. ‏‏از شرّ وسوسه‌گری كه واپس می‌رود. وسوسه‌گری است كه در سينه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد. (در سينه‌های مردمانی) از جنّی‌ها و انسان‌ها.»

این دو سوره رهنمود و رهنمونی از سوی یزدان سبحان نخست برای پیغمبرش ج و بعد از او برای همگی مؤمنان است. رهنمود و رهنمون به اینکه به کنف حمایت او، و به پناهگاه او، پناه ببرند از هر چیز خوفناکی، چه پنهان باشد و چه آشکار، و چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه کم باشد و چه زیاد، و چه جزئی باشد و چه کلّی... .[[39]](#footnote-39)

در فضیلت و ناب بودن این سوره­ها روایات متعدّد وجود دارد، از جملۀ روایاتِ صحیح:

* عقبه بن عامرس روایت کرده که پیغمبر ج فرمود: «أنزلت علی آیاتٌ لم یر مثلهن قط المعوذتین»[[40]](#footnote-40). «بر من آیاتی نازل گردی که مانند آن‌ها هرگز دیده نشده است و آن‌ها: معوذتین.»
* از جابرس روایت که پیغمبر ج فرمود: «إقرأ یا جابر!» «بخوان ای جابر!» گفتم: چه چیز را بخوانم پدر و مادرم فدایت باد؟ فرمود: «اقرأ ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ١﴾ و ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ١﴾». و من آن‌ها را خواندم. فرمود: «إقرأ بهما، ولن تقرأ بمثلهما». «آن‌ها را بخوان که هرگز مانند آن‌ها را نخوانده­ای.» [[41]](#footnote-41)
* عائشه –ل- روایت کرده: «پیغمبر ج هرشب وقتی به رختواب خود می‌رفت، کف دست‌هایش را کنار همدیگر می­آورد، سپس دو سورۀ ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ١﴾ و ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ١﴾ را می­خواند و به کف دست‌هایش فوت می­کرد و می­دمید. آن­گاه تا آنجا که می­توانست دست‌هایش را بر بدنش می­کشید و می­مالید. نخست سر، سپس رخسار، آن­گاه قسمت پیشین بدنش را دست می­کشید و مسح می­کرد... این کار را سه بار انجام می­داد.» [[42]](#footnote-42)

همچنین از توصیه­های پیغمبر أکرم ج در موقع وسوسه در ایمان این می­باشد که:

* (فَلْيَسْتَعِذْ باللّه وَلْيَنْتَهِ).[[43]](#footnote-43)(به الله پناه ببرد و آنچه را که در آن به شک افتاده، رها کند.)
* و بگوید: (آمَنْتُ بِاللهِ وَرُسُلِهِ).[[44]](#footnote-44) (به الله و فرستادگانش ایمان آوردم.)

با این توصیه­های أکید باری تعالی و توصیه و عملکرد رسول الله ج مبنی بر پناه بردن به ذات اقدس الهیأ از شیطان رانده شده، محرز است که هر دعوتگری باید در آغاز سخن و دعوتش با استعاذه به حضرت حق ـ از شرِّ وسوسۀ شیطانِ رجیم خود را رهای بخشد و با بیان این کلام گهربار نوعی انزجار خود را از شیطان و هر آنچه وی دوست دارد، اعلام و اعلان نماید و با آن خود را پناهنده به خدایی ‌کند که خواهان رضایت اوست و انجام دعوت نیز فقط بخاطر اوست.

(1-3-3-5) گفتار و کردار نیک

خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا٥٣﴾ [الإسراء: 53]. «ای پیغمبر! به بندگانم بگو: سخنی (در گفتار و نوشتار خود) بگویند که زیباترین باشد؛ چرا که اهریمن (به وسیله سخن‌های زشت و ناشیرین) در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد، و بی‌گمان اهریمن (از دیرباز) دشمن آشکار انسان بوده است.»

بنابراین فرمودۀ خداوندأ، محرز است که شیطان با کلام و نوشتارِ زشت و خلاف حق و نکوهیده مدخل برای تفرقه و عداوت بین مسلمین و دعوتگران را می‌یابد. از آنجایی که از بارزترین، بیشترین و راحت‌ترین وسیلۀ ارتباط انسان گفتار است، پس انسان باید آنقدر مواظب باشد که بهانه دست اهریمنِ ناپاک ندهد تا بدین وسیله رابطۀ پاک و حسنه بین برادران و خواهران مسلمان به عداوت و دشمنی و تیرگی و ناپاکی و پلشتی تبدیل شود.

بر این اساس چنان‌چه در مواردی دیگران نسبت به فرد مؤمن بدگفتاری و بدرفتاری کردند، خداوندﻷ توصیه به رفتار نیک نموده و می­فرمایند جواب بدی باید با خوبی پاسخ داده شود و در این باره چنین می‌فرمایند:

﴿ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ٱلسَّيِّئَةَۚ نَحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَصِفُونَ٩٦ وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ٩٧ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ٩٨﴾ [المؤمنون: 96-98]. «به کار دعوت خویش ادامه بده و (خصال) بد (ایشان) را با (خصال) نیک (خود) و (سخنان) نامطلوب (آنان) را با بهترین (منطق) پاسخ بگو. ما کاملاً از چیزهایی که (درباره تو و دعوت تو) می‌گویند، آگاهیم، و بگو: پروردگارا! خویشتن را از وسوسه‌های اهریمنان در پناه تو می‌دارم و خویشتن را در پناه تو می‌دارم از اینکه با من (در اقوال و اعمال و سایر احوال) گرد آیند.»

واکنش در برابر دشمنان و افراد بدزبان و بدکردار به نیک‌کاری بس سخت و سنگین است و بدین خاطر خداوند عظیم توصیه فرموده‌اند که به وی پناه برده شود ولی همین عملکرد باید بر اساس صبر و استقامت انجام گیرد در غیر این صورت این بارِ سنگین به منزلِ مقصود نمی‌رسد.

خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَلَا تَسۡتَوِي ٱلۡحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُۚ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ٣٤ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٖ٣٥ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ٣٦﴾ [فصلت: 34-36]. «نیکی و بدی یکسان نیست (هرگز بدی را با بدی پاسخ مگوی. بلکه بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنانگی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد. به این خوی (و خلق عظیم) نمی‌رسند، مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند، و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهرۀ بزرگی (از ایمان و تقوا و اخلاق ستوده) داشته باشند‏. هرگاه وسوسه‌ای از شیطان (در این مسیر) متوجّه تو گردید (به هوش باش و در مقابل آن مقاومت کن و) خود را به خداوند بسپار (و به سایۀ لطف او پناه بر) که او بس شنوا و آگاه است (و تو را می‌پاید و محافظت می‌نماید).»

پس حسب قانون خداوندأ در این زمینه، جوابِ زشتی و بدی، باید با خوبی باشد و کسانی می‌توانند صاحب این خُلق باارزش و ستوده از جانب خداوندأ گردند که صبور و دارای ایمانِ راسخ باشند و لازمۀ این عملکرد هم پناه بردن به خداوندـ از شرِّ شیطان است. با این وصف هر دعوتگری باید بدون هیچ شک و شبهه‌ای در هر حالت و احوالی از این صفت ارزنده بهره‌مند باشد، خصوصاً در مواردی که دیگران وی را به باد مسخره می‌گیرند و یا اینکه وی را متحجّر و بی‌سواد می‌خوانند، پس دعوتگر باید صبور باشد و با توکّل و پناه بر خداوندأ و ایمان راسخ، به راه خود ادامه داده و با تمام وجود به نیکی و شایستگی که در خور هر مسلمانی است عمل نماید و وی با این عملکرد باید دیانت و اعتقادات خود را فقط با کلام به مردم نرساند بلکه با عمل خود جلوه‌گاهی از اعمال صالح شود.

این مسئله خصوصاً در مورد داعیان راه حق و حقیقت صدق می­کند، این دعوتگران باید بدانند که عقیدۀ رسول‌الله ج با متخلّق شدن به اخلاق رسول‌الله ج به مردم ابلاغ می­شود و آثار خود را نشان می‌دهد، آنان باید در نظر داشته باشند در راستای دعوت اسلامی نباید در برابر مخالفان خود مرتکب گناهانی همچون غیبت و بدگویی و آزار و اذیّت و ... ‌شوند. این داعیان فراموش کرده‌اند که اخلاص هرگز تناسبی با چنین گناهانی ندارد، آنان چشمان اشک‌آلود پیغمبر خدا ج را نباید فراموش کنند که تا چه حدّی نسبت به دشمنان دین خدا پریشان حال بود، این افراد این آیۀ قرآن را آویزۀ دل خود کنند که خداوندأ خطاب به پیغمبر ج می‌فرمایند:

﴿فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ إِن لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَسَفًا٦﴾ [الكهف: 6]. «نزدیک است خویشتن را در پی (دور گردیدن و کفر پیشه گرفتن) ایشان (از ایمان آوردن، دق مرگ کنی و) از غم و خشم اینکه آنان بدین کلام ایمان نمی‌آورند (خود را) هلاک سازی.»

پس دعوتگر و جامعۀ اسلامی باید همیشه و در همه حال با اخلاق نیکو در برابر مخالفانِ خود رفتار کند تا شمیم عطرِ گفتار آن‌ها در کردارشان نیز وزیدن گیرد و مخالفان را مست خود سازد.

هر انسانی، شیطانی را تا زمان مرگ به همراه دارد که پیغمبر خدا ج می‌فرماید: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، إِلَّا وَقَدْ وُكِّلَ بِهِ قَرِينُهُ مِنَ الْجِنِّ قَالُوا: وَإِيَّاكَ؟ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: وَإِيَّايَ، إِلَّا أَنَّ اللهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَأَسْلَمَ، فَلَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِخَيْرٍ»[[45]](#footnote-45). (هیچکدام از شما وجود ندارد مگر اینکه جنّی به همراه وی قرار داده شده است، گفته شد: حتّی شما ای پیغمبر خدا!، فرمودند: حتّی من، با این تفاوت که خداوند مرا بر وی یاری فرموده، و (همراه من) مسلمان گشته، و مرا جز به نیکی فرمان نمی‌دهد.)،

و این شیطانی که همراه انسان بوده در روز قیامت نسبت به کسی که گوش به حرف وی بوده، عمل خود را کتمان می‌کند، و شخص را خطاکار اعلام می‌کند، خداوندـ می‌فرمایند:

﴿۞قَالَ قَرِينُهُۥ رَبَّنَا مَآ أَطۡغَيۡتُهُۥ وَلَٰكِن كَانَ فِي ضَلَٰلِۢ بَعِيدٖ٢٧﴾ [ق: 27]. «شیطانی که در دنیا پیوسته همدم او (بوده ­است) می­گوید: من او را به طغیان وسرکشی (از فرمان یزدان) وا نداشته­ام. بلکه او خود در گمراهی ژرف بوده­است.»

پس انسان مسلمان و دعوتگر با عمل بدین راه­کارهای ناب و رهنمون­های بی­همتا از جانب حق تعالی، خود را در برابر شیاطین مجهَّز و مسلَّح سازد و هیچ ترفند و حیله‌ای از شیطان را دست‌کم نگیرد تا بدین وسیله به قوانین خداوندـ لبیک گفته و در سایۀ قوانین وی از شرِّ وسوسۀ این اهریمنِ خبیثِ پلیدِ مکّارِ بدکردارِ ملعون که دیرباز شیطنت و دشمنی خود را با پدر همۀ انبیاء† و انسان‌ها شروع کرده، در امان و مصون بماند.

(2-4) اهداف حاصل از داستان فرزندان آدم**÷**

خداوندأ داستان پسران آدم÷ را بیان می‌کند، که بنابر نظر سلف و خلف اسم‌های آن‌ها هابیل و قابیل بوده است، آنچه از آیات شریفه محرز است بین این دو برادر اختلافی بر مسئله‌ای حاصل می‌گردد، و تصمیم می‌گیرند که هرکدام عملی را برای تقرّب به خداوندأ انجام دهند و خداوندأ از هابیل که مُخلص بود، می‌پذیرد و از دیگری که مُخلص نبود و قابیل نام داشت نمی‌پذیرد،[[46]](#footnote-46) خداوندـ این قسمت داستان را این‌گونه تعریف می‌فرمایند:

﴿۞وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱبۡنَيۡ ءَادَمَ بِٱلۡحَقِّ إِذۡ قَرَّبَا قُرۡبَانٗا فَتُقُبِّلَ مِنۡ أَحَدِهِمَا وَلَمۡ يُتَقَبَّلۡ مِنَ ٱلۡأٓخَرِ﴾ [المائدة: 27]. «داستان دو پسر آدم را چنان‌که هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان. زمانی که هرکدام عملی را برای تقرب (به خدا) انجام دادند، امّا از یکی پذیرفته شد، ولی از دیگری پذیرفته نشد.»

هنگامی که قربانی قابیل پذیرفته نشد و به هدف خود نرسید، تصمیم به قتل برادرش می‌گیرد، خداوندـ در ادامۀ داستان می‌فرمایند:

﴿قَالَ لَأَقۡتُلَنَّكَۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ٢٧﴾ [المائدة: 27]. «گفت: بی‌گمان تو را خواهم کشت! (برادرش) گفت: خدا (کار را) تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد.»

در لحظه­ای که هابیل تهدید به قتل شد، وی جواب خردمندانه و مؤمنانه‌ای به برادرش می‌دهد که خداوند ـ از آن چنین خبر می‌دهد و می‌فرمایند:

﴿لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقۡتُلَنِي مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٖ يَدِيَ إِلَيۡكَ لِأَقۡتُلَكَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٢٨﴾ [المائدة: 28]. «اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم. آخر من از پروردگار جهانیان می‌ترسم.»

همانطورکه پیشتر اشاره گردید این عملکرد نمادی از تقوا و ترس از یزدان سبحان است[[47]](#footnote-47)، مسلمان نباید جواب بدی را با بدی پاسخ گوید بلکه باید با آن با نیکی و خوبی و معقولانه برخورد کند. بدین خاطر است که پیغمبر خدا ج فرموده‌اند: «إذا تواجه المسلمان بسیفهما فالقاتل و المقتول في النار»[[48]](#footnote-48). (هرگاه دو مسلمان به روی هم شمشیر بکشند، قاتل و مقتول در آتش می‌افتد.)

هابیل نه تنها عمل و تهدید برادرش را به بدی پاسخ نمی‌دهد بلکه سعی می‌کند که برادرش را با ترس از خدا و عذابش نصیحت کند، و می‌گوید:

﴿إِنِّيٓ أُرِيدُ أَن تَبُوٓأَ بِإِثۡمِي وَإِثۡمِكَ فَتَكُونَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُاْ ٱلظَّٰلِمِينَ٢٩﴾ [المائدة: 29]. «من می‌خواهم با گناه من و گناه خود برگردی و از دوزخیان باشی، و این سزای ستمگران است.»

همانطور که مشاهده می‌شود هابیل به صورت تدریجی به وعظ برادرش می‌پردازد، در ابتدا عدم قبولی اعمال برادرش را بی‌اخلاصی و بی‌تقوایی اعلام می‌کند، سپس وی را از کُشتن با یادآوری ترس از پروردگار جهانیان تحذیر می­دهد و در آخر که کار به جایی نمی‌برد، مأیوس نمی‌شود و برادرش را تنذیر می‌دهد که گناه کشتن مرا بر گناهانِ اصلی خود میفزایی، با همۀ این تلاش‌ها، قابیل تصمیم خود را عملی می‌کند، خداوند ج می‌فرمایند:

﴿فَطَوَّعَتۡ لَهُۥ نَفۡسُهُۥ قَتۡلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُۥ فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ٣٠﴾ [المائدة: 30]. «پس نفس (سرکش) او تدریجاً کشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمم به کشتن کرد، و او را کشت! و از زیانکاران شد.»

زیباست تحلیل و تفسر این قسمت از داستان را از زبان شیرین سیدقطب/ بشنویم:

«بعد از همۀ این‌ها، پس از یادآوری و اندرزگویی و نرمش و سازش و بیدارباش و هوشیارباش، آری به دنبال همۀ این کارها و گفتارها، نفسِ شرور برجهید، و بزه و گناه روی داد، و جنایت به وقوع پیوست. بزهکاری و جنایت روی داد بدانگاه و در آن حال که نفس اماره‌اش همۀ گردنه‌ها را برایش هموار جلوه داد، و همۀ مواضع را سهل و ساده در نظرش آراست و پیراست، نفس اماره‌اش کشتن را در برابر دیدگانش آسان جلوه داد! اما کشتن چه کسی؟ کشتن برادر خود! این بود که کیفر برحذر داشتن‌ها و به هراس انداختن‌ها دامنگیرش گردید و سزای بد خود را دید:

﴿فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ٣٠﴾ [المائدة: 30]. «و از زمرۀ زیانکاران شد».

خویشتن را باخت و به هلاکتش انداخت. برادر خود را از دست داد و مددکار و دوستی از دستشبرفت. دنیای کنونی خویش را هدر داد. چه شخص قاتل زندگی آرامی نخواهد داشت. جهان دیگر را نیز باخت و با کوله‌بار گناه پیشین و گناه پسین خود به سوی یزدان جهان شتافت.

پیکره گناه به شکل محسوس در مقابل دیدگانش مجسم گردید. پیکری که زندگی از آن رخت بربسته بود و تکّه گوشتی بود که عفونت گرفته بود. گندیدگی آرام آرام به لاشه می‌خزید. لاشه‌ای که انسان‌ها تاب تحمّل آن­را ندارند.

حکمت حکیمانه یزدان بر آن قرار گرفت که او را در برابر عجز و ناتوانیش بنشاند، و به کسی که تازندۀ کشندۀ نابودکننده است بنمایاند که او آن اندازه درمانده است که نمی‌تواند پیکر برادر خود را به خاک سپارد، و حتّی ناتوان‌تر از کلاغی است که یکی از گروه‌های بی‌شمار پرندگان است:

﴿فَبَعَثَ ٱللَّهُ غُرَابٗا يَبۡحَثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُرِيَهُۥ كَيۡفَ يُوَٰرِي سَوۡءَةَ أَخِيهِۚ قَالَ يَٰوَيۡلَتَىٰٓ أَعَجَزۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِثۡلَ هَٰذَا ٱلۡغُرَابِ فَأُوَٰرِيَ سَوۡءَةَ أَخِيۖ فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلنَّٰدِمِينَ٣١﴾ [المائدة: 31]. «پس خداوند زاغی را فرستاد (که زاغ دیگری را کشته بود) تا زمین را بکاود و بدو نشان دهد، چگونه جسد برادرش را دفن کند، گفت: وای بر من! آیا من نمی‌توانم مثل این کلاغ باشم و پیکر برادرم را دفن کنم؟ پس از زمره افراد پشیمان گردید.» [[49]](#footnote-49)

همانطور که در داستان آدم÷ آمده­ است حسد سم ِّوجود هر انسان می­باشد، حسادت باعث شد تا شیطان بر آدم÷ سجده نبرد، و به ورطۀ گناه بیفتد دقیقاً در این داستان نیز حسادت، قابیل را به منجلاب و مصیبتی گرفتار کرد که محنت آن در دنیا و قیامت وی را شامل و در بر خواهد گرفت؛ چراکه حسادت همچون سمّی است که تمامی وجود انسان را در بر می‌گیرد و حتّی انسان را از عقل و تفکر و عافیت‌اندیشی محروم می‌کند.

پس هر دعوتگری با الهام از این داستان درمی‌یابد که کار دعوت مراحل مختلف دارد و نیازمند بسترسازی است، همانند هابیل که به صورت تدریجی و آرام و با شفقت و مهربانی و خیرخواهی به دعوت برادر خویش پرداخت و هرگز حاضر نشد که در برابر بدی وی، نافرمانی پروردگار خود را بنماید و این قانونی بس ارزشمند و تأثیرگذار و کاربردی در کار دعوت است. و نکتۀ بارز و در خور توجّه این است که حسادت همانطور که قابیل را در باتلاق معصیّت انداخت، دعوتگران و مسلمانان نیز باید از این شرّ خود را خالی و مبرّا سازند، و بدانند که حسادت از کردارِ یهودیان بدکرداری بوده که خداوندأ دربارۀ آن‌ها می‌فرمایند:

﴿أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۖ﴾ [النساء: 54][[50]](#footnote-50). «آیا آنان (یعنی یهودیان) بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود (با برانگیختن محمّد) به مردم (عرب) داده است؟.»[[51]](#footnote-51)

دعوتگران، باید پرهیز از حسادت را از مهاجرین و انصارش بیاموزند که خداوندأ در وصف آن‌ها چنین فرموده­اند:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ﴾ [الحشر: 9]. «آنان که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را (در دل استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند.»

پس مسلمانان و داعیان إلی الله با ریشه‌‌کن کردن حسادت و اسوه قراردادن روشِ اصحاب پیغمبر خدا ج و ترس از فرجامِ وحشتناک و دردناکِ حسادت و به خداوندأ پناه بردن با خواندن آیات:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ٣ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ٤ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ٥﴾ [الفلق: 1-5]. «بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم. ‏ از شرّ هر آنچه خداوند آفریده است. و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرا می‌رسد. ‏ و از شرّ کسانی که در گره‌ها می‌دمند. و از شرّ حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد.»

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ٣ مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ٤ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ٥ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ٦﴾ [الناس: 1-6]. «بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان.‏‏ به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (بر حقّ) مردمان. ‏‏از شرّ وسوسه‌گری که واپس می‌رود. وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد. (در سینه‌های مردمانی) از جنّی‌ها و انسان‌ها».

می‌توانند از این کردار ناشایست که جلوه‌گهی از اعمال شیطان و قابیل و یهودیان بدکردار می­باشد؛ و همۀ آن‌ها را به هلاکت انداخت، دوری نمایند، خصوصاً برخی از دعوتگران به خاطر دارا بودن برخی از فضیلت‌ها و محبوبیت‌هایی مورد حسادت و دشمنی و کینه برخی دیگر واقع می­شوند و حسودان سعی در هتک و تحقیر آن شخص می­نمایند که این عملکرد نمادی از بی‌اخلاصی و بی­تقوایی این افراد است.

فصل دوّم:  
اهداف دعوتی داستان نوح÷

(2-1) عبادت خداوند**أ** محور دعوت

(2-1-1) تاریخچة بت‌پرستی

(2-1-2) بنیان دعوت؛ اثبات خدا و نفی غیرخدا

(2-2) اسلوب‌های دعوت در داستان نوح**÷**

(2-2-1) احترام گذاشتن به مَدعُوِین

(2-2-2) شفقت و نصیحت‌نمودن مَدعُوِین

(2-2-3) تبلیغ با کلام روشن

(2-2-4) تبلیغ در زمان مناسب و به شیوه‌های مختلف

(2-2-5) ترغیب و ترهیب

(2-2-6) جدال به نیکی

(2-2-7) عدم دریافت مال

(2-3) سرانجام داستان نوح**÷**

(2-3-1) قطع جدال و تهدید نوح÷

(2-3-2) طوفان

(2-3-3) پایان طوفان و غرق شدن پسر نوح

(2-3-4) اهداف دعوتی سرانجام داستان نوح**÷**

# 

نوح**÷**

نوح÷ اولین رسول و پیام-آور از جانب خداوند تعالی بعد از آدم÷ است[[52]](#footnote-52)، نام نوح÷ در چهل و سه جای قرآن کریم بیان شده است، نامش در قرآن به دو حالت بیان گردیده است:

اوّل) نام نوح÷ به تنهایی و یا مضاف به قومش بیان شده که در ضمن داستان قصه‌اش بیان گردیده و یازده مرتبه به این حالت از نوح÷ نام برده شده است.

دوّم) نام نوح÷ به تنهایی و یا مضاف به قومش بیان گردیده ولی در ضمن بیان داستانش نیست بلکه به صورت سریع و گذرا می­باشد، که یا بیانی از رسالت یا شریعت وی دارد و یا به کفر و تکذیب قومش اشاره دارد که این حالت با موضوع سوره، و فرازهای آیه هم‌خوانی دارد، و این بیست و دو مرتبه می‌باشد.

سهم سوره‌ها در داستان نوح÷ متفاوت است؛ سورۀ نوح به طور کلی به داستان نوح÷ و قومش می‌پردازد، سورۀ هود نکات و ظرایف زیادی را از داستانش را تعریف می‌کند، و سوره‌های یُونُس و شُعراء به نکات اندک بسنده می‌کنند، و در سورۀ عنکبوت دو آیه به این قصه اختصاص یافته و این دو دربردارندۀ نکاتی هستند که در دیگر سوره‌ها وجود ندارند، سوره‌ها و شمارۀ آیاتی که به داستان نوح÷ پرداخته­اند عبارتند از:[[53]](#footnote-53)

| سوره | شمارۀ سوره | شمارۀ آیات |
| --- | --- | --- |
| آل عمران | 3 | 22 |
| نساء | 4 | 163 |
| انعام | 6 | 84 |
| اعراف | 7 | 59، 69 |
| توبه | 9 | 70 |
| یُونُس | 10 | 71 |
| هود | 11 | 25، 32، 36، 42، 45، 46، 48، 89 |
| ابراهیم | 14 | 9 |
| اسراء | 17 | 3، 17 |
| مریم | 19 | 58 |
| انبیاء | 21 | 86 |
| حج | 22 | 42 |
| مؤمنون | 23 | 23 |
| فرقان | 25 | 37 |
| شعرا | 26 | 105، 106، 116 |
| عنکبوت | 29 | 14 |
| احزاب | 33 | 7 |
| صافات | 37 | 75، 79 |
| ص | 38 | 12 |
| غافر | 40 | 5، 31 |
| شوری | 42 | 13 |
| ق | 50 | 12 |
| ذاریات | 51 | 46 |
| نجم | 53 | 52 |
| قمر | 54 | 9 |
| حدید | 57 | 26 |
| تحریم | 66 | 10 |
| نوح | 71 | 1، 21،16 |

نوح÷ از همۀ پیامبران خداوند بیشتر عُمر کرده است و شیخ الانبیاء÷ است، که به نصِّ قرآن کریم نهصد و پنجاه سال در میان قومش ماند، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَلَبِثَ فِيهِمۡ أَلۡفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمۡسِينَ عَامٗا فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَهُمۡ ظَٰلِمُونَ١٤﴾ [العنكبوت: 14]. «ما نوح را به سوی قوم خود فرستاده‌ایم، و او نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد. سرانجام در حالی که با (کفر و معاصی) به خود ستم می‌کردند، طوفان ایشان را در بر گرفت.»

نوح÷ از جمله پیامبران اولوالعزم است که خداوند تعالی ارج و منزلت خاصی را برای آن‌ها گذاشته است. نوح÷ با مدّت مدیدی که در میان قوم خویش ماند و آن‌ها را در شب و روز، آشکار و خفا به سوی عبادت خداوندأ دعوت می‌کرد، و قوم خویش را از عذاب الهی و پرستش بت‌های ساختگی برحذر می‌داد ولی با همۀ تلاش­هایش، اندکی به وی ایمان آوردند و در این حالت بود که نوح÷ دست به دعا برداشت:

﴿وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا٢٦ إِنَّكَ إِن تَذَرۡهُمۡ يُضِلُّواْ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓاْ إِلَّا فَاجِرٗا كَفَّارٗا٢٧﴾ [نوح: 26-27]. «نوح گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر زمین زنده باقی مگذار، که اگر ایشان را رها سازی، بندگانت را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند.»

ابن کثیر گفته: نوح÷ بنابر اطّلاعی که از قومش داشت، بر آن‌ها دعا کرد بدین معنا وی با وجود ماندگاری نهصد و پنجاه ساله (حال و اوضاع قومش را می‌دانست) با این حال خداوندـ دعای نوح÷ را پذیرفت و امر به ساختن کشتی نمود تا بوسیلۀ آن مؤمنان نجات و کافران هلاک گردند، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَمۡرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلۡنَا ٱحۡمِلۡ فِيهَا مِن كُلّٖ زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَأَهۡلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيۡهِ ٱلۡقَوۡلُ وَمَنۡ ءَامَنَۚ وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٞ٤٠﴾ [هود: 40]. «تا آنگاه که فرمان ما (مبنی بر هلاک کافران) در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت، گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است، و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند، و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.»

این پیامبرِ پیر و خردمند÷ که سالیان سال قومش را به سوی خداوند یگانه فرا خواند، در مسیرِ طولانی دعوتِ خویش از سبک‌ها و روش‌های مختلف جهت مبارزه با شرک‌ها و بدعت‌های گوناگونِ قومش بهره برد و زحمات زیاد و عتاب‌های مختلف را متحمّل گردید، و این فراز و نشیبی که نوح پیامبر÷ با کلام الهی بیان گشته سرشار از نکات و ظرائفی است که زندگی هر مسلمان و دعوتگری با پندپذیری از آن می‌تواند به سر منزل مقصود برسد و تجربه‌های نوح÷ دوایی برای دردهای امّت محمّد ج می‌باشد.

(2-1) عبادت خداوندأ محور دعوت

نوح÷ قوم خود را به یکتاپرستی و عبادت خداوند متعال دعوت کرد[[54]](#footnote-54) و به آن‌ها ابلاغ نمود که تنها خداوند تعالی شایستگی عبادت را دارد و هرگونه موجود حتّی انسان ارزش و وقعی بر این امر مهم ندارد[[55]](#footnote-55)، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾ [الأعراف: 59]. «ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی (به حق) نیست. پس تنها خدا را بپرستید».

البته دعوت به یکتاپرستی و نفی دیگر معبودها اساس و بنیان دعوت هر پیامبری بوده است و اساس و بنیان هر دعوتی بر مبنای آن بوده است؛ خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ [النحل: 36]. «ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همۀ پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و ...) دوری کنید.»

با این وصف اساسی‌ترین و برترین هدف هر دعوتگر دعوت به پرستش خداوندأ و یکتاپرستی و نفی معبودهای دروغین است. دعوتگر باید انبیای الهی† را مبنای کاری خود قرار دهد، همان‌گونه که خداوندأ می‌فرمایند:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡۗ﴾ [الأنعام: 90]. «آنان (یعنی؛ پیامبران الهی) کسانی‌اند که خداوند ایشان را هدایت داده است، پس از هدایت ایشان پیروی کن.»

پس دعوتگر باید تمامی اهداف دعوتی خود را در محور یکتاپرستی بگذارد و این را بداند در صورتی که بیان و کردار و سکوتِ وی اگر معنا و مفهومی از شرک داشته باشد، در رسالت خود قطعاً منحرف شده و از مسیر حق خارج گشته است، و لازمۀ این نوع دعوت آموزشِ صحیحِ مفاهیم توحید و سپس عمل بدان و در نهایت ابلاغ آن می‌باشد.

(2-1-1) تاریخچة بت‌پرستی

همانطور که از کلام الهی محرز است دعوت نوح÷ برمبنای عبادت خدا حاکم بوده و لازمۀ عبادت خدا، عبادت نکردن غیرِ خدا است. و قوم نوح÷ به عبادتِ بت‌ها و کُرنش در برابر آنان پرداختند، خداوندأ چنین بیان می‌فرمایند:

﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا٢٣﴾ [نوح: 23]. «(اشراف قوم) به آن‌ها گفتند: معبودهای خود را رها نکنید، و وَدّ، سواع، یَغوث، یَعوق و نَسر را رها نکنید.»

برمبنای این آیۀ شریفه پنج بت معبودان قوم نوح بودند، و اگر این بت‌ها اولین و کهن‌ترین بت‌هایی بودند که مورد پرستش قرار گرفته‌اند پس بی‌شک می‌توان گفت که تاریخ پرستش بت به قبل از طوفان نوح برمی‌گردد.[[56]](#footnote-56) در واقع وَدّ، سواع، یَغوث، یَعوق، و نَسر انسان‌هایی صالح و نیکوکار بودند که قوم نوح برای آن‌ها مجسمه‌ها و تصاویری ساختند، تا بوسیلۀ آن یاد و خاطر آن‌ها را زنده نگه دارند و به آن‌ها اقتدا کنند، سپس آن تماثیل و نقش‌ها را پرستش کردند.

عبدالله ابن عباسب می‌گوید: بت‌های قومِ نوح÷ به همان صورت در میان عرب نیز رواج پیدا کرد. چنان‌که ودّ در دوّمة الجندل از آنِ «بنی کلب»، سُواع متعلّق به «بنی هذیل»، یَغوث برای «مراد» ـ که پس از آن بنی غطیف در «جوف سبأ» آن­را پرستیدند ـ، یعوق متعلّق به «همدان» و نسر از آنِ «حمیر» و متعلّق به خاندان ذی کَلَاع بود. همۀ این‌ها نام شایستگانی از قوم نوح بود که پس از مرگشان، شیطان قومشان را به وسوسه انداخت که بر جایگاه آن‌ها مجسّمه­ها و تمثال‌هایی بگذارید و آن‌ها را به نام ایشان بنامید، و چنین کردند امّا آن‌ها را نپرستیدند، و چون آن قوم از بین رفتند، و علم و دانایی نیز منسوخ گشت، آن‌ها مورد پرستش قرار گرفتند.

پس تردیدی وجود ندارد که قوم نوح این بت‌ها را می‌پرستیدند و به ثنا و ستایش این بت‌ها که نمادی از افرادِ صالح و نکوکار بودند، می‌پرداختند و عملکرد آن‌ها به جایی رسید که دیگر خداوند یگانه و بی‌همتا را قبول نداشتند، و از قوانین شریعت و پیغام وی پیروی نمی‌کردند.

(2-1-2) بنیان دعوت؛ بندگی برای خدا

اساس و بنیان دعوت اثبات خداوندأ به عنوان ربّ، إله و حاکم است[[57]](#footnote-57) و هر دعوتگری باید اساس و جهت دعوت خود را بر این مبنا گذارد و به مردم ابلاغ کند که فقط خداوندأ شایستگی پرستش و بندگی دارد و تنها کسی که حاکم است و حکمش سزاوار تنفیذ دارد، حکمِ خداوندِ یکتاست، و تنها کسی که معبود بر حق است فقط خداوند است و بندگی خاصِّ اوست. و در این راستا نباید به هیچ عنوان و مبنایی تخطّی کرد بلکه باید برای مخاطبان محرز گردد که ضرر و نفع در ارادۀ خداوندأ است و فقط خداوندأ شایستۀ بندگی و تعظیم و إله و حاکِم و معبود بودن را دارد. چنان‌چه خداوندـ بطور شفاف در آیاتِ مختلفِ قرآن کریم این مطلب را با بیان­های مختلف و استدلال­های گوناگون و متقن بیان می‌فرمایند، خداوندأ می­فرمایند:

﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ١٠٧﴾ [البقرة: 107]. «آیا نمی‌دانی که ملک و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن او است؟ و جز خدا سرپرست و یاوری برای شما نیست.»

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ﴾ [البقرة: 165]. «برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند...».

﴿قُلۡ أَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗاۚ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ٧٦﴾ [المائدة: 76]. «بگو: آیا جز خدا کسی و چیزی را می‌پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست؟ و خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است.»

﴿قُلۡ إِنِّي نُهِيتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ قُل لَّآ أَتَّبِعُ أَهۡوَآءَكُمۡ قَدۡ ضَلَلۡتُ إِذٗا وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُهۡتَدِينَ٥٦﴾ [الأنعام: 56]. «بگو: من نهی شده‌ام از اینکه پرستش کنم آن‌هایی را که سوای خدا به فریاد می‌خوانید. بگو: من از هوی و هوس‌های شما پیروی نمی‌کنم، که (اگر چنین کنم، همچون شما) در آن وقت گمراه می‌شوم و از زمره‌ی راه‌یافتگان نخواهم بود».

﴿قُلۡ أَنَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰٓ أَعۡقَابِنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ كَٱلَّذِي ٱسۡتَهۡوَتۡهُ ٱلشَّيَٰطِينُ فِي ٱلۡأَرۡضِ حَيۡرَانَ لَهُۥٓ أَصۡحَٰبٞ يَدۡعُونَهُۥٓ إِلَى ٱلۡهُدَى ٱئۡتِنَاۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۖ وَأُمِرۡنَا لِنُسۡلِمَ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٧١﴾ [الأنعام: 71]. «بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟ و آیا پس از آنکه خداوند ما را هدایت بخشیده است، به عقب بازگشت کنیم (و از ایمان دست بکشیم و دیگر بار به کفر برگردیم؟ و) بسان کسی (باشیم و کنیم) که شیاطین او را در زمین (بیابان‌های برهوت) ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند، و دوستانی داشته باشد که او را به راه راست خوانند و به سوی خود فریاد دارند (اما او بدیشان گوش نکند و به دنبال شیاطین رود و گمراه‌تر و گمراه‌تر شود؟) بگو: هدایت خداوند، هدایت است و به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم.»

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ١٩٤﴾ [الأعراف: 194]. «آن‌هایی را که به جز خدا فریاد می‌دارید، بندگانی همچون خود شما هستند (و کاری از آنان ساخته نیست و نمی‌توانند فریادرس شما باشند). آنان را به فریاد خوانید و (از ایشان استمداد جویید) اگر راست می‌گویید (که کاری از ایشان ساخته است) باید که به شما پاسخ دهند (و نیاز شما را برآورده کنند).»

﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ١٨﴾ [يونس: 18]. «اینان غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه بدیشان زیان می‌رساند و نه سودی عایدشان می‌سازند، و می‌گویند: این‌ها میانجی‌های ما در نزد خدایند (و در آخرت رستگارمان می‌نمایند!) بگو: آیا خدا را از وجود چیزهایی (به نام بتان و انبازهای یزدان) باخبر می‌سازید که خداوند در آسمان‌ها و زمین سراغی از آن‌ها ندارد؟ (مگر شما غیر خداها و بت‌ها را نماینده‌ی خدا نمی‌دانید؟ آیا ممکن است خدا اگر نماینده‌ای می‌داشت از بودن آن بی‌خبر می‌گشت، ولی شما باخبر از آن می‌شدید؟!) خداوند منزّه (از هرگونه انبازی) و فراتر از آن چیزهایی است که مشرکان انبازشان می‌دانند.»

﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٠٦﴾ [يونس: 106]. «و به جای خدا کسی و چیزی را به فریاد مخوان که به تو نه سودی می‌رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی (و دعا و عبادت خود را به جای آفریدگار متوجّه آفریدگان سازی) از ستمکاران و مشرکان خواهی شد.»

﴿وَلَا تَرۡكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ١١٣﴾ [هود: 113]. «و به کافران و مشرکان تکیه مکنید (که اگر چنین کنید) آتش دوزخ شما را فرو می‌گیرد، و (بدانید که) جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید (تا بتوانند شما را در پناه خود دارند و شر و بلا و زیان و ضرر را از شما به دور نمایند) و پس از (تکیه به کافران و مشرکان، دیگر از سوی خدا) یاری نمی‌گردید و (بر دشمنان) پیروز گردانده نمی‌شوید.»

﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ٢٠﴾ [النحل: 20]. «آن کسانی را که بجز خدا به فریاد می‌خوانند، آنان نمی‌توانند چیزی را بیافرینند و بلکه خودشان آفریده می‌گردند!.»

﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةٗ لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا٨١﴾ [مريم: 81]. «(کافران) به جز خدا، معبودهایی برای خود برگزیده‌اند تا اینکه چنین معبودهایی مایۀ عزت و احترام (دنیوی و اخروی) ایشان گردند.»

﴿قَالَ أَفَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ٦٦﴾ [الأنبياء: 66]. «(ابراهیم) گفت: آیا به جای خداوند (جهان و خالق انسان) چیزهایی را می‌پرستید که کمترین سود و زیانی به شما نمی‌رسانند؟.»

﴿يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ١٢﴾ [الحج: 12]. «آنان جز خدا چیزهایی را به فریاد می‌خوانند که نه زیانی می‌توانند بدیشان برسانند و نه سودی را. این، سرگشتگی فراوان، و گمراهی بسیار دور (از حق و حقیقت) است.»

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡ‍ٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ٧٣﴾ [الحج: 73]. «ای مردم! مثلی زده شده است (به دقت) بدان گوش فرا دهید. آن کسانی را که بغیر از خدا به کمک می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، اگر هم همگان (برای آفرینش آن) دست به دست یکدیگر دهند. حتّی اگر هم مگس چیزی را از آنان بستاند و برگیرد، نمی‌توانند آن را از او بازپس گیرند و برهانند. هم طالب (که مگس ناچیز است) و هم مطلوب (که غیرخداها هستند) درمانده و ناتوانند.»

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلۡعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتۡ بَيۡتٗاۖ وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ٤١﴾ [العنكبوت: 41]. «(کار کسانی که جز خدا، سرپرستانی برگزیده‌اند، همچون کار عنکبوت است که (برای حفظ خود از تارهای ناچیز) خانه‌ای برگزیده است. بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانه‌ی عنکبوت است، اگر (آنان از سستی معبودها و پایگاه‌هایی که غیر از خدا برگزیده‌اند باخبر بودند، به خوبی) می‌دانستند (که در اصل بر تار عنکبوت تکیه زده‌اند).»

﴿قُلۡ مَن ذَا ٱلَّذِي يَعۡصِمُكُم مِّنَ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَ بِكُمۡ سُوٓءًا أَوۡ أَرَادَ بِكُمۡ رَحۡمَةٗۚ وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا١٧﴾ [الأحزاب: 17]. «بگو: چه کسی می‌تواند شما را در برابر اراده‌ی خدا حفظ کند، اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد؟ آنان غیر از خدا هیچ سرپرست و یاوری برای خود نخواهند یافت.»

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ٢٢﴾ [سبأ: 22]. «(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که به جز خدا (معبود خود) می‌پندارید. (اما بدانید آن‌ها هرگز گرهی از کارتان نمی‌گشایند و سودی و زیانی به شما نمی‌رسانند؛ چرا که) آن‌ها در آسمان‌ها و زمین به اندازه‌ی ذره‌ای مالک چیزی نیستند و در آسمان‌ها و زمین کمترین حق مشارکت (در خلقت و مالکیت و اداره‌ی جهان) نداشته و انباز خدا نمی‌باشند)، و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد.»

﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا فَهُمۡ عَلَىٰ بَيِّنَتٖ مِّنۡهُۚ بَلۡ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعۡضُهُم بَعۡضًا إِلَّا غُرُورًا٤٠﴾ [فاطر: 40]. «بگو: آیا دربارۀ انبازهای خود که علاوه از خدا آن‌ها را هم به فریاد می‌خوانید، خوب دقت کرده‌اید؟ نشانم دهید آن‌ها کدام چیز زمین را آفریده‌اند؟ و یا در آفرینش (کدام چیز) آسمان‌ها مشارکت داشته‌اند؟ یا شاید کتاب (آسمانی) در اختیار مشرکان گذارده‌ایم و ایشان حجت روشنی از آن (بر کار شرک و بت‌پرستی خود) دارند؟! (اصلاً ایشان دلیل عقلی و دلیل نقلی ندارند) و بلکه ستمگران جز وعده‌های دروغ به یکدیگر نمی‌دهند.»

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلۡ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوۡ أَرَادَنِي بِرَحۡمَةٍ هَلۡ هُنَّ مُمۡسِكَٰتُ رَحۡمَتِهِۦۚ قُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُۖ عَلَيۡهِ يَتَوَكَّلُ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ٣٨﴾ [الزمر: 38]. «اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا. بگو: آیا چیزهایی را که بجز خدا به فریاد می‌خوانید چنین می‌بینید که اگر خدا بخواهد زیان و گزندی به من برساند، آن‌ها بتوانند آن زیان و گزند خداوندی را برطرف سازند؟ و یا اگر خدا بخواهد لطف و مرحمتی در حق من روا دارد، آن‌ها بتوانند جلوی لطف مرحمتش را بگیرند و آن را باز دارند؟ بگو: خدا مرا بس است. توکّل‌کنندگان تنها بر او تکیه و توکّل می‌کنند و بس.»

﴿۞قُلۡ إِنِّي نُهِيتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَمَّا جَآءَنِيَ ٱلۡبَيِّنَٰتُ مِن رَّبِّي وَأُمِرۡتُ أَنۡ أُسۡلِمَ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦٦﴾ [غافر: 66]. «بگو: من باز داشته شده‌ام از اینکه معبودهایی را بجز خدا بپرستم که شما آن‌ها را به فریاد می‌خوانید، از آن زمانی که آیات روشن و دلایل آشکاری از جانب پروردگار برایم آمده است، و به من فرمان داده شده است که خاشعانه و خاضعانه تسلیم پروردگار جهانیان گردم.»

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ٥﴾ [الأحقاف: 5]. «چه کسی گمراه‌تر از کسی است که افرادی را به فریاد بخواند و پرستش کند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را به فریاد بخواند و پرستش کند) پاسخش نمی‌گویند؟ اصلاً آنان از پرستشگران و به فریادخواهندگان غافل و بی‌خبرند.»

﴿فَلَوۡلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرۡبَانًا ءَالِهَةَۢۖ بَلۡ ضَلُّواْ عَنۡهُمۡۚ وَذَٰلِكَ إِفۡكُهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ٢٨﴾ [الأحقاف: 28]. «پس چرا آن معبودهایی که سوای الله برای نزدیکی به الله، به خدایی گرفته بودند، (در این لحظات سخت و حساس) یاریشان نکردند؟! (نه تنها آنان را یاری ندادند) بلکه از ایشان گم و گور شدند! این (چیزی که بر سرشان آمد نتیجه‌ی) دروغ و افترای ایشان بود.»

پس با همۀ این اوصاف دعوتگر باید جایگاه الله را در عبادت و پرستش نشان دهد و ابلاغ نماید که کسی جز او شایستگی و بایستگی جایگاه خداوند یکتا را در خلق و آفرینش و اظهار عبودیّت و خضوع ندارد.

(2-2) اسلوب‌های دعوت در داستان نوح**÷**

نوح÷ در دعوت خویش از روش‌های دعوتی خاص استفاده کرد تا اینکه بتواند قوم خود را متقاعد کند و حقانیّتِ دینِ خداوندأ را برای آن‌ها اثبات نماید و با همۀ مشکلاتِ سرِ راه، وظیفۀ خود را تمام و کمال انجام داد و حجّت را بر قومش تمام نمود. نوح÷ در استفاده از روش‌های مختلف که نمادی بارز و دقیق از روش‌های دعوت خصوصاً کاربردی برای عصر حاضر و اُسوه‌گیری از آن‌ها هستند، توانست به موفقیّت و رضایت الهی دست یابد؛ زیرا او ابلاغِ مُبین را تمام و کمال انجام داد؛ خداوندـ می­فرمایند:

﴿فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ٩٢﴾ [المائدة: 92]. «بدانید!که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر است و بس.»

با این وجود گروهِ اندکی به دعوت نوح÷ لبیک گفتند و ایمان آوردند، و این می‌رساند که در هدایت یافتن فقط فرستندۀ پیام کافی نیست بلکه گیرندۀ آن نیز نقش مهمّی دارد، با این وجود گلچینِ ظرایف و ارزش‌ها و نکات از دعوت نوح÷ آموزشی خاص از طرف خداوند متعال برای روش دعوت می‌باشد، این روش‌ها و نکاتِ آن‌ها به صورت مختصر عبارتند از:[[58]](#footnote-58)

(2-2-1) احترام‌گذاشتن به مَدعُوِین

از جمله اعمالِ نوح÷ در دعوت و خطابِ مردم، استفاده از الفاظی توأم با احترام و بزرگواری بوده است، و هرچند قومش وی را تحویل نمی‌گرفتند ولی باز از گفتن خطابِ محترمانه کوتاهی نمی‌کرد، مانند اینکه می‌گفت: ﴿يَٰقَوۡمِ﴾«ای قوم من». و آن‌ها را به خود نسبت می­داد که این نمادی از حرمت گذاشتن به آن‌هاست، بر هر دعوتگری لازم می‌نماید که مردم حتّی کفّار و مشرکین را با الفاظی مملو از حرمت و عطوفت مورد خطاب قرار دهد؛ زیرا اگر هر پیغمبر و دعوتگری مردم گمراه را با الفاظی همچون مشرکین، جاهلان، و... خطاب قرار می‌دادند، بی‌شک کسی به حرف‌های آنان گوش فرا نمی‌داد، خصوصاً در عصر حاضر بر مسلمین لازم می‌نماید که از الفاظی همچون بیانِ القاب خودداری کنند و این اصلِ دعوت ریشه در توصیه‌ای از خداوندﻷ دارد که می‌فرمایند:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ [النحل: 125]. «(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن.»

قرطبی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «این آیه در زمان امر به صلح با قریش نازل شد. خداوندأ، پیغمبرش ج را امر می‌کرد که به سوی دین خدا فرا خواند و بر وی حکم فرمود که با مهربانی، عاطفه و خالی از خشونت و اهانت حتّی با کفّار قریش، برخورد کند، و شایسته و بایسته است که این وعظ و اندرز و ارشادی برای مسلمانان تا روز قیامت باشد.»[[59]](#footnote-59)

هر دعوتگری باید یک اصل بنیادی در کار دعوت را همیشه و در همه حال به صورت دقیق رعایت کند و اینکه هرگونه گفتار و کردار در دعوت به سوی خداﻷ در صورتی که باعث تفرقه بین مسلمانان گردد، این اعمال از دیدگاه شریعت مردود و شریعت آن­را مورد تأیید قرار نمی­دهد، خداوندأ این مسئله را به عنوان اصلی در قرآن مجید بیان فرموده‌اند:

﴿۞شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ﴾ [الشورى: 13]. «خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان و دعوتگران) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم که دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید.»

البته بیان و رفتار محترمانه به معنای قبولِ عملکردهای کفّار و مشرکین و مدارا کردن و هم‌نوایی کردن با آن‌ها نیست، بلکه این عملکرد به عنوان اخلاق نیکویی تلقّی می‌گردد تا آن‌ها در لحظۀ خطاب احساس راحتی و احترام نمایند، و بدین ‌وسیله بسترسازی قبول حق برای آن‌ها شده باشد.

(2-2-2) شفقت و نصیحت‌نمودن مَدعُوِین

دعوتگر باید رفتارش با مردم و مخاطبان در سایۀ مهربانی و اکرام به آن‌ها و گفتارش مملو از عاطفه و خیرخواهی و ادب و احترام باشد و آن‌ها احساسی بس راحت و سُرور نمایند و نباید به هیچ وجه دعوتگر از مقامی صحبت کند که مخاطبان وی احساس حقارت و ناراحتی نمایند و حتّی این عمل دعوتگر باید به گونه‌ای محرز باشد که در میزان صدا، نوع ادبیات گفتاری، پوشش ظاهری و نوع نگاهِ وی شناخته شود؛ زیرا وی بسان پزشکی است که سعی در معالجه بیمار خود دارد؛ زیرا هرگز پزشک از مقام توبیخ و اذیّتِ بیمار و برتری جستن بر بیمار عمل نمی‌کند. بازتاب این سبکِ دعوت در مکالمه‌ای بین اشراف و رؤسای قوم با نوح÷ نمایان است؛ خداوندﻷ می­فرمایند:

﴿قَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٦٠﴾ [الأعراف: 60]. «اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما تو را در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می‌بینیم.»

نوح÷ با نهایت ادب و بدون عصبانیّت و با استدلال و منطق پاسخ می­دهد. خداوندﻷ می­فرمایند:

﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ لَيۡسَ بِي ضَلَٰلَةٞ وَلَٰكِنِّي رَسُولٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦١ أُبَلِّغُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنصَحُ لَكُمۡ وَأَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ٦٢﴾ [الأعراف: 61-62]. «گفت: ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

آری! نوح÷ با وجودِ اتّهامِ قومش به گمراهی، خشمگین نمی‌شود و حتّی سعی در بیانی منطقی و آرام به نسبت گفتار آن‌ها دارد، پس در صورتی که دعوتگری از جانب گمراهان اتّهام و القابی به وی نسبت داده شد، وی باید خونسرد و آرام برخورد کند؛ زیرا هر دعوتگری باید بداند که هدف اصلی از دعوت، انجام وظیفۀ الهی و کسب رضایت و پاداش از ذات اقدس الهی است، پس باید دین خدا با شیوۀ ارائه ‌شده از سوی خودش تبلیغ شود و این عملکرد از اصول کار دعوت است که هر دعوتگری به نحوی آن­را تجربه می‌کند.

(2-3-3) تبلیغ با کلامِ روشن

دعوتگر باید بسیار شیوا و شفّاف حقایق شریعت الهی را برای مردم بیان کند، به گونه‌ای که آن‌ها بدون هیچ ابهام و اوهامی به مطلب دست یابند. این سبکِ دعوت از آنِ نوح÷ و همۀ پیغمبران خدا ـ علیهم الصلوات و السّلام ـ بوده است، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡۖ﴾ [إبراهيم: 4]. «و ما هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر اینکه به زبان قوم خودش متکلم بوده است تا برای آنان (احکام الهی را) روشن سازد.»

دعوتگر باید بداند که نفس ابلاغ کافی نیست بلکه ابلاغی از جانب الهی پذیرش می‌شود که روشنگر و آشکار باشد؛ زیرا خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ١٨﴾ [العنكبوت: 18] «و وظیفه پیغمبر جز تبلیغ روشن و روشنگر نمی‌باشد.»

پس دعوتگران باید کلامِ خود و الفاظِ بکار رفته در آن­را مطابقِ زبان و فهمِ مخاطبان خود بنمایند و آن‌ها را با کلمات ناآشنا، مُغلَق، پیچیده و کلماتِ مسجَّع و تکلُّف‌آور و بی‌فایده مورد خطاب قرار ندهد؛ چرا که با این حال ابلاغ خدشه‌دار می‌شود، حتّی گاهی مُبلِّغ آنقدر به داستان‌ها، اشعار و مسائل حاشیه‌ای استناد می‌کند که کلام خداوندأ در ردیفِ استنادهای او در ردیفِ چندم قرار می‌گیرد، همان کلامی که آسان و قابل فهم برای مردم است و اصل رسالت با آن بیان شده است، در مراتب بعدی قرار می­گیرد. پس مُبلِّغ اولویت‌گذاری در استنادها و نیز القای مفاهیم با سطح فکری و فرهنگی مخاطبان را باید رعایت نماید و اساس و محور دعوت خود را بر القای مفاهیم قرآن کریم و سنّت نبویِّ شریف با بیانی ساده، صحیح و دقیق متمرکز کند و استفاده از تمامی ابزارهای دیگر باید با تناسب و در راستای قرآن و سنّت باشند.

(2-2-4) تبلیغ در زمان مناسب و به شیوه‌های مختلف

نوح÷ برای ابلاغ خود از هر زمان مناسبی در شب و روز استفاده می‌کرد تا قومش را به سوی یکتاپرستی دعوت کند، و از سبک‌های مختلفِ دعوت سرّی و آشکار و با صدای بلند و واضح بهره می‌جسته تا بتواند از یک جهت وظیفۀ خود را به نحو أحسن انجام دهد و از طرف دیگر با بکارگیری سبک‌های مختلف به اُمید و آرزوی خود که عبادت خداوندأ و رویگردانی قومش از بتان دست یابد، پروردگار ـ سخن نوح÷ را چنین تعریف می‌فرمایند:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوۡتُ قَوۡمِي لَيۡلٗا وَنَهَارٗا٥﴾ [نوح: 5]. «نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی ایمان به تو) فرا خوانده­ام.»

و نیز می‌فرمایند:

﴿ثُمَّ إِنِّي دَعَوۡتُهُمۡ جِهَارٗا٨ ثُمَّ إِنِّيٓ أَعۡلَنتُ لَهُمۡ وَأَسۡرَرۡتُ لَهُمۡ إِسۡرَارٗا٩﴾ [نوح: 8-9]. «سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند دعوت کرده‌ام، گذشته از این، به گونه علنی و به صورت نهانی بدیشان رسانده‌ام.»

این گزارشکارِ نوح÷ به خداوند علیم می‌رساند که استفاده از زمان‌های مناسب جهت دعوت و استفاده از سبک‌های مختلفِ دعوت همچون دعوتِ پنهان و آشکار، فردی و جمعی، دعوتِ عمومی و اختصاصی و ... از جمله مواردی هستند که دعوتگر باید با درایت بر این مواقف آگاه باشد تا وظیفۀ خود را درست انجام داده و نتیجه بگیرد؛ همچنین این بیان نوح÷ می‌رساند که وی از هر لحظه و زمانی برای دعوت استفاده کرده؛ و دعوتگر هم باید همچون شکارچی­ای باشد که هرگاه و هر لحظه حتّی در سفرها، مهمانی‌ها، جمع‌های دوستانه و ... و نیز با بکارگیری سبک‌های مختلف در قالب‌های مناسب همچون بیانِ داستان، تحلیل مسئله‌ای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و تناسب بخشیدن با مسائل شرعی و ... استفاده کند و در این راستا از عدم تحویل نگرفتن و یا قبول نکردن مخاطبانش مأیوس نگردد؛ زیرا نوح÷ نیز به همین مسئله گرفتار شد، خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿فَلَمۡ يَزِدۡهُمۡ دُعَآءِيٓ إِلَّا فِرَارٗا٦ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوۡتُهُمۡ لِتَغۡفِرَ لَهُمۡ جَعَلُوٓاْ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَٱسۡتَغۡشَوۡاْ ثِيَابَهُمۡ وَأَصَرُّواْ وَٱسۡتَكۡبَرُواْ ٱسۡتِكۡبَارٗا٧﴾ [نوح: 6-7]. «(نوح گفت): امّا دعوت و فرا خواندنم تنها بر گریز ایشان افزود! و من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام، (تا ایمان بیاورند) و تو آنان را بیامرزی، انگشت‌های خود را به گوش‌هایشان فرو کرده‌اند و جامه‌هایشان را بر سر کشیده‌اند و (بر کفر) پافشاری کرده‌اند و سخت سرکشی نموده و بزرگی فروخته‌اند.»

اگرچه هدف از دعوت هدایت مردم می­باشد ولی این احتمال وجود دارد که سرکشی کنند و نپذیرند با این وصف باید دقّت داشت که دعوتگر در زمان و مکان مناسب و به شیوۀ صحیح مطابق قوانین خداوندأ عمل دعوت را انجام دهد؛ چراکه مبادا اشتباه و غلط او مایۀ گمراهی و دین­گریزی و دین­ستیزی شود. البته با همۀ این اوصاف دعوتگر هرگز نباید نااُمید گردد؛ زیرا دعوتِ وی همچون بذری می‌ماند که بر زمین پاشیده می‌شود و هر آن احتمال دارد که با الطاف الهی جوانه بزند و شخص با عنایت خداوندﻷ هدایت یابد و دعوتگر نیز با آن به شعف برسد و مُراد برسد.

دلیلی که دلالت بر انجام دعوت در زمان مناسب می‌نماید، روایتی از ابن مسعودس است که: «أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كَانَ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الأَيَّامِ، كَرَاهِيَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا»[[60]](#footnote-60) (پیامبر ج زمان را در پند و اندرز مسلمانان (و دعوت انسان‌ها) در نظر می‌گرفتند و این عملکرد را هر روز انجام نمی‌دادند تا مردم ملول و خسته شوند.)

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: از این حدیث برداشت می‌شود که ترک مداومت در جدیت عمل بخاطر ترس از ملول شدن (مردم) مستحب است، هرچند مواظبت بر آن مطلوب است.[[61]](#footnote-61)

(2-2-5) ترغیب و ترهیب

نوح÷ قومش را در پذیرش دعوتش و سر تسلیم‌نهادن به عبادت خداوندأ به نکاتی از جمله مغفرت گناهانشان و طولانی شدن عُمر که فرصت و غنیمتی برای کسب مواهب الهی است تا در آخرت سعادتمند زندگی کنند، ترغیب می‌دهد و به آن‌ها وعده­ها و بشارت‌ها می‌دهد. خداوند متعال این روش دعوتی نوح÷ را بس شیوا بیان می‌فرمایند:

﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٌ٢ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ٣ يَغۡفِرۡ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُؤَخِّرۡكُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ إِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ إِذَا جَآءَ لَا يُؤَخَّرُۚ لَوۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٤﴾ [نوح: 2-4]. «(نوح) گفت: ای قوم من! من برای شما بیم‌دهندۀ روشن و روشنگرم. خدا را بپرستید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید. (اگر این اعمال را انجام دهید) خداوند گناهان شما را می‌آمرزد، و تا اجل نهایی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد. امّا اگر متوجّه باشید، هنگامی که اجل نهایی فرا رسد، تأخیر پیدا نمی‌کند.»

طبق این آیۀ شریفه، رکنِ نخست دعوتِ نوح÷ رها کردن پرستش بت‌هایی بود که مردم آن روزگار به جای خداوندأ می‌پرستیدند (یعنی؛ وَدّ، سُواع، یَغوث، یَعوق و نَسر) که نوح÷ به آنان فرمان می‌داد که از این اصنام دوری کنید و تنها به پرستش خداوندـ روی آورید، و معنای عبارت قرآنی ﴿أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ﴾ همین است. رکنِ دوّم دعوت وی تقوای الهی و پرهیز از گناهان و پلیدی‌هایی بود که تندرستی و اخلاق و آداب آنان را به تباهی می‌کشاند و پیوند اُلفت و مهرورزی را در میانشان از هم می‌گسست و نظام زندگی آنان را به هم می‌ریخت که معنای ﴿وَٱتَّقُوهُ﴾ همین است. و رکنِ سوّم دعوت نوح÷ اطاعت از ولیِّ امرشان یعنی؛ خود آن بزرگوار÷ بود که از آن به ﴿وَأَطِيعُونِ﴾ تعبیر شده است.[[62]](#footnote-62)

نوح÷ در اثنای این سه رکن بنیادی که از جانب نخستین دعوت آسمانی که در بردارندۀ سه کلمۀ ایمان، تقوا و طاعت است به بشر آموزش می‌داد که از راه فرمان‌پذیری از انبیای الهی†، انسان در دنیا و قیامت سرافرازی و بزرگواری را دریافت می‌کند و بر همین مبنا جهت ترغیب و تقویّتِ انگیزۀ مخاطبان و دعوت خویش آن‌ها را به وعده‌هایی که بس والا و باارزش هستند، به صورت شیوا ترغیب می‌دهد.

ترغیب نوح÷ به همین میزان ختم نمی‌شود بلکه در مورد فزونی نعمت‌های دنیا که انسان زنده عطش دریافت آن­را دارد، وعده می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَقُلۡتُ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارٗا١٠ يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا١١ وَيُمۡدِدۡكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ جَنَّٰتٖ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ أَنۡهَٰرٗا١٢﴾ [نوح: 10-12]. «و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است. (اگر چنین کنید) خدا از آسمان باران‌های پرخیر و برکت را پیاپی می‌باراند. و با اعطاء دارایی و فرزندان، شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و باغ‌های سرسبز و فراوان بهره شما می‌سازد و رودبارهای پرآب در اختیارتان می‌گذارد.»

این اسلوب دعوت و نوعِ ترغیب می‌رساند که دعوتگر باید انگیزه‌های ایمان‌آوردن و پذیرش قوانینِ الهی را در مخاطبِ خود بیشتر کند و با او از وعده‌های خوش و فرح‌بخش الهی در دنیا و آخرت صحبت کند تا حسِّ زیاده­خواهی و نیک‌خواهی انسان را در این راستا حریص نماید. خداوندأ وقتی انسان را به امر نیک و معروفی دعوت می­دهد، با بیانی شیوا و دادن وعده­های فرحبخش و جاودان و زیبا و دلنواز انسان را تشویق و ترغیب می­دهد. از جمله ترغیبِ انسان به ایمان فرمودۀ الهی است که می‌فرمایند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ١٠ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ١١ يَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ وَيُدۡخِلۡكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٢ وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١٣﴾ [الصف: 10-13]. «ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است. (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می‌بخشاید، و شما را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخ‌ها و درختان) آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغ‌های بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده‌اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. (گذشته از این نعمت‌ها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است و به مؤمنان مژده بده (به چیزهائی که قابل توصیف و بیان نیست، و فراتر از آن است که با الفبای انسان‌ها به انسان‌ها شناساند).»

و نیز از موارد ترغیب انسان بیان وعدۀ الهی به داشتن زندگی سرشار از نیکی و آرامش در دنیا و ثواب و پاداش نیک و زیاد در آخرت می­باشد که هدف حیات و گمشدۀ انسان می­باشد، خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ٩٧﴾ [النحل: 97]. «هرکس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم، و (در آخرت) پاداش (کارهای خوب، متوسط و عالی، آنان را برطبق بهترین کارهایشان خواهیم داد).»

این نوع ترغیب‌ها هر مسلمان و دعوت شده‌ای را به وَجد می‌آورد، و قدرتِ شنیدن و اطاعتِ وی را بالا می‌برد البته اگر خواهان هدایت باشد.

نوح÷ فقط به ترغیب بسنده نمی‌کند؛ چرا که ترس و وحشت نیز از مواردی است که انسان‌های غافل را بیدار می‌کند و بیدارباشی است که در صورت عدم توجّه به آن و لغزش در مسیر هدایت، انسان را در ورطۀ عذاب و درد و هلاکت و فساد و تباهی و زبونی گرفتار می­سازد، خصوصاً این ترهیب به افرادی تعلّق می‌گرفت که از دعوتش سر باز می‌زدند و وی را به بادِ مسخره می‌گرفتند ولی نوح÷ با بیانی هولناک و وحشت‌آور آنان را می‌ترساند، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرۡ قَوۡمَكَ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ١﴾ [نوح: 1]. «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (و بدو دستور دادیم) که قوم خود را (از عذاب خدا) بترسان، پیش از آنکه عذاب دردناکی به سراغ ایشان بیاید.»

برخی می‌گویند: منظور خداوند از ﴿عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾ غرق شدن با طوفان است، و برخی هم آن­را به عذاب آخرت تفسیر می‌کنند.[[63]](#footnote-63) نوح÷ در واکنشِ عملکردِ قومش با سرزنش و عتاب می‌گوید:

﴿مَّا لَكُمۡ لَا تَرۡجُونَ لِلَّهِ وَقَارٗا١٣﴾ [نوح: 13]. «شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟.»

پس یکی از وسیله‌های ابلاغ ترهیب و ترساندن خاطیان و سرکشان است و نیز انذار از بیراهه رفتن و از راه مستقیم خارج شدن است، تا بدین وسیله هم مؤمنان هوای اعمال خویش را بیشتر داشته باشند و هم سرکشان بدانند که غایتِ جولان و عصیان آن‌ها چه بد فرجامی است.

خداوند ـ در قرآن کریم بیانی از ترهیب را چنین ارائه می‌فرمایند:

﴿وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ١٢٤ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرۡتَنِيٓ أَعۡمَىٰ وَقَدۡ كُنتُ بَصِيرٗا١٢٥ قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتۡكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَاۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمَ تُنسَىٰ١٢٦﴾ [طه: 124-126]. «و هرکه از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگ خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا گرد می‌آوریم. خواهد گفت: پروردگارا! چرا مرا نابینا جمع‌ آورده‌ای؟ من که قبلاً (در دنیا) بینا بوده‌ام. (خدا) می‌فرماید: همین است. آیات (کتاب‌های آسمانی و دلایل هدایت جهانی) من به تو رسید و تو آن‌ها را نادیده گرفتی؛[[64]](#footnote-64) همان‌گونه هم تو امروز نادیده گرفته می‌شوی.»

البته دعوتگر باید در بیانِ ترغیب و ترهیب راه میانه بکار گیرد و تمامی دعوت خود را بر یکی (ترغیب یا ترهیب) متمرکز نکند، همانگونه که نوح÷ از هردو سبک بهره جست و حجّت را بر قومش تمام کرد. البته این بدان معنا نیست که اقتضای احوال و شرایط در نظر گرفته نشود؛ زیرا در مواردی باید بر یکی از آن‌ها بنابر شرایط بیشتر تمرکز شود ولی باز استفاده از هردو توصیه می‌شود ولو مقدارِ یکی بنابر احوال اندک‌ باشد، و خداوندأ هم در قرآن مجید در موارد زیادی که از عذابِ آخرت صحبت می‌کند، در ادامه به توصیف بهشت می‌پردازد و از جمله مواردی که ترغیب و ترهیب هم زمان بکار رفته‌اند، فرمودۀ خداوند تعالی است که:

﴿تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٣ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدۡخِلۡهُ نَارًا خَٰلِدٗا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٞ مُّهِينٞ١٤﴾ [النساء: 13-14]. «این حدود خداست و هرکس از خدا و پیغمبرش اطاعت کند خدا او را در باغ‌های (بهشت) وارد می‌کند که در آن‌ها رودبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است و آن کس که از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند و از مرزهای (قوانین) خدا درگذرد، خداوند او را به آتش وارد می‌گرداند که جاودانه در آن می‌ماند و او را عذاب خوارکننده‌ای است.»

(2-2-6) جدال به نیکی

نوح÷ برای متقاعد کردن قومش بسیار تلاش می‌کرد و لازمۀ تفهیمِ دعوتش جدال و بحث با قوم او و به ماتبع قومش با وی بود، خداوندﻷ این تلاش را بیان می‌فرمایند:

﴿قَالُواْ يَٰنُوحُ قَدۡ جَٰدَلۡتَنَا فَأَكۡثَرۡتَ جِدَٰلَنَا...﴾ [هود: 32]. «(قومش) گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و جرّ و بحث را به درازا کشاندی ... .»

این آیه دلالت دارد بر اینکه نوح در اثبات توحید، نبوّت و معاد جرّ و بحث کرده است[[65]](#footnote-65)، و آن‌ها نیز با نوح÷ جدل می‌کردند و در جواب جرّ و بحث‌های نوح÷ می‌گفتند:

﴿قَالُواْ يَٰنُوحُ قَدۡ جَٰدَلۡتَنَا فَأَكۡثَرۡتَ جِدَٰلَنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ٣٢﴾ [هود: 32]. «(قومش) گفتند: ای نوح! با ما جر وبحث کردی و جر و بحث را به درازا کشاندی، اگر راست می‌گویی آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان.»

از جمله کشمکش‌های همیشگی بین انبیای الهی ـ علیهم ‌الصّلوات و السّلام ـ و کفّار این بوده که پیغمبران† سعی در اثبات دعوت خود و رفع شبهات می‌کردند و در مقابل کارِ کافران تقلید، جهل و اصرار بر کفر و عصیان بود.[[66]](#footnote-66)

از جمله خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿قَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٦٠﴾ [الأعراف: 60]. «اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما تو را در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می‌بینیم.»

نوح÷ در جواب آن‌ها گفت:

﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ لَيۡسَ بِي ضَلَٰلَةٞ وَلَٰكِنِّي رَسُولٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦١ أُبَلِّغُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنصَحُ لَكُمۡ وَأَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ٦٢﴾ [الأعراف: 61-62]. «گفت: ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم، ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های (محوله از سوی) پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

سپس نوح÷ در جواب آن‌ها گفت:

﴿أَوَعَجِبۡتُمۡ أَن جَآءَكُمۡ ذِكۡرٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنكُمۡ لِيُنذِرَكُمۡ وَلِتَتَّقُواْ وَلَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ٦٣﴾ [الأعراف: 63]. «آیا تعجب می‌کنید از اینکه اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟.»

القای شبهات و جواب نوح**÷**

در جرّ و بحث‌ها و جدل‌های واقع بین نوح÷ و قومش آنچه مشاهده می‌شود این است که آن‌ها القای شبهاتی را می‌نمودند تا بدین وسیله پیغمبری نوح÷ و رسالتِ وی را زیر سؤال ببرند و بدین وسیله شانه از وظایف خود نسبت به خداوندأ خالی کنند، از آیات الهی استنباط می‌شود که این شبهات عبارتند از: 1- نوح بشر است، 2- پیامبر باید فرشته باشد، 3- فرومایگان پیروان نوح÷ هستند، 4- آنان هیچ برتری در نوح÷ و پیروان وی نسبت به خود احساس نمی‌کنند، 5- نوح÷ با دعوتش خواهان برتری جُستن بر آنان است، 6- نوح÷ مردی دیوانه است. در ادامه سعی خواهد شد تا شبهات وارد و جواب آن‌ها توسط نوح÷ به صورت مختصر بیان شود و در نهایت الگوبرداری از آن‌ها انجام گیرد.[[67]](#footnote-67)

شبهۀ اوّل: نوح**÷** بشر است.

خداوندـ می‌فرمایند:

﴿فَقَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرٗا مِّثۡلَنَا﴾ [هود: 27]. «اشراف کافر قوم او گفتند: تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم یعنی؛ هیچ برتری بر ما نداری و مثل تو انسان هستیم، پس با وجود چه دلیلی باید ازتو تبعیت کنیم!.[[68]](#footnote-68)»

نوح÷ در جواب شبهه آنان گفت:

﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتۡ عَلَيۡكُمۡ أَنُلۡزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمۡ لَهَا كَٰرِهُونَ٢٨﴾ [هود: 28]. «ای قوم من! به من بگویید، اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم و خداوند از سوی خود رحمتی به من عطا فرموده باشد (که نبوّت است) و این رحمت الهی بر شما پنهان مانده باشد، آیا می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم، در حالی که شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟.»

شبهۀ دوّم: پیامبر باید فرشته باشد.

قوم نوح به وی گفتند:

﴿فَقَالَ ٱلۡمَلَؤُاْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيۡكُمۡ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةٗ مَّا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ٢٤﴾ [المؤمنون: 24]. «اشراف و سران کافر قوم او گفتند: این مرد جز انسانی همچون شما نبوده ولی او می‌خواهد بر شما برتری گیرد. اگر خدا می‌خواست حتماً فرشتگانی را می‌فرستاد. ما چنین چیزی را در (تاریخ) پدران پیشین خود نشنیده‌ایم.»

نوح÷ به قوم خود گفت:

﴿وَلَٰكِنِّي رَسُولٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦١﴾ [الأعراف: 61]. «ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم.»

و نیز نوح÷ به آن‌ها چنین گفت:

﴿أَوَعَجِبۡتُمۡ أَن جَآءَكُمۡ ذِكۡرٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنكُمۡ لِيُنذِرَكُمۡ وَلِتَتَّقُواْ وَلَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ٦٣﴾ [الأعراف: 63]. «آیا تعجب می‌کنید از اینکه اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت الهی گردید؟.»

بهانۀ این معاندین و فرومایه‌ها آنقدر پوچ و بی‌مقدار و غیرمنطقی بود که جای بس تعجب دارد؛ زیرا ملائکۀ الهی در حالت طبیعی بر انسان هویدا و مشخص نیستند و اگر خداوندﻷ هم کاری می‌کرد که انسان آن‌ها را ببینند، آن‌ها انکار ملائکه‌بودن آن‌ها را می‌کردند، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَلَوۡ جَعَلۡنَٰهُ مَلَكٗا لَّجَعَلۡنَٰهُ رَجُلٗا وَلَلَبَسۡنَا عَلَيۡهِم مَّا يَلۡبِسُونَ٩﴾ [الأنعام: 9]. «اگر هم فرشته‌ای را (مؤیّد پیغمبر) می‌کردیم، او را به شکل انسان در می‌آوردیم (تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را بفهمند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد) و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند.»

شبهۀ سوّم: فرومایگان پیروان نوح هستند.

خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿فَقَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرٗا مِّثۡلَنَا وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمۡ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ﴾ [هود: 27]. «اشراف کافر قوم او گفتند: تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم. ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه فکر و ساده‌لوح ما از تو پیروی نکرده است...».

خداوند تعالی گفتۀ دیگری را از اشرافیان نوح÷ نقل می­کند و می­فرمایند:

﴿۞قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ١١١﴾ [الشعراء: 111]. «گفتند: آیا ما (اشراف و نجبا) به شما ایمان بیاوریم، در حالی که پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین افراد از تو پیروی کرده‌اند؟!.»

نوح÷ در جواب این اتهام می‌گوید:

﴿وَيَٰقَوۡمِ لَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مَالًاۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۚ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۚ إِنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَلَٰكِنِّيٓ أَرَىٰكُمۡ قَوۡمٗا تَجۡهَلُونَ٢٩ وَيَٰقَوۡمِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِن طَرَدتُّهُمۡۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٣٠ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٞ وَلَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزۡدَرِيٓ أَعۡيُنُكُمۡ لَن يُؤۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيۡرًاۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا فِيٓ أَنفُسِهِمۡ إِنِّيٓ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ٣١﴾ [هود: 29-31]. «ای قوم من! من در برابر آن (یعنی؛ تبلیغ رسالت پروردگارم، از شما مالی نمی‌خواهم، چرا که مزد من جز بر عهده خدا نیست و من کسانی را که ایمان آورده‌اند (از مجلس و همدمی خود به خاطر شما) نمی‌رانم. آنان (در روز قیامت) خدای خود را ملاقات می‌کنند (و اگر آنان را برانم در آن وقت از من شکایت می‌کنند) و اما من شما را گروه نادانی می‌دانم و ای قوم من! اگر من مؤمنان را از پیش خود برانم، چه کسی مرا در برابر مجازات شدید) الله یاری می‌دهد؟ آیا یادآور نمی‌شوید. و من به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا در دست من است و به شما نمی‌گویم که من غیب می‌دانم و من نمی‌گویم که من فرشته‌ام. و من نمی‌گویم آنان که در نظر شما خوار می‌آیند، خداوند هیچ‌گونه خوبی و نیکی بهره ایشان نمی‌سازد و خدا از چیزهایی که در اندرون دارند آگاه‌تر است، (اگر آنچه شما دوست دارید، انجام دهم) در این صورت من از زمره ستمکاران خواهم بود.»

خداوند ـ در جواب استدلال آن‌ها در سورۀ شعراء اینگونه مکالمۀ نوح÷ و کافران قومش را به تصویر می‌کشد و می‌فرمایند:

﴿۞قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ١١١ قَالَ وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١١٢ إِنۡ حِسَابُهُمۡ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّيۖ لَوۡ تَشۡعُرُونَ١١٣ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١١٤ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ مُّبِينٞ١١٥﴾ [الشعراء: 111-115]. «گفتند: آیا ما (اشراف و نجباء) به شما ایمان بیاوریم، در حالی که پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین افراد از تو پیروی کرده‌اند؟! (نوح) گفت: من چه می‌دانم آنان چه کاری داشته‌اند؟ حساب (اعمال و جزای کار) ایشان جز بر عهده پروردگارم نیست، اگر شما فهمیده و باشعور باشید، و من هرگز مؤمنان را (از پیش خود) نمی‌رانم. من بیم‌دهنده آشکاری بیش نیستم.»[[69]](#footnote-69)

شبهۀ چهارم: عدم برتری نوح و مؤمنان

خداوندﻷ اهانت کفّار و مشرکین را به نوح÷ و پیروانش بازگو می‌کند، آنان به نوح و مؤمنان می‌گفتند:

﴿وَمَا نَرَىٰ لَكُمۡ عَلَيۡنَا مِن فَضۡلِۢ بَلۡ نَظُنُّكُمۡ كَٰذِبِينَ٢٧﴾ [هود: 27] «شما را برتر از خود نمی‌بینم و بلکه دروغگویانتان می‌دانیم.»

کفّار و مشرکین بدون اسباب و علل و دلیل، نوح و پیروانش را در مدّعای خویش دروغزن می‌انگارند. و این امر قوی‌ترین دلیل برای نپذیرفتن دعوت نوح÷ بود. آن­را پس از شبهات مذکور ابراز داشتند، چون در غیر اینصورت، دیگر آن‌ها از موضوعیّت می‌افتادند، در صورتی که در نگاه آنان، شبهات مذکور، نیز پذیرفتنی است و نمی‌توان از نظر دور داشت، اما این ایراد، طعنی می­باشد که به طور مشترک متوجّه نوح÷ و پیروانش است و در طرح آن‌ها تنها نوح منظور و مراد نبوده؛ چنان‌که او را هم‌ردیف آن گروه دون‌پایه نیز نمی‌شمارند.[[70]](#footnote-70)

جواب نوح÷ همان آیات 28 تا 31 سورۀ مبارکۀ هود است که به آن‌ها اشاره شد. و نکتۀ قابل توجّه اینکه آنان نماد برتری را خود تعیین می‌کردند که مسائلی پوچ، بی‌ارزش و موقتی همچون قدرت و ثروت و ... بود ولی ملاک برتری در نزد خداوندأ، علم و عمل در شریعت نابِ اوست، پس آنان با بیاناتِ واهی تنها هدفی که داشتند، بت‌پرستی و فساد خود را توجیه کنند.

شبهۀ پنجم: دعوت نوح÷ وسیله برای برتری‌جستن نوح

خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ٢٣ فَقَالَ ٱلۡمَلَؤُاْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيۡكُمۡ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةٗ مَّا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ٢٤﴾ [المؤمنون: 23-24]. «ما نوح را به سوی قوم خودش فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! خداوند را بپرستید؛ چرا که معبودی جز او ندارید. آیا نمی‌پرهیزید؟ اشراف و سران کافر قوم او گفتند: این مرد جز انسانی همچون شما نبوده ولی (با این ادعا) او می‌خواهد بر شما برتری گیرد. اگر خدا می‌خواست حتماً فرشتگانی را می‌فرستاد. ما چنین چیزی را در (تاریخ) پدران پیشین خود نشنیده‌ایم.»

این زعم واهی و خالی از منطق بر این مبنا بود که می‌خواستند هدف از رسالت نوح÷ را با این گزافه‌گویی­ها زیر سؤال ببرند، با وجود اینکه تواضع و فروتنی نوح پیغمبر علیهماالسلام را دیده بودند و بی‌ادعا بودن وی نیز اثبات شده بود ولی با این وصف خواهان لغو و عدم پذیرش سیادت شریعت خداوند بر خود بودند.

شبهۀ ششم: نوح÷ دیوانه است.

خداوند÷ می‌فرمایند:

﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا رَجُلُۢ بِهِۦ جِنَّةٞ فَتَرَبَّصُواْ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٖ٢٥﴾ [المؤمنون: 25]. «او (نوح) فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است، پس باید مدتی درباره او صبر کرد (تا مرگ او فرا رسد یا از این دیوانگی بهبود یابد).»

و نیز باری تعالی می‌فرمایند:

﴿۞كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ فَكَذَّبُواْ عَبۡدَنَا وَقَالُواْ مَجۡنُونٞ وَٱزۡدُجِرَ٩﴾ [القمر: 9]. «پیش از ایشان، قوم نوح، بنده ما (نوح) را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه‌ای است و (از میان خردمندان) رانده شده است.»

این دروغ محنت‌آور و اهانتِ گستاخانه‌ از افراد فرومایه‌ای نشأت می‌گرفت که رذالت و فساد آن‌ها را در بر گرفته بود؛ چرا که منطقِ گفتاری و عملِ نوح÷ برای همۀ آن‌ها نمایان بود و آثاری از دیوانگی در او نمی‌دیدند ولی کفر و الحاد و شرک و فساد و پلشتی آن‌ها توانسته بود آن‌ها را تا حدّی گستاخ کند که چنین اهانتی را به حبیب خداوند÷ بکنند، خداوندأ در مورد نوح÷ در آیۀ فوق می‌فرمایند: ﴿عَبۡدَنَا﴾ (بندۀ ما) این نمادی از اکرام و احترام و بزرگی و شوکت می­باشد.

اهداف دعوتی عکس‌العمل‌های نوح**÷**

هر دعوتگری در جریان دعوت از طرف مخالفان و مشرکان و شیطان صفتان متّهم به مسائل و جریاناتی می‌شود که در وهلۀ اوّل شناسایی صحیح و معرفتِ کامل از نقشه و رفتار آن‌ها و سپس برخورد مناسب با آن لازمۀ کار دعوت می‌باشد.

احتمال دارد مردم، دعوتگران را همانندِ قوم نوح، بشری بیش تلقّی نکنند و آنان را حقیر و فقیر تصور کنند، و حتّی آن‌ها و هم‌کیشان آنان را فرومایگانی از اقشار پایین جامعه و یا از شهروندان درجۀ چندم جامعه تصوّر کنند و یا حتّی آنان را به برتری‌جویی و تسلّط‌خواهی متّهم کنند و یا اینکه دعوتگران را به داشتن رابطه‌های سوء، اشاعۀ تهمت‌های مختلف بر علیه آنان و ... مورد هتک قرار دهند.

دعوتگران و جامعه اسلامی باید همانند نوح÷ حلیم و بردبار باشند و به شبهاتِ مخالفان با تأنّی و دقتِ کامل و وافی جواب دهند و با عصبانیّت و شتاب و اخلاقی ناپسند، ناملایمات را جواب ندهند، و همیشه مدّنظر داشته باشند، دعوتگر هدفی جز کسب رضایت باری تعالی ندارد، پس راندن مخالفان و کینه‌دار کردن آن‌ها هیچ آثار مثبتی در مسیر دعوت و جهت آن نخواهد داشت.

با وجود رابطه نامناسب با مخالفان، دعوتگران نباید برادران و خواهران دینی خود را که متّهم به مواردی ناحق شده‌اند رها کنند، و جهت راضی کردن مخالفان آن‌ها را طرد نمایند، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ وَمَا مِنۡ حِسَابِكَ عَلَيۡهِم مِّن شَيۡءٖ فَتَطۡرُدَهُمۡ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ٥٢﴾ [الأنعام: 52]. «کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاها و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند، منظورشان (تنها رضایت) او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است. اگر آنان را برانی، از زمرۀ ستمگران خواهی بود.»[[71]](#footnote-71)

و حتّی در صورت ثبوت اشتباه و خطا از طرف همفکران و همیاران خود نباید وسیله‌ای برای طرد آن‌ها قرار گیرد، بلکه باید به شخص خطاکار کمک و یاری رسانده شود و وی را از اشتباه برهانند؛ مطابق فرموده پیامبر اکرم ج: «انصر أخاك ظالماً أو مظلوماً». «به برادرت ظالم یا مظلوم باشد کمک کن.» گفته شد: در حالی که مظلوم است به وی کمک می‌کنم ولی چگونه او را در حالی که ظالم است، یاری دهم؟ پیامبر ج فرمود: «تمنعه من الظلم فذلك نصرك أیاه». «او را از ظلم دور کنی، این یاری تو به وی است.»[[72]](#footnote-72)،

پس با یاری به شخص خطاکار هم وی را کمک نموده و هم بهانه‌جویی و سوء استفاده کردن دیگران را هم قطع و نابود کرده­ای ولی با همۀ این اوصاف باید به مخاطبان در این موارد تفهیم شود که اشتباه مسلمانان و مؤمنان و رفتار نادرست آن‌ها، بخاطر کجروی آنان است؛ چراکه اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیبی که هست از مسلمانی ماست. بدین خاطر خداوند ـ امر می‌فرمایند:

﴿مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ وَمَا مِنۡ حِسَابِكَ عَلَيۡهِم مِّن شَيۡءٖ فَتَطۡرُدَهُمۡ﴾ [الأنعام: 52]. «نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است، اگر آنان را برانی، از زمرۀ ستمگران خواهی بود.»[[73]](#footnote-73)

(2-2-7) عدم دریافت مال

نوح÷ در ازای دعوت خود هیچ مالی را از قومش مطالبه ننمود و همچنین هیچ انتظاری از قومش را در ازای وظیفه‌اش نداشت و به قوم خود می‌گفت: خداوندـمی‌فرمایند:

﴿وَيَٰقَوۡمِ لَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مَالًاۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۚ﴾ [هود: 29]. «و ای قوم من! من در برابر آن، از شما مالی نمی‌خواهم؛ چرا که مزد من جز بر عهده خدا نیست.»

از جمله اتهامات نوح÷ در کار دعوتش مال خواهی است، وی در جواب به آن‌ها می‌گفت:

﴿إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۚ﴾ [هود: 29] «مزد من جز بر عهده خدا نیست.»

دعوتگر نباید هرگز و در هیچ حالی در ازای کار دعوت و تبلیغ از مردم مطالبۀ مال بکند و یا مردم را در حالت‌هایی قرار دهد تا مجبور به دادن هزینه‌هایی برای کار دعوتشان شوند. این کار جدای از اینکه خلاف شریعت و حرام است بلکه اهداف دعوت و مسیر آن­را نیز منحرف می‌کند و باعث منفی‌اندیشی مخاطبان می‌گردد، و بدین خاطر همۀ انبیای الهی† در ازای دعوتشان مالی نخواسته‌اند، مثلاً هود÷ به قومش می‌گفت:

﴿يَٰقَوۡمِ لَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًاۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱلَّذِي فَطَرَنِيٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ٥١﴾ [هود: 51]. «ای قوم من! در برابر (تبلیغ رسالت و بیان) آن، من از شما مزدی درخواست نمی‌کنم. مزد (و پاداش) من تنها بر آن کسی است که مرا آفریده است. آیا نمی‌فهمید؟.»

(2-3) سرانجام داستان نوح**÷**

آری! زندگی نوح÷ این چنین بود؛ زندگی­ای مملو از دشواری و تلخی، از ناراحتی و لومه، از تهمت و اذیّت، از سختی و درد. وی قرن‌ها و روزگاران، در میان آنان زیست و تمام تلاش خود را به کار گرفت تا قومش به خداوندأ ایمان آورند و پرستش بت‌ها را واگذارند و زمانی طولانی قومش را در آشکار و نهان دعوت می‌کرد و برای آنان مَثَل‌ها می‌زد و نظرِ آنان را به آفرینش شگفت­انگیز وجودِ خودشان جلب می‌کرد، و به اینکه خداوندأ آن‌ها را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است و خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آن‌ها تابان، و خورشید را چراغ کرده است؟.[[74]](#footnote-74) و به ایشان گوشزد می‌کرد کسی که برای نخستین بار آن‌ها را پدید آورده می‌تواند دوباره بازشان گرداند؛ زیرا کسی که زمین برای آنان آفریده و از نعمت‌های موجود در آن بهره‌مندشان ساخته، می‌تواند دیگر بار آن‌ها را برانگیزد و کیفرشان دهد.[[75]](#footnote-75)و [[76]](#footnote-76) این استدلال­های منطقی و شگفت­انگیز، جدای از اینکه هر صاحب خردی را به تفکّر وامی­داشت بلکه نابودکنندۀ تفکّرات واهی و پوچ قومش نیز بود، به گونه­ای که معاندین جوابی در برابر استدلال­های نوح÷ نداشتند. این عملکرد نوح÷ می­رساند که داعی باید با دقّت و استدلال منطقی با مخالفان بحث و جدل نماید و حتّی باید برای جواب پرسش­های آن‌ها به مطالعه و تحقیق بپردازد تا در برابر دلایل آن‌ها کم نیاورد و دقیق و صحیح و فصیح به آن‌ها پاسخ دهد.

(2-3-1) آغاز تهدیدات نوح**÷** و قطع جدال اشرافیان

بعد از اینکه نوح÷ تمامی تلاش خود را جهت رهنمون‌کردن قومش انجام داد و آن‌ها نیز پیروی نکردند، اشرافیان قوم به نوح گفتند:

﴿قَالُواْ يَٰنُوحُ قَدۡ جَٰدَلۡتَنَا فَأَكۡثَرۡتَ جِدَٰلَنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ٣٢﴾ [هود: 32]. «گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و جرّ و بحث را به درازا کشاندی. اگر راست می‌گویی آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان.»

در این حالت وقتی نوح÷ متوجّه شد که قومش دیگر به وی هیچ وقعی نمی‌گذارند و به دعوتش گوش نمی‌دهند، و ادامۀ آن­را بی‌بهره و بی‌ثمر دید و حتّی متوجّه شد که نتیجۀ عکس می‌دهد و قومش هر روز جسورتر و گستاخ‌تر می‌شوند تا جایی که به وی گفتند:

﴿قَالُواْ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ يَٰنُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمَرۡجُومِينَ١١٦﴾ [الشعراء: 116]. «گفتند: ای نوح! اگر (به دعوت خود) پایان ندهی، قطعاً جزو سنگساران خواهی شد.»

بعد از این نوح÷ قومش را تهدید کرد و به آن‌ها اعلام کرد که مسیر آن‌ها بی‌راهه است و باید منتظر جواب الهی و انعکاس اعمال خود باشند، خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿۞وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ نُوحٍ إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكُم مَّقَامِي وَتَذۡكِيرِي بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلۡتُ فَأَجۡمِعُوٓاْ أَمۡرَكُمۡ وَشُرَكَآءَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُنۡ أَمۡرُكُمۡ عَلَيۡكُمۡ غُمَّةٗ ثُمَّ ٱقۡضُوٓاْ إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ٧١﴾ [يونس: 71]. «ای پیغمبر! سرگذشت نوح را (از قرآن) برای آنان بخوان. وقتی نوح به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندنم و پند دادنم با آیات خدا برایتان سخت و غیر قابل تحمّل است، من ( بر این کار پایدار و ماندگارم و) بر خدا تکیّه دارم پس همراه با معبودهایتان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید تا بعداً منظورتان از خودتان نهان نماند و مایۀ اندوهتان نشود. پس از آن نسبت به من هر چه می‌خواهید بکنید و مرا مهلت ندهید.»

عملکرد این پیامبر عظیم‌الشأن الهی÷ می‌رساند که دعوتگر در حال و زمان دعوت خود را خالی از نتیجه و یا داشتن آثار سوء ببیند، باید دست از دعوت خود بردارد و مانند شکارچی منتظر زمان، مکان و حال مناسب دیگر باشد.[[77]](#footnote-77)

برخی از دعوتگران افراط‌گرایانه و در حالت‌هایی بدون رغبت مخاطبان به کار دعوت می‌پردازند، این عملکرد نه تنها هیچ فایده‌ای ندارد بلکه معصیّت و اشتباهِ محض می‌باشد؛ زیرا وی مردم را از دین الهی سرخورده و ملول کرده و مایۀ آزار مردم شده است.

همچنین بیانِ صریح و تهدیدِ قاطعانۀ این رادمرد تاریخ بشریّت÷ نشان می‌دهد که دعوتگر باید در مواردی صریح و بی‌پروا صحبت کند، و انزجار خود را از مردم بدکردار و کافر و مشرک اعلام کند و به آن‌ها بنمایاند که باکی از عملکردهای پوچ و واهی آن‌ها ندارد و در صورتی که تسلیم قوانین الهی نگردند، آتیه‌ای ناگوار و نافرجام در انتظار دارند. البته باید متذکّر شد که همۀ این رفتارها باید بر مبنای منطقِ سلیم و حکمتِ قوی باشد.

(2-3-2) طوفان

بعد از اینکه نوح÷ همۀ تلاش خود را برای رهنمود کردن قومش انجام داد و آن‌ها نپذیرفتند، و تمامی درها و راه‌ها را بر وی بستند، و تهدیدش نیز هیچ تکانی به آن‌ها وارد نکرد، نوح÷ از لجاجت و اصرار قومش بر کفر، لب به شِکوِه گشود. خداوندأ دعای وی را اینگونه بیان می‌فرمایند:

﴿فَٱفۡتَحۡ بَيۡنِي وَبَيۡنَهُمۡ فَتۡحٗا وَنَجِّنِي وَمَن مَّعِيَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١١٨﴾ [الشعراء: 118]. «نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا دروغگو نامیدند، (اکنون که هیچ راهی برای هدایت آن‌ها نمانده و تمام تلاشم را کردم) میان من و اینان خودت داوری کن و من و مؤمنانی را که با من هستند نجات ده.»

در این حال نوح÷ دعای نابودی قومش را انجام داد. خداوندأ می‌فرمایند:

﴿وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا٢٦ إِنَّكَ إِن تَذَرۡهُمۡ يُضِلُّواْ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓاْ إِلَّا فَاجِرٗا كَفَّارٗا٢٧﴾ [نوح: 26-27]. «نوح گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار. که اگر ایشان را رها کنی، بندگانت را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند.»

خداوند تعالی دعای پیغمبرش÷ را استجابت کرد و اراده و مشیّت الهی بر این قرار گرفت که قوم نوح÷ با طوفان از بین روند، بدین خاطر پروردگار ـ فرمان می‌دهد که نوح÷ کشتی سازد، و نوح÷ شروع به ساختن آن کرد و مردم از اینکه می‌دیدند نوح÷ از دعوت به خداوند یکتا به نجّاری تبدیل شده ­است، وی را به سُخره گرفتند، و نوح÷ می‌گفت که ما نیز همان‌گونه که شما ما را مسخره کرده‌اید ما نیز شما را مسخره می‌کنیم، خداوندﻷ می‌فرمایند:

﴿وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤۡمِنَ مِن قَوۡمِكَ إِلَّا مَن قَدۡ ءَامَنَ فَلَا تَبۡتَئِسۡ بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ٣٦ وَٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا وَلَا تُخَٰطِبۡنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِنَّهُم مُّغۡرَقُونَ٣٧ وَيَصۡنَعُ ٱلۡفُلۡكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيۡهِ مَلَأٞ مِّن قَوۡمِهِۦ سَخِرُواْ مِنۡهُۚ قَالَ إِن تَسۡخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسۡخَرُ مِنكُمۡ كَمَا تَسۡخَرُونَ٣٨ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ مَن يَأۡتِيهِ عَذَابٞ يُخۡزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيۡهِ عَذَابٞ مُّقِيمٌ٣٩﴾ [هود: 36-39]. «به نوح وحی شد که جز آنان که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، هیچکس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. بنابراین از کارهایی که می‌کنند غمگین مباش و کشتی را تحت نظارت ما برابر تعلیم وحی ما بساز و با من درباره (گذشت از) ستمگران گفتگو منما، مسلماً ایشان غرق خواهند شد. نوح دست اندرکار ساختن کشتی شد.[[78]](#footnote-78) هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند، (نوح هم در جواب) می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان‌گونه شما را مسخره می‌کنیم. هرچه زودتر خواهید دانست که عذاب خوار‌کننده و رسواکننده (در دنیا) بهره چه کسی، و شکنجه جاودان (در آخرت) گریبانگیر کدامیک از مردمان می‌گردد.»

سپس خداوندأ ادامۀ داستان را این‌گونه تعریف می‌فرمایند:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَمۡرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلۡنَا ٱحۡمِلۡ فِيهَا مِن كُلّٖ زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَأَهۡلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيۡهِ ٱلۡقَوۡلُ وَمَنۡ ءَامَنَۚ وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٞ٤٠ ۞وَقَالَ ٱرۡكَبُواْ فِيهَا بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآۚ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ٤١ وَهِيَ تَجۡرِي بِهِمۡ فِي مَوۡجٖ كَٱلۡجِبَالِ﴾ [هود: 40-42]. «(بعد از انجام وظیفه الهی نوح به کشتی‌سازی و کافران هم به تمسخر خود ادامه دادند) تا آن‌گاه که فرمان ما (مبنی بر هلاک کافران) در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت، (و خشم ما به غایت رسید. به نوح) گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است (که همسر و یکی از پسران تو است) و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند) (نوح خطاب به مؤمنان) گفت: سوار کشتی شوید (و نترسید) که حرکت و توقف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است، بیگمان پروردگار من بسیار آمرزنده و بس مهربان است. (مؤمنان سوار کشتی شدند و) کشتی با سرنشینانش (سینۀ) امواج کوه پیکر را می‌کشافت و (همچنان) به پیش می‌رفت.»[[79]](#footnote-79)

(2-3-3) غرق‌شدن پسر نوح و پایان طوفان

پس از سوار شدن مؤمنان در کشتی، نوح÷ به یاد پسرش افتاد و عاطفه و مهر پدری او را وادار نمود که در این هیاهوی هولناک پسرش را فریاد بزند ولی پسرِ لجوج و مغرورش به وی جواب نداد، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَهِيَ تَجۡرِي بِهِمۡ فِي مَوۡجٖ كَٱلۡجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعۡزِلٖ يَٰبُنَيَّ ٱرۡكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلۡكَٰفِرِينَ٤٢ قَالَ سَ‍َٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعۡصِمُنِي مِنَ ٱلۡمَآءِۚ قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلۡيَوۡمَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَۚ وَحَالَ بَيۡنَهُمَا ٱلۡمَوۡجُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُغۡرَقِينَ٤٣﴾ [هود: 42-43]. «(مؤمنان سوار کشتی شدند و) کشتی با سرنشینانش (سینۀ) امواجِ کوه‌پیکر را می‌شکافت و (همچنان) پیش می‌رفت. (مهر پدری اوج گرفت) و نوح پسرش را که در کناری جدا (از پدر) قرار گرفته بود فریاد زد که فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش. (پسر) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد. نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا (مبنی بر غرق‌شدن کافران) پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس و موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق‌شدگان جای گرفت.»

نوح÷ با دیدن صحنۀ غرق شدن پسرش در جلوی دیدگانش بی‌تاب و متضرّعانه از خداوندﻷ درخواست می‌کند فرزندش را نجات دهد، خداوندأ نیز چون وی از زمرۀ افراد ناصالح و بی‌ایمان بود، او را غرق می‌کند. خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَنَادَىٰ نُوحٞ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ٤٥ قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ٤٦ قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِكَ أَنۡ أَسۡ‍َٔلَكَ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞۖ وَإِلَّا تَغۡفِرۡ لِي وَتَرۡحَمۡنِيٓ أَكُن مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ٤٧﴾ [هود: 45-47]. «نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسرم از خاندان من است و وعده تو راست است و تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی. (خداوند) فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست؛ چرا که او (عینِ) عمل ناشایست است.[[80]](#footnote-80) بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی (که درست است یا نادرست) از من مخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی (و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند بر اساس عقیده است‌؛ نه گوشت و خون). ‏نوح گفت: پروردگارا ! از اینکه چیزی را (از این به بعد) از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم، خویشتن را در پناه تو می‌دارم (و عاجزانه از آستانت می‌خواهم که مرا از چنین لغزش‌هائی به دور داری). اگر بر من نبخشائی و به من رحم ننمائی از زیانکاران خواهم بود.»[[81]](#footnote-81)

پس از آنکه کافران غرق شدند، خداوندأ به زمین دستور فرمود که آب خود را فرو ببرد و در آن هنگام بر زبانِ قدرت الهی بر کافران به هلاک رفته فریاد کشیده شد: وای بر این ستمکاران دورافتاده از رحمت و آمرزش خدا! پروردگار ـ می‌فرمایند:

﴿وَقِيلَ يَٰٓأَرۡضُ ٱبۡلَعِي مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقۡلِعِي وَغِيضَ ٱلۡمَآءُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَٱسۡتَوَتۡ عَلَى ٱلۡجُودِيِّۖ وَقِيلَ بُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ٤٤﴾ [هود: 44]. «(بعد از هلاک کافران) گفته شد که: ای زمین! آب خود را فرو خور، و ای آسمان! از باریدن بایست، و (آنگاه به دستور خدا) آب‌ها از میان برده شده و فرمان اجرا گردید و کار به انجام رسید، و کشتی بر کوه جودی[[82]](#footnote-82) پهلو گرفت (و در این موقع بود که) گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران!.»[[83]](#footnote-83)

پس از آن خداوندأ دستور فرود آمدن از کشتی را صادر می‌فرمایند، و در کتاب باشکوه خود در این باره چنین می‌فرمایند:

﴿قِيلَ يَٰنُوحُ ٱهۡبِطۡ بِسَلَٰمٖ مِّنَّا وَبَرَكَٰتٍ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ أُمَمٖ مِّمَّن مَّعَكَۚ وَأُمَمٞ سَنُمَتِّعُهُمۡ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٞ٤٨﴾ [هود: 48]. «(به نوح) گفته شد: ای نوح! از کشتی پیاده شو، (و بدان که تو و همراهانت) از امنیت ما برخوردارید و (از قحطی‌ها، بیماری‌ها و سایر بلاها و اذیّت کفّار) سالم و برکنارید و برکات خدا به روی تو و گروه‌های همراهت (گشوده) است. ملت‌ها و گروه‌های دیگری را (از نسل شما پدید می‌آیند که آنان) را از نعمت‌ها و خوشی‌ها برخوردار می‌کنیم (ولی ایشان در غرور و غفلت فرو می‌روند و، آن‌گاه عذاب دردناکی از سوی ما بدانان می‌رسد.»

(2-3-4) اهداف دعوتی سرانجام داستانِ نوح÷

- ظلم اساس نابودی

قوم نوح÷ براساس ظلمی که کردند نابود شدند. خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَهُمۡ ظَٰلِمُونَ١٤﴾ [العنكبوت: 14]. «سرانجام در حالی که (با کفر و معاصی) به خود ستم می­کردند، طوفان ایشان را در برگرفت.»

و این از قوانین خداوندأ است که ظلم مایۀ بدبختی و نابودی اقوام و انسان‌ها بوده و می‌باشد خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَلَقَدۡ أَهۡلَكۡنَا ٱلۡقُرُونَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ﴾ [يونس: 13]. «ما گروه‌ها (و نسل‌های زیادی) را هلاک کرده‌ایم که پیش از شما بوده‌اند، بدان گاه که ستم کرده‌اند.»

و بزرگ‌ترین ستمی که انسان مرتکب شده شرک به خداوند متعال است که قوم نوح نیز چنین کردند. خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَإِذۡ قَالَ لُقۡمَٰنُ لِٱبۡنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ١٣﴾ [لقمان: 13]. «(یادآور شو) زمانی را که لقمان به پسرش گفت ـ در حالی که او را پند می‌داد ـ پسر عزیزم! (چیزی و کسی را) انباز خدا مکن واقعا شرک ستم بزرگی است».

البته ظلم انسان فقط به پروردگارأ و دینِ وی نیست بلکه ظلم آن‌ها در بین یکدیگر و تضییع حق همدیگر نیز شامل همین قانون و سنّت الهی می­شود و غالباً هم ظلمِ بزرگ یعنی؛ شرک به خداوندﻷ، به ظلم بین مردم نیز کشیده می‌شود؛ زیرا کسی که از خداأ پروا نداشته باشد به طور اولی از مردم نیز پروا ندارد و حق آن‌ها را ضایع می‌کند.[[84]](#footnote-84)

هر دعوتگری باید ویرانگر بودن این مقوله را برای مَدعُوِین و مخاطبان خود با زبانی شفاف و ساده همچون نوح÷ بیان کند و حتّی اساس و محور دعوت خود را بر شرک‌زدایی همچون پیامبران ـ † ـ بنیان نهد و از داستان نوح÷ این را استنباط نمایند که قوانین خداوند ﻷ، بنا بر حکمت دیر و زود دارند ولی سوخت و سوز ندارد؛ بدین معنا که قانون الهی بنابر حکمت الهی به تأخیر می‌افتند ولی اجرایش ساقط نمی‌شود، چنان‌چه خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَمۡلَيۡتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٞ ثُمَّ أَخَذۡتُهَا وَإِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ٤٨﴾ [الحج: 48]. «چه آبادی‌ها و شهرهای بسیاری که با وجود اینکه (مردمانشان) ستمگر بوده‌اند ما بدیشان مهلت داده‌ایم. بعدها ایشان را به عذاب گرفتار نموده‌ایم و (به سبب تأخیر عذاب مغرور نشوید و بدانید که) برگشت (همگان در روز قیامت به سوی خداوند و تمام خطوط منتهی) به من است».

- عمل صالح وسیلة نجات نه نسب (وَلاء و بَراء)

همانطور که در داستان نوح÷ مشاهده گردید، پسر نوح با وجود اینکه فرزند نوح÷ بود و نوح÷ برایش شفاعت و دعا از پروردگار عظیم نمود ولی نتوانست نجات یابد، این حکم در مورد همسرانِ نوح و لوط (علیهما السّلام) نیز صدق یافته، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمۡرَأَتَ نُوحٖ وَٱمۡرَأَتَ لُوطٖۖ كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا وَقِيلَ ٱدۡخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ١٠﴾ [التحريم: 10]. «خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حبالۀ نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند[[85]](#footnote-85) و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای ایشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت کمرشکن اخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسّط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با همۀ کسانی که بدان در می‌آیند.» ‏ ‏

از این دعوتگر÷ باید آموخت که کسی شایستگی دوستی و دوست داشتن است که خداوند یکتا او را دوست می‌دارد و باید بخاطر خداوندﻷ وی را دوست داشت (وَلاء) و هرکس را خداوند تأیید نکند هرچند از خویشاوندان و اقربای نزدیک انسان باشند، شایستۀ دوست داشتن نیستند و باید بخاطر خداوندﻷ از متنفر بود (بَراء) و بر این مبنا انسان دوست گزینی و روابط خود را تنظیم کند؛ و بر این اساس است که خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: 10]. «فقط مؤمنان برادران همدیگرند.»

پس چه بس خواهر و برادر ابوینی هستند که ارزش و وَقعِ خواهران و برادران ایمانی انسان را ندارند و انسان باید این طبقه‌بندی را همیشه در روابط خود در نظر داشته باشد.[[86]](#footnote-86)

- کشتی نوح نمادی ماندگار و عبرت‌آمیز

خداوند متعال با جاودان‌کردن داستان نوح÷ درس عبرت و آموزه‌های بی‌نظیری را به انسان ارزانی داشته، که راه‌حل بسیاری از مسائل، مصائب و معضلات هر عصری خصوصاً عصر حاضر است، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا ٱلۡمَآءُ حَمَلۡنَٰكُمۡ فِي ٱلۡجَارِيَةِ١١ لِنَجۡعَلَهَا لَكُمۡ تَذۡكِرَةٗ وَتَعِيَهَآ أُذُنٞ وَٰعِيَةٞ١٢﴾ [الحاقة: 11-12]. «ما بدان گاه که در (طوفان نوح) آب طغیان کرد، شما را سوار کشتی کردیم. تا آن (حادثه نجات مؤمنان و غرق شدن کافران، درس عبرتی و) مایۀ اندرزی، برای شما بوده و گوش‌های شنوا آن را فرا گیرند و به خاطر سپرند.»

همچنین خداوندأ می‌فرمایند:

﴿وَءَايَةٞ لَّهُمۡ أَنَّا حَمَلۡنَا ذُرِّيَّتَهُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ٤١ وَخَلَقۡنَا لَهُم مِّن مِّثۡلِهِۦ مَا يَرۡكَبُونَ٤٢ وَإِن نَّشَأۡ نُغۡرِقۡهُمۡ فَلَا صَرِيخَ لَهُمۡ وَلَا هُمۡ يُنقَذُونَ٤٣ إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّنَّا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٖ٤٤﴾ [يس: 41-44]. «و ما آدمیزادگان را در کشتی مملو (از ایشان و کالاهایشان) حمل می‌کنیم. و برای ایشان همان کشتی چیزهایی را آفریده‌ایم که بر آن‌ها سوار می‌شوند. اگر بخواهیم آنان را غرق خواهیم کرد، به گونه‌ای که هیچ فریادرسی نداشته باشند، و اصلاً نجات داده نشوند. مگر اینکه رحمت ما باشد و تا زمانی (که اجل ایشان در می‌رسد، آنان را از زندگی) بهره‌مند سازیم. هنگامی که بدانان گفته شود: بپرهیزید از عذاب و مجازات دنیوی که پیش رو دارید، و از عذاب و مجازات اخروی که در پشت سر دارید، تا به شما رحم شود.»

کار دعوت به سوی خداوندأ همانند کشتی می‌ماند که هرکس بر آن سوار شود، همانند مؤمنانِ نوح÷ رستگار می‌شود و هرکس از آن دوری گزیند در منجلاب دنیا و گناه غرق می‌شود، پس هر دعوتگری باید همانند قهرمانِ داستان گفته شده ـ نوح پیامبر÷ ـ سعی کند با رهنمون کردن مردم و سوار کردن آن‌ها بر کشتی اسلام آن‌ها را از غرق شدن و هلاک گشتن نجات دهد، که البته لازمۀ آن در وهلۀ اوّل خود شخص سوار بر کشتی نجات و رستگاری باشد تا مردم را بر آن فراخوان داد.

در واقع این داستان گرانمایه از الطاف الهی بر امّت پیامبر اکرم ج می­باشد که حقیقت آن به صورت هدفمند برای آن‌ها آشکار شده ­است که سرشار از نکات و ظرائفی جهت تربیت انسان و سوق دادن وی به سوی حقیقت آفرینش و بندگی خداوندأ است؛ خداوندأ می‌فرمایند:

﴿تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَاۖ فَٱصۡبِرۡۖ إِنَّ ٱلۡعَٰقِبَةَ لِلۡمُتَّقِينَ٤٩﴾ [هود: 49]. «این (قصه نوح و نیز داستان‌های ملت‌های پیشین که تو آنان را ندیده‌ای) جزو اخبار غیب است که آن را به تو (ای پیغمبر اسلام!) وحی می‌کنیم. نه تو و نه قوم تو پیش از این، آن را نمی‌دانستید، پس (در برابر اذیّت و آزار قوم خود) شکیبایی کن همان‌گونه که نوح و دیگر پیغمبران پیشین در برابر اذیّت و آزار اقوام خود (شکیبایی کردند، و بدان) که سرانجام (کار، با شکیبایان و) از آن پرهیزگاران است.»

فصل سوّم:  
اهداف دعوتی داستان ابراهیم÷

(3-1) ابراهیم بت‌شکن

(3-1-1) برائت ابراهیم÷ از پدر و قومش

(3-1-2) احتجاج ابراهیم÷ و دعوت پدرش به توحید

(3-1-3) اقدام عملی ابراهیم÷ در شکستن بت­ها

(3-2) شخصیّت ابراهیم؛ اُسوه­­ای برای دعوتگر

(3-2-1) ابراهیم÷؛ تسلیم شدة واقعی

(3-2-2) ابراهیم÷؛ دعوتگری ثابت‌قدم

(3-2-3) ابراهیم÷؛ دعوتگری با بیانی صریح

(3-2-4) دعاهای ابراهیم÷ اُسوة حسنه

(3-3) بنای کعبه

(3-4) ابراهیم÷ در آماج ابتلای الهی

(3-4-1) ابراهیم÷ محکوم به مرگ و درآتش‌انداختن

(3-4-2) هجرت ابراهیم÷

(3-3-3) رهاکردن همسر و فرزند

(3-4-3) قربانی‌کردن فرزند

(3-5) بحث در دروغ‌های ابراهیم÷

ابراهیم**÷**

نام ابراهیم÷ 69 مرتبه در قرآن کریم و در بیست و پنج سوره ذکر شده است و بیان آن در مواردی در ضمن داستان ابراهیم÷ و یا در معیّت نام پیامبران† بوده است. سوره‌ها و شمارۀ آیاتِ حاویِ داستان ابراهیم÷ عبارتند از:[[87]](#footnote-87)

| سوره | شمارۀسوره | شمارۀ آیات |
| --- | --- | --- |
| بقره | 2 | 124، 120 (تکراری)، 126، 127، 130، 132، 133، 135، 136، 140، 258 (تکراری)، 260 |
| آل عمران | 3 | 33، 65، 67، 68، 84، 95، 97 |
| نساء | 4 | 54، 125 (تکراری)، 163 |
| انعام | 6 | 74، 75، 83، 161 |
| توبه | 9 | 70، 114 (تکراری) |
| هود | 11 | 69، 74، 75، 76 |
| یوسف | 12 | 6، 38 |
| إبراهیم | 14 | 35 |
| حجر | 15 | 51 |
| نحل | 16 | 120، 123 |
| مریم | 19 | 41، 46، 58 |
| أنبیاء | 21 | 51، 60، 62، 69 |
| حج | 22 | 26، 43، 78 |
| شعراء | 26 | 69 |
| عنکبوت | 29 | 16، 31 |
| أحزاب | 33 | 7 |
| صافّات | 37 | 83، 104، 109 |
| ص | 38 | 45 |
| شوری | 42 | 13 |
| زُخرف | 43 | 26 |
| ذاریات | 51 | 24 |
| نجم | 53 | 37 |
| حدید | 57 | 26 |
| ممتحنه | 60 | 4 (تکراری) |
| أعلی | 87 | 19 |

ابراهیم÷ خلیل و دوستِ منتخب خداوند[[88]](#footnote-88)، ابوالأنبیاء، پیغمبر خداوند، پیشوایای پارسایان، بزرگمرد پیشرفتِ تاریخ و اسوۀ حسنۀ جاوید، رمز ایمان و نماد استواری و بزرگی و پیر طریقت است.[[89]](#footnote-89) ابراهیم÷ همان است که نخستین بار "مسلمان" نامیده شده است[[90]](#footnote-90) و نیز نخستین کسی است که به دعا از پروردگار خواسته است تا در میان مردم از خودِ آنان رسولی برانگیزد تا به راه راست رهنمونشان گرداند.[[91]](#footnote-91) راست فرموده پیامبر اسلام ÷: (انا دعوة أبي ابراهیم)[[92]](#footnote-92) (من همانم که پدرم ابراهیم به دعا خواسته است.)

او بنیانگذار[[93]](#footnote-93) خانۀ کعبه و نیز کسی است که به واسطۀ دعاهایش مکّه، مقدس‌ترین جای زمین شد و نخستین کسی است که مردم را به حج و زیارت خانۀ خدا فراخوانده است و از خداوندأ برای این سرزمین پاک، أمن و آرامش، و خیر و برکت خواسته است.[[94]](#footnote-94)

داستان سَرور و بزرگِ بشریّت؛ ابراهیم÷ با قومش و نیز با فرزندش سرشار از عبرت و نکات و ظرایف در زمینۀ دعوت است که بی‌شک این چراغ افروز و رَهِ جاوید آنقدر پرفروغ است که هر مسلمانی با تکیّه بر آن به مقصود و منظور می‌رسد، و این مسیر به حدّی ناب است که خداوندأ بدان توصیه می‌فرمایند:

﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ إِلَّا قَوۡلَ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسۡتَغۡفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمۡلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۖ رَّبَّنَا عَلَيۡكَ تَوَكَّلۡنَا وَإِلَيۡكَ أَنَبۡنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ٤﴾ [الممتحنة: 4]. «ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که به غیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت : من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌کنم، و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتدا کنید). پروردگارا! به تو توکّل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است».

(3-1) ابراهیم بت‌شکن

در زمان ابراهیم÷ بت‌پرستی و تعظیمِ الهه‌ها و خداوندانِ دروغین زیاد شده بود، هنگامی که مسئولیّت رسالت بر دوش ابراهیم÷ گذاشته شد، اوّلین و اساسی‌ترین رسالت ایشان÷ این بود که بت‌ها و شریک‌های حق تعالی را بشکند، خداوندﻷ در این زمینه می‌فرمایند:

﴿۞وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ إِبۡرَٰهِيمَ رُشۡدَهُۥ مِن قَبۡلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ٥١ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ٥٢ قَالُواْ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ٥٣ قَالَ لَقَدۡ كُنتُمۡ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٥٤ قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا بِٱلۡحَقِّ أَمۡ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ٥٥ قَالَ بَل رَّبُّكُمۡ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ٥٦﴾ [الأنبياء: 51-56]. «ما (وسیلۀ) هدایت و راهیابی را پیشتر (از موسی و هارون) در اختیار ابراهیم گذراده بودیم و از (احوال و فضائل) او برای (حمل رسالت) آگاهی داشتیم. آن گاه به پدرش و قوم خود گفت: این مجسمه‌هایی که شما دائماً به عبادتشان مشغولید چیستند، گفتند: ما پدران (و نیاکان) خویش را دیده‌ایم که این‌ها را پرستش می‌کرده‌اند. ابراهیم گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده و هستید. گفتند: آیا واقعاً (معتقدی) آنچه را به ما می‌گوئی حقیقت دارد، یا اینکه جزو افراد ملعبه‌باز و شوخی‌کننده هستی؟ (ابراهیم بدیشان) گفت: (آنچه می‌گویم جدی است و این‌ها خدایان شما نیستند و) بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است. همان پروردگاری که آن‌ها را آفریده است و من به این چیزی که گفتم از زمرۀ گواهانی هستم که آگاهند و با دلیل و برهان گفتۀ خود را ثابت می‌نمایند.»

بت‌پرستان با استدلالی ضعیف و واهی و پوچ به مجادله با خلیل الرّحمان ابراهیم÷ می‌پردازند و اینکه چون بر مسیر نیاکان خود هستند، در کامیابی و راه راست به سر می‌برند، البته این استدلالِ پوچ و بی‌پایه فقط در برابر ابراهیم÷ بیان نشده است بلکه داعیان زیادی از پیامبران و رهپویان آنان با این استدلال مواجه شده‌اند.

این شیوۀ استدلال به حدّی رایج است که حتّی برخی از افراد حق‌گرا در بیان حقیقت‌های داغ و مستدل در برابر افرادِ مبتدع و خرافه‌پرست با این استدلال مواجه می‌شوند و یا برخی آنقدر به تقلیدهای پوچ و کورکورانه سر نهاده‌اند و قلّادۀ تفکّراتِ دیگران را به گردن خود آویزان کرده‌اند که حتّی از استماع و شنیدن حق نیز اباء می‌کنند و در مواقعی هم که مورد خطابِ داعیان حق‌گرا و راستین قرار می‌گیرند، با استدلال به حق‌بودن نیاکانشان، به این افراد تهمت‌هایی ناروا می­زنند.

دعوتگر باید در این زمینه ابراهیم وار عمل کند، و با متانت کامل و نهایت درایت و استدلال به جواب بپردازد، ابراهیم÷ در جواب قومش چنین می‌گوید:

﴿قَالَ أَفَرَءَيۡتُم مَّا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ٧٥ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلۡأَقۡدَمُونَ٧٦ فَإِنَّهُمۡ عَدُوّٞ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٧٧ ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهۡدِينِ٧٨ وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ٧٩ وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ٨٠ وَٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحۡيِينِ٨١ وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓ‍َٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ٨٢﴾ [الشعراء: 75-82]. «گفت: آیا می‌بینید که چه چیز را می‌پرستید؟! هم شما و هم پدران پیشین شما، همۀ آن‌ها دشمن من هستند (آن‌هائی که شما معبود خود می‌دانید) بجز پروردگار جهانیان. (پروردگار جهانیانی) که مرا آفریده است، و هم او مرا راهنمائی می‌سازد. آن کسی است که او مرا می‌خوراند و می‌نوشاند. و هنگامی که بیمار شوم او است که مرا شفا می‌دهد. و آن کسی است که (چون اجلم فرا ‌رسید) او مرا می‌میراند و سپس مرا زنده می‌گرداند. و آن کسی است که امیدوارم در روز جزا و سزا گناهم را بیامرزد.»

ایمان ابراهیم÷ ایمان و باوری است که با تمام وجود و با جان و دل در برابر پروردگارشأ تسلیم شده است. ایمانی است که غم و ناراحتی را از نفس، پاک می‌کند و قدرت و اطمینان و سعادت بدان می‌بخشد. ایمانی است که نفس را از تسلیم در برابر خرافات و خیالات و اوهام نجات می‌دهد.[[95]](#footnote-95) دعوتگر نیز باید در برابر خرافات و اوهام و یاوه‌گویی‌های مردم همچون ابراهیم÷ ایمانی راسخ داشته باشد و بیدی نباشد که به هر بادی بلرزد بلکه با تمام وجود و اطمینان و توکّل بر ذات اقدس الهیـ، حق را بیان نماید و باید در خطاب به خرافات و بدعت و شرک­ها با زبانِ استدلال و منطقِ سلیم و کلامِ شیوا پاسخ دهد و همچون ابراهیم÷، بت‌های ظاهری و دست‌ساز و نیز بت‌های درونی انسان‌ها را بشکند.[[96]](#footnote-96)

(3-1-1) برائت ابراهیم÷ از پدر و قومش

پس از اینکه ابراهیم÷ خدای واحدِ خود را می‌شناسد و بر آن یقین حاصل می‌کند، به برائت اعتقادات شرک‌آلود و خرافی قومش می‌پردازد، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿۞وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصۡنَامًا ءَالِهَةً إِنِّيٓ أَرَىٰكَ وَقَوۡمَكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٧٤ وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلۡمُوقِنِينَ٧٥ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيۡهِ ٱلَّيۡلُ رَءَا كَوۡكَبٗاۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّيۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلۡأٓفِلِينَ٧٦ فَلَمَّا رَءَا ٱلۡقَمَرَ بَازِغٗا قَالَ هَٰذَا رَبِّيۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمۡ يَهۡدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلضَّآلِّينَ٧٧ فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمۡسَ بَازِغَةٗ قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكۡبَرُۖ فَلَمَّآ أَفَلَتۡ قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ٧٨ إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ٧٩﴾ [الأنعام: 74-79]. «و بدان گاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌هایی را به خدائی می‌گیری؟! به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم و همان‌گونه ملک عظیم آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمرۀ باورمندان راستین شود.(از جمله) هنگامی که شب او را در برگرفت، ستاره‌ای را دید، (بر سبیل فرض و إرخاءالعنان)[[97]](#footnote-97) گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد گفت : من غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم. و هنگامی که ماه را در حال طلوع دید (باز از سبیل فرض و إرخاءالعنان)2 و گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمائی نکند، بدون شک از زمرۀ قوم گمراه خواهم بود. و هنگامی که خورشید را در حال طلوع دید (دوباره برسبیل فرض و إرخاء العنان)3 گفت: این پروردگار من است (؛چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم. بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمرۀ مشرکان نیستم.»

(3-1-2) احتجاج ابراهیم**÷** و دعوت پدرش به توحید

بعد از اینکه قوم ابراهیم÷ در زمینۀ معبودهای باطلشان قانع نگشتند، به جدال با ابراهیم÷ پرداختند، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَحَآجَّهُۥ قَوۡمُهُۥۚ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنِۚ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشۡرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمًاۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ٨٠ وَكَيۡفَ أَخَافُ مَآ أَشۡرَكۡتُمۡ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمۡ أَشۡرَكۡتُم بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗاۚ فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨١ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ٨٢﴾ [الأنعام: 80-82]. «قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند، (ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که دربارۀ خدا با من بستیزید. و حال آنکه مرا (خداوند) هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهایی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم، اما اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بی‌گمان بدو) می‌رسد. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است. آیا یادآور نمی‌شوید. چگونه من از چیزی که بی‌جان است و آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آنکه شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقانیت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدام یک از دو گروه (بت‌پرست و خدا‌پرست) شایسته‌تر به امن و امان است، اگر می‌دانید؟ کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه‌یافتگان هستند.»

با این حال در میان قوم ابراهیم÷، مردی وجود دارد که برای ابراهیم÷ عزیز و محبوب است و آن پدرش آزر است[[98]](#footnote-98)، ابراهیم÷ به صورت اختصاصی به دعوت پدر خود می‌پردازد و با کلمۀ ﴿يَٰٓأَبَتِ﴾ (ای پدرم!) با نهایت شفقت و مهربانی و حرمت به دعوت پدرش می‌پردازد، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيًّا٤١ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ وَلَا يُغۡنِي عَنكَ شَيۡ‍ٔٗا٤٢ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدۡ جَآءَنِي مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَمۡ يَأۡتِكَ فَٱتَّبِعۡنِيٓ أَهۡدِكَ صِرَٰطٗا سَوِيّٗا٤٣ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا٤٤ يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا٤٥﴾ [مريم: 41-45]. «در کتاب (قرآن) سرگذشت ابراهیم را بیان کن. او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر (یزدان) بود. هنگامی (را بیان دار) که (محترمانه) به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و (اصلاً شرّ وبلائی از تو به دور نمی‌دارد؟) ای پدر! دانشی (از طریق وحی الهی) نصیب من شده است که بهرۀ تو نگشته است، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه درست رهنمود کنم، ای پدر! اهریمن را پرستش مکن که اهریمن پیوسته در برابر (فرمان خداوند) رحمان سرکش بوده است. ای پدر! من از این می‌ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آن گاه همدم شیطان (در نفرین یزدان و عذاب سوزان) شوی.»

در قبال این بیان زیبا و مؤدّبانه و دلسوزانه، پدرش اینگونه به او جواب می‌دهد که خداوندأ بیان می‌فرمایند:

﴿قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ ءَالِهَتِي يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا٤٦﴾ [مريم: 46]. «پدر ابراهیم گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی؟! اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار می‌کنم، برو برای مدت مدیدی از من دور شو.»

ابراهیم÷ به جدال با پدر ادامه نمی‌دهد و با جوابِ بد و ناشایست معارضه نمی‌کند، بلکه به پدر می‌گوید:

﴿قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا٤٧ وَأَعۡتَزِلُكُمۡ وَمَا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيّٗا٤٨﴾ [مريم: 47-48]. «(ابراهیم به آرامی و مهربانی) گفت: (پدر) خداحافظ![[99]](#footnote-99) من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست. چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبّت دارد. و از شما (ای پدر! و ای قوم بت‌پرست!) و از آنچه بجز خدا می‌پرستید کناره‌گیری و دوری می‌کنم، تنها پروردگارم را می‌پرستم. امید است در پرستش پروردگارم بدبخت و نومید نگردم.»

در ارتباط ابراهیم÷ با قوم و پدرش و مکالمۀ آن‌ها، برای هر دعوتگری چندین صفت دعوتی خاص و ویژه محرز و نمایان است که اساس و کلید در امر دعوت می‌باشند:

* ابراهیم÷ با استدلال و منطق دعوت می‌دهد و در راستای ابطال معبودهای آن‌ها با زبانِ منطق و مستدل به بیان حق می‌پردازد.
* ابراهیم÷ مؤدّب و خیرخواهانه صحبت می‌کند، صدایش را بلند نمی‌کند، با زبانی تیز و ناراحت‌کننده بیان نمی‌کند، بلکه مهربانی در کلامش غوطه‌ور است و مخاطب، خیرخواهی او را خواسته و ناخواسته حس می‌کند.
* ابراهیم÷ در برابر تهدید و اذیّت آنان جدال نمی‌کند، بلکه در ازای آن به دعوت ادامه می‌دهد و حق برایش از دفاع از خود اولی­تر است.
* ابراهیم÷ صریح حق را بیان می‌کند، و در راستای بیان توحید برخلاف برخی از مسلمانان شرایط زمانی و مکانی را در نظر نمی‌گیرد و صریح و بدون هیچ شائبه و مقدّمه‌چینی حق را می‌گوید و در برابر منکران و خصوصاً پدرش برائت خود را از آن‌ها و اعتقاداتِ باطل بیان می‌کند، این نمتدی راستین و شیوه­ای صحیح از بیانِ حقیقت می­باشد.[[100]](#footnote-100)

(3-1-3) اقدام عملی ابراهیم÷ در شکستن بت­ها

همانطور که پیشتر اشاره شد، ابراهیم÷ به جدال قومش پرداخت و بعد از آن عزمِ راسخ بر شکستن بت‌ها می‌گیرد، خداوندأ این تصمیمِ راسخ را اینگونه بیان می‌فرمایند:

﴿وَتَٱللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصۡنَٰمَكُم بَعۡدَ أَن تُوَلُّواْ مُدۡبِرِينَ٥٧ فَجَعَلَهُمۡ جُذَٰذًا إِلَّا كَبِيرٗا لَّهُمۡ لَعَلَّهُمۡ إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ٥٨﴾ [الأنبياء: 57-58]. «(ابراهیم گفت): به خدا سوگند! من نسبت به بتانتان قطعاً چاره‌اندیشی می‌کنم (و نقشه‌ای برای نابودیشان خواهم کشید) وقتی که پشت کنید و بروید).»[[101]](#footnote-101)

سپس ابراهیم÷ بعد از دعوتِ بیانی به دعوتِ عملی و جهادِ رفتاری می‌پردازد و شیوۀ اجرای مأموریّت خود را تغییر می­دهد، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿فَجَعَلَهُمۡ جُذَٰذًا إِلَّا كَبِيرٗا لَّهُمۡ لَعَلَّهُمۡ إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ٥٨﴾ [الأنبياء: 58]. «و همۀ آن‌ها را قطعه قطعه کرد، مگر بت‌ بزرگشان را، تا به پیش آن بیایند.»

بت بزرگ را سالم نگه داشت و تبر را برگردن آن آویخت تا: ﴿لَعَلَّهُمۡ إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ٥٨﴾ «تا به پیش آن بیایند.» و از چگونگی حادثه و علّت چنین پیش‌آمدی از آن بپرسند و نتواند به آن‌ها پاسخ دهد و بطلان بت‌پرستی بر آن‌ها نمایان گردد.»

هنگامی که از مراسم عید برگشتند و چنین منظره‌ای را دیدند، فریاد زدند، خداوندـ می‌فرمایند:

﴿قَالُواْ مَن فَعَلَ هَٰذَا بِ‍َٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ٥٩﴾ [الأنبياء: 59]. «گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است؟ (هر کس این کار را کرده باشد) او از جملۀ ستمگران است.»

در این حالت افرادی که از گفتۀ ابراهیم÷ و مخالفت وی خبر داشتند:

﴿قَالُواْ سَمِعۡنَا فَتٗى يَذۡكُرُهُمۡ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبۡرَٰهِيمُ٦٠ قَالُواْ فَأۡتُواْ بِهِۦ عَلَىٰٓ أَعۡيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡهَدُونَ٦١﴾ [الأنبياء: 60-61]. «گفتند: جوانی از (مخالفت با) بت‌ها سخن می‌گفت که بدو ابراهیم می‌گویند: (بزرگان قوم) گفتند: او را در برابر مردم حاضر کنید تا (دادگاهی شود و آگاهان) گواهی دهند.»

وقتی ابراهیم÷ را در دادگاه احضار کردند، به استنطاق وی پرداختند، گفت:

﴿قَالُوٓاْ ءَأَنتَ فَعَلۡتَ هَٰذَا بِ‍َٔالِهَتِنَا يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ٦٢ قَالَ بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا فَسۡ‍َٔلُوهُمۡ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ٦٣﴾ [الأنبياء: 62-63]. «گفتند: آیا تو ای ابراهیم! این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟ (ابراهیم گفت:) شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد![[102]](#footnote-102) پس از آن‌ها مسئله را بپرسید اگر می‌توانند صحبت کنند.»

﴿فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٦٤ ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمۡ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ٦٥ قَالَ أَفَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ٦٦ أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ٦٧﴾ [الأنبياء: 64-67]. «آنان به خود آمدند و به خویشتن گفتند:حقیقتاً شما ستمگرید( بر اثر طوفان روانی، دقائقی بیشتر طول نکشید و) سپس آنان چرخشی زدند و عقب گرد کردند (و گفتند): تو که می‌‌دانستی این‌ها سخن نمی‌گویند، (ابراهیم) گفت: آیا به جای خداوند (جهان و خالق انسان) چیزهایی را می‌پرستید که هیچگونه سود و زیانی به شما نمی‌رسانند؟ وای بر شما! و وای بر چیزهایی که به جای خدا می‌پرستید! آیا نمی‌فهمید؟»

در این هنگام که باطل بودن خود و رسواشدنشان محرز می‌گردد، و حق طلوع می‌کند، و هیچ استدلال و منطقی برای مقابله ندارند، به گناه و ظلم بر ابراهیم÷ چنگ می‌زنند و:

﴿قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ٦٨﴾ [الأنبياء: 68]. «گفتند: اگر می‌‌خواهید کاری کنید (که انتقام خدایان خود را گرفته باشید) ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.»

وای چه بد خدایانی که بندگانشان باید آن‌ها را مدد و یاری دهند! و آن‌ها برای خود مالک سود و زیانی نیستند! و نمی‌توانند هیچ فعالیّتی در راستای کمک و پیروزی خودشان و بندگانشان انجام دهند!.[[103]](#footnote-103) حکم سوزاندن ابراهیم÷ خالی از هر استدلال و دلالت است؛ چرا که خود آنان باطل محض‌اند.

پیروان این اباطیل با صدور چنین حکم و اجرائیه صادر کردنِ آن نمی‌دانستند که خداوندأ از بنده‌ای که ندای "حسبي الله و نعم الوکیل" را سر می­زند دفاع می‌کند.[[104]](#footnote-104) خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ٦٩ وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ٧٠ وَنَجَّيۡنَٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا لِلۡعَٰلَمِينَ٧١﴾ [الأنبياء: 69-71]. «ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم.[[105]](#footnote-105) آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند، ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم و او و لوط را رستگار و به سرزمینی گسیل داشتم که (از لحاظ مادی و معنوی) پر خیر و برکتش برای جهانیان کرده‌ایم».

خداوندأ نعمتش را بر ابراهیم÷ با دستور به هجرتش تمام کرد و وی به همراهِ پسر برادرش لوط÷ به سرزمینی هجرت کرد که خداوندﻷ آن­را برای جهانیان مبارک نموده بود و آن سرزمین شام بود، و با نزول پیغمبران† و شرائع الهی مقامِ ویژه به آن داده بود و نعمت‌های زیاد و میوه‌ها و زندگی راحت در آنجا مهیّا بود. ابراهیم÷ در فلسطین از سرزمین شام و لوط÷ در شهر سدوم که شهری در منطقۀ اردن است، مبعوث شدند. خداوندـ در سورۀ صافات در مورد نجات ابراهیم÷ و هجرتش به شام می‌فرمایند:

﴿فَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَسۡفَلِينَ٩٨ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهۡدِينِ٩٩﴾ [الصافات: 98-99]. «برای نابودی ابراهیم نقشه‌ای پی‌افکندند و نیرنگی اندیشیدند، ولی ما (او را نجات دادیم و والایش کردیم، و) آنان را پست و حقیر و مغلوب و ذلیل نمودیم. ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا رهنمود می‌کند.»[[106]](#footnote-106)

از دعوت عملی ابراهیم خلیل÷ می‌توان فهمید که ستیز با شرک و خرافات فقط با دعوت کلامی میسّر نمی‌شود، بلکه دعوتگر باید در مواقعی با عمل و جهاد رفتاری به محکوم‌‌کردن ظلم و شرک بپردازد و حق را به مردم نشان دهد و حقیقت را نمایان سازد، و دعوتگر در این راستا باید منتظر عکس‌العمل مخالفان خود باشد و در مواردی نیز با انتقادها و ستیزه‌جوئی‌های مردم نیز مواجه می‌شود و در این راستا دعوتگرِ مجاهد باید صبر و استقامت نماید و تا آنجا که صلاح و مقاصد شریعت اقتضا می‌کند به دعوت ادامه دهد و در صورتی که به تنگنا و چالش رسید که دیگر نمی‌تواند کار دعوت انجام دهد و وجودش در آن سرزمین مواجه تهدیدهایی است، خداوندﻷ مجوِّز هجرت را صادر فرموده است، همانگونه که ابراهیم÷ هجرت فرمودند، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ فَإِيَّٰيَ فَٱعۡبُدُونِ٥٦﴾ [العنكبوت: 56]. «ای بندگان مؤمن من! زمین من فراخ است (و اگر در جائی تحت فشار کفّار و ستمگران بودید، می‌توانید به نقاط دیگری مسافرت کنید) و تنها مرا بپرستید.»

و نیز خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٞۗ وَأَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٌۗ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ١٠﴾ [الزمر: 10]. «(ای پیغمبر! از سوی من به مردمان) بگو: ای بندگان مؤمن من! از (عذاب) پروردگارتان (خویشتن را) بپرهیزید. کسانی که نیکی کنند، در همین جهان بدیشان نیکی می‌شود. (در مراکز کفر و شرک، ظلم و غرق در گناه زندگی نکنید و پستی و خواری را نپذیرید و هجرت را پیشه سازید). زمین خداوند وسیع و فراخ است. (و در دیار غربت شکیبائی کنید). قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود.»[[107]](#footnote-107)

با این وصف در صورتی که دعوتگر بقایش در سرزمین کفر و یا در سرزمین حاکم ستمگری که عرصۀ زندگی و دعوت را بر شخص داعی إلی الله تنگ کرده، در صورتی که بقایش هر چند با تحمّل سختی‌ها و مشقت‌هایی باشد و برای دعوت و مسلمانان مفیدتر باشد، بهتر است همچنان به کار دعوت ادامه دهد ولی در صورتی که به گونه‌ای به انحصار و بند بکشند که نتواند کار دعوت انجام دهد و یا هجرتش به سرزمین دیگر وی را در کار دعوت و عبادت خالق عظیم بهتر یاری ‌دهد، بهتر است که هجرت کند. ابراهیم خلیل÷ با تهدید به مرگ و در آتش‌افکندنش دیگر نمی‌توانست کار دعوت انجام دهد و وی را ناتوان کردند، بدین خاطر، هجرت نمود. در واقع هجرت مسئلۀ مهمّی است که در حیات دعوت همیشه مطرح بوده است و حکمش براساس شرایط و احوال و مصلحت متفاوت است.

(3-2) شخصیّت ابراهیم÷؛ اُسوه‌ای برای دعوتگر

حیات ابراهیم÷ و مسیر دعوت وی از زوایای مختلفی، نکاتی بارز و مهم از شخصیّت والای این بزرگمرد بشریت را نشان می‌دهد که با اُسوه‌گیری از هرکدام از آن‌ها حلِّ بسیاری از مشکلاتِ دعوت خصوصاً در عصر حاضر که موانع و مسائل عدیده‌ای بر مسلمانان مستولی شده، بدست خواهد آمد.

(4-2-1) ابراهیم÷ تسلیم‌شدۀ واقعی

اساس اسلام بر تسلیم‌شدن و سر فرود‌آوردن کامل و مطلق در برابر ذات اقدس ربُّ العالمین استوار است، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ﴾ [آل عمران: 19]. «بی‌گمان دین در پیشگاه خدا اسلام است.»

اسلام با این اعتبار دین همۀ پیغمبران† و نیز ابراهیم÷ است، خداوندأ از صفات بارز ابراهیم÷ چنین می‌فرمایند:

﴿إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡۖ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٣١﴾ [البقرة: 131]. «آنگاه که پروردگارش بدو گفت: تسلیم شو. گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم.»

ابن کثیر می‌گوید: به وی امر کرد که اخلاص داشته باشد و تسلیم و فرمان‌پذیر خداوند شود و ابراهیم بدان لبیک گفت.[[108]](#footnote-108) خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ١٣٢﴾ [البقرة: 132]. «و ابراهیم فرزندان خود را به این تسلیم‌شدن سفارش کرد، و یعقوب نوۀ وی نیز چنین کرد. (هر کدام به فرزندان خویش گفتند): ای فرزندان من! خداوند، آئین (اسلام) را برای شما برگزیده است. (پس به ما قول بدهید که یک لحظه هم از آن دوری نکنید) و نمیرید جز اینکه مسلمان باشید.»

ضمیر در ﴿بِهَآ﴾ در آیۀ مذکور بنابر تأویل کلمه و جمله به فرمودۀ: ﴿أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٣١﴾ [البقرة: 131]. برمی‌گردد. همۀ مسلمانان بر آن حرص و محبّت داشته و این تسلیم شدن را تا لحظۀ مرگ محافظت نمودند و فرزندانشان را نیز بدان وصیّت نمودند.[[109]](#footnote-109) این صفت بارز در دعای ابراهیم÷ با فرزندش اسماعیل÷ که کعبه را بنا می‌کردند محرز است، آن لحظه که گفتند:

﴿رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ﴾ [البقرة: 128]. «ای پروردگار ما! چنان کن که ما دو نفر مخلص و منقادِ (فرمان) تو باشیم.»

از این صفت بارز ابراهیم÷ دو نکته قابل فهم است که چنان‌چه هر مسلمانی آن‌ها را سرلوحۀ خود قرار دهد در خسران و افسوس گیر نمی‌کند:

اوّل: هر مسلمانی باید در برابر قوانین و شریعت خداوند متعال تسلیم محض باشد و هرگونه دستوری از جانبِ وی را بدون هیچ‌گونه تأمّل و درنگی بپذیرد و منقاد مطلق قوانین خداوندأ باشد و در این لحظه است که با تسلیم شدنش نسیم‌ فرح‌بخش ایمان، دلش را نوازش خواهد داد و طمأنینه و آرامش سراسر وجودش را معطَّر خواهد کرد. پس صفت هر مسلمانی این است که به محضِ ثبوت دستور خداوندأ بدون درنگ سر بر آستان حکمِ الهی گذارده و هوای درون و شبهات بیرون را با ایمان خود لِه ‌می­کند.

دوّم: مسلمانان باید دریابند که امروزه جهان اسلام دشمنان زیادی در بیرون و درون دارد و با تحزب‌گرایی جهان اسلام تکه‌تکه می‌شود و باعث می‌شود که گرگ‌ها فرصت یابند تا مسلمانان را تکه‌تکه کنند. این افراد باید بدانند که خداوندأ بر ما تسلیم‌شدن به اسلام، و مسلمان نام گذاشته، چنان‌چه می‌فرمایند:

﴿هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا﴾ [الحج: 78]. «خداوند شما را قبلاً (در کتاب‌های پیشین) و در این (واپسین کتاب) مسلمین نامیده است.»

مسلمانان باید بدانند اینکه کارهای جمعی با همفکری محاسن زیادی دارد ولی نباید فراموش کنند کوبیدن و تخریب دیگر مسلمانان بدون دلیل و خالی از اخلاص و ادب و اخلاق، جدای از اینکه مسیر آن‌ها را از صراط مستقیم خارج می‌کند بلکه فرصت مناسبی را برای گرگهای گرسنه‌ای آماده می‌کند که دشمنی آن‌ها برای همۀ مسلمانان محرز است.

(3-2-2) ابراهیم÷؛ دعوتگری ثابت قدم

ابراهیم÷ بنابر هدایت و رشد و توحید خالص که از جانب پروردگار عظیم دریافت کرده است، از محیط ناسالم جامعه و تهدید نمرود و مردم هراسی نداشت و ثابت‌قدم به انجام وظیفۀ خود می‌پرداخت، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿۞وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ إِبۡرَٰهِيمَ رُشۡدَهُۥ مِن قَبۡلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ٥١﴾ [الأنبياء: 51]. «ما (وسیلۀ) هدایت و راهیابی را در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و از (احوال و فضائل) او برای (حمل رسالت) آگاهی داشتیم.»

ابراهیم÷ با وجود اینکه جز همسرش ساره و پسر برادرش لوط÷ به وی ایمان نیاورده بودند[[110]](#footnote-110) ولی با تمام قوا و اطمینان به وظیفۀ رسالت خود ادامه می‌‌داد و هرگز به دلیل اینکه در انتقاد زیاد و تهدیدهای هولناک قرار می‌گرفت، نااُمید و دلسرد نمی‌شد. دعوتگر نیز باید همیشه ثابت‌قدم باشد و نباید تحت تأثیر جامعه و محیط‌های فاسد و انتقادهای زیاد قرار بگیرد بلکه باید بجای اینکه تأثیر بپذیرد، تأثیرگذار باشد؛ زیرا وی صاحب رسالتی است که رادمردان تاریخ بشریت، مردان انتخاب شدۀ خداوند آن­را بر عهده داشته و ابلاغ کرده‌اند.

(3-2-3) ابراهیم÷؛ دعوتگری با بیانی صریح

ابراهیم÷ قبل از اینکه بت‌ها را بشکند به جدالی صریح با قومش می‌پردازد، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ٥٢ قَالُواْ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ٥٣ قَالَ لَقَدۡ كُنتُمۡ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٥٤﴾ [الأنبياء: 52-54]. «آنگاه که به پدرش و قوم خود گفت: این مجسمه‌هایی که شما دائماً به عبادتشان مشغولید چیستند؟! گفتند: ما پدران خویش را دیده‌ایم که این‌ها را پرستش می‌کرده‌اند، ابراهیم گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده و هستید.»

سپس ابراهیم÷ بعد از این جدال، عزم راسخ بر شکستن بت‌ها می‌گیرد، خداوندأ عزمش را اینگونه توصیف می‌فرمایند:

﴿وَتَٱللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصۡنَٰمَكُم بَعۡدَ أَن تُوَلُّواْ مُدۡبِرِينَ٥٧﴾ [الأنبياء: 57]. «و ابراهیم گفت: به خدا سوگند! من نسبت به بتانتان قطعاً چاره‌اندیشی می‌کنم. (و نقشه‌ای برای نابودیشان خواهم کشید) وقتی که پشت بکنید و بروید (و برای مراسم عید بیرون شهر روید و از آن‌ها دور شوید.»

ابراهیم÷ با هرکس از قوم خود برخورد می‌کند، با همچنین سخنانی رویاروی و گفتگو می‌کند و بدیشان اعلام می‌دارد که او قصد دارد کاری بر سر الهه و خداگونه‌هایشان بیاورد، و برگشتی از این کار نیست.[[111]](#footnote-111)

این عملکرد ابراهیم÷ می‌رساند که باید دعوتگر در بیان حقایق اسلام، صریح و بی‌پرده باشد، متأسفانه در مواردی مشاهده می­گردد که برخی دعوتگران از روی شرم و حیاء یا وجود ترس و یا به احساس اینکه هنوز زمان مناسبِ بیان حقیقت فرا نرسیده، آنقدر اهمال می‌کنند که دیر می‌شود، این افراد باید بدانند که زود، دیر می‌شود و حقیقت‌ها باید بدون شائبه و صریح بیان شوند. دعوت باید همچون رودی همیشه جریان داشته باشد تا حیات از آن بهره‌مند گردد.

(3-2-4) دعاهای ابراهیم÷ اسوة حسنه

ابراهیم÷ بسیار خداوندأ را به فریاد می‌خواند، بر وی توکّل می‌کرد، از سرگذشت وی در قرآن محرز است که وی کثیرالدعاء بوده و قلب و زبانی ذاکر داشته است، از جمله دعاهای وی در قرآن کریم:

* دعا برای خودش:

﴿رَبِّ ٱجۡعَلۡنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِيۚ رَبَّنَا وَتَقَبَّلۡ دُعَآءِ٤٠﴾ [إبراهيم: 40]. «پروردگارا! مرا و کسانی از فرزندان مرا نمازگزار کن. پروردگارا! دعا و نیایش مرا بپذیر».

و ﴿رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ١٠٠﴾ [الصافات: 100]. «پروردگارا! فرزندان شایسته­ای به من عطا کن.»

* دعا برای خود و فرزندش:

﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ١٢٧﴾ [البقرة: 127]. «و (به یاد آورید) آن گاه را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه‌ی ( کعبه) را بالا می‌بردند (و می‌گفتند): ای پروردگار ما (این عمل را) از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوا و دانا هستی.»

* دعا برای خود، فرزند و ذریّه­اش:

﴿رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ١٢٨﴾ [البقرة: 128]. «ای پروردگار ما! چنان کن که ما دو نفر مخلص و منقاد(فرمان) تو باشیم، و از فرزندان ما ملت و جماعتی پدید آور که تسلیم (فرمان) تو باشند، و طرز عبادات خویش را به ما نشان بده و بر ما ببخشای، بی‌گمان تو بس توبه‌پذیر و مهربانی.»

* دعا برای خود، والدین و مؤمنین:

﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ٤١﴾ [إبراهيم: 41]. «پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را بیامرز و ببخشای در آن روزی که حساب برپا می‌شود.»[[112]](#footnote-112)

* دعا برای ذریه مسلمانش که خداوند پیغمبری را در میان آنها مبعوث فرماید:

﴿رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ١٢٩﴾ [البقرة: 129]. «ای پروردگار ما! در میان آنان (که از دودمان ما و منقاد فرمان تویند) پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برایشان فرو خواند و کتاب و حکمت را بدیشان بیاموزد و آنان را (از شرک و اخلاق ناپسند) پاکیزه نماید، بی‌گمان تو عزیزی و حکیمی.»

* دعا برای ذریّتش تا بهره­مند از خیرات دنیا شوند تا بدین وسیله به عبادت خالق خود بپردازند:

﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡ‍ِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ٣٧﴾ [إبراهيم: 37]. (پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را (به فرمان تو) در سرزمین بدون کشت و زرعی، در کنار خانۀ تو، که (تجاوز و بی‌توجّهی نسبت به) آن را حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام، خداوندا تا اینکه نماز را بر پای دارند، پس چنان کن که دل‌های گروهی از مردمان (برای زیارت خانه‌ات) متوجّه آنان گردد و ایشان را از میوه‌ها بهره‌مند فرما، شاید که سپاسگزاری کنند.»

از دعاهای این پیامبر عظیم الشأن÷ برای هر دعوتگری محرز است که همانگونه که دعوتگر مردم را به سوی خداوندأ فرامی‌خواند، باید خداوندأ را نیز به سوی مردم فرا بخواند و از خداوندأ برای آن‌ها طلب مغفرت، هدایت، رزق، و سعادت دنیا و عقبی را خواستار شود. این عملکردِ دعوتگر جدای از اینکه مستحب است و وی را به پاداش می‌رساند، جلای خاطر و صفای قلبی­ای را به وی عطا می‌کند که مسیر دعوتش را دقیق و زیبا و پراخلاص می­کند.

(3-3) بنای کعبه

خانۀ کعبه توسط آدم÷ برای بار اوّل ساخته شد، و توسط ابراهیم خلیل÷ و فرزند بزرگوارش اسماعیل÷ تجدید بنا گردید.[[113]](#footnote-113) و این نکته‌ای است که جدای از قرآن کریم، تاریخ‌نگاران و پژوهشگران نیز بر این موضوع معتقد و باور دارند، اگرچه برخی از آن‌ها گزارش‌های خلاف این را ابراز داشته‌اند ولی روایات و مستند این یاوه‌گویی‌ها ضعیف و جعلی می‌باشد.[[114]](#footnote-114)

هیچ شکی نیست خانۀ کعبه را ابراهیم و پسرش اسماعیل÷ تجدید بنا کردند، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةٗ لِّلنَّاسِ وَأَمۡنٗا وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ مُصَلّٗىۖ وَعَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ١٢٥ وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنٗا وَٱرۡزُقۡ أَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنۡ ءَامَنَ مِنۡهُم بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ قَلِيلٗا ثُمَّ أَضۡطَرُّهُۥٓ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ١٢٦ وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ١٢٧ رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ١٢٨ رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ١٢٩﴾ [البقرة: 125-129]. «(و به یاد آورید) آن گاه را که خانه (ی کعبه) را پناهگاه و مأوای امن و امان مردم کردیم (و بدیشان دستور دادیم از مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود برگیرید و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم خانۀ ما را برای طواف‌کنندگان و اعتکاف‌کنندگان، رکوع و سجده‌کنندگان پاک و پاکیزه کنید. و (به یاد آورید) آن گاه را که ابراهیم گفت: خدای من! این (سرزمین) را شهر پرامن و امانی گردان، و اهل آن را کسانی که از ایشان به خدا و روز بازپسین ایمان آورده باشند ـ از میوه‌ها روزیشان رسان و بهره‌مندشان گردان. (خدا پاسخ داد و) گفت: (دعای تو را پذیرفتم)، و کسی را که کفر ورزد، مدت کوتاهی (از ثمرات این جهان) بهره‌مند می‌گردانم و سپس او را به عذاب آتش ناچار می‌سازم، و چه بد سرانجام و سرنوشتی است! و (به یاد آورید) آن گاه را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (ی کعبه) را بالا می‌بردند (و در اثنای آن دست دعا به سوی خدا برداشته و می‌گفتند:) ای پروردگار ما! (این عمل را) از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوا و دانا هستی. ای پروردگار ما! چنان کن که ما دو نفر مخلص و منقاد (فرمان) تو باشیم، و از فرزندان ما ملت و جماعتی پدیدآور که تسلیم (فرمان) تو باشند، و طرز عبادات خویش را (کعبه و اطراف آن) به ما نشان بده و (اگر نسیان و لغزشی از ما سر زد) بر ما ببخشای، بی‌گمان تو بس توبه‌پذیر و مهربانی هستی. ای پروردگار ما! در میان آنان پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان فرو خواند و کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار شریعت و مقاصد آن) را بدیشان بیاموزد و آنان را (از شرک و اخلاق ناپسند) پاکیزه نماید، بی‌گمان تو عزیزی و حکیمی.»

و نیز خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيۡتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكٗا وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ٩٦ فِيهِ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ مَّقَامُ إِبۡرَٰهِيمَۖ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗاۗ وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ٩٧﴾ [آل عمران: 96-97]. «نخستین خانه‌ای (از حیث قدمت و حرمت که با دست انبیاء جهت پرستش و نیایش صحیح خداوند یگانه) برای مردم بنیانگذاری گشته است، خانه‌ای است که در مکّه قرار دارد (و کعبه نام و از لحاظ ظاهر و باطن) پر برکت و نعمت است و مایۀ هدایت جهانیان است. در آن نشانه‌های روشنی است، مقام ابراهیم (یعنی مکان نماز و عبادت او از جملۀ آن‌ها است). و هرکس داخل آن (حرم) شود در امان است. و حج این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانائی (مالی و بدنی) برای رفتن بدانجا را دارند. و هرکس کفر ورزد (به خود زیان رسانده نه به خدا) چه خداوند از همۀ جهانیان بی‌نیاز است.»

و نیز خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَإِذۡ بَوَّأۡنَا لِإِبۡرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلۡبَيۡتِ أَن لَّا تُشۡرِكۡ بِي شَيۡ‍ٔٗا وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ٢٦ وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ٢٧﴾ [الحج: 26-27]. «(ای پیغمبر! به خاطر بیاور) زمانی را که محل خانۀ کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم و آن را بدو نمودیم (و دستور دادیم) چیزی را انباز من منمای و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع برندگان و سجده برندگان (از وجود بتان و مظاهر شرک و از هرگونه آلودگی ظاهری و معنوی دیگر) تمیز و پاکیزه گردان. (ای پیغمبر!) به مردم اعلام کن که (افراد مسلمان و مستطیع)، پیاده، یا سواره بر شتران باریک اندام که راه‌های فراخ و دور را طی کنند، به حج کعبه بیایند.»

پس بدون شک ابراهیم÷ و فرزند بزرگوارش اسماعیل÷ خانۀ خدا را در مکّه[[115]](#footnote-115) که نمادی از توحید و یکتاپرستی می‌باشد، بنا به دستور الهی بنیان نهادند.

(3-4) ابراهیم÷ در آماج ابتلای الهی

ابراهیم÷ جدای از اینکه بار سنگین نبوّت را بدوش می‌کشید و وظیفۀ ابلاغ آن را داشت، در این مسیر در آماج امتحانات و ابتلای سختی قرار گرفت که می‌توان گفت در تاریخ انبیاء† به نوبۀ خود منحصر به فرد است و او اُسوۀ واقعی و جاودان برای هر مسلمان و دعوتگری است؛ چرا که انسان باید همیشه این قانون خداوندأ را به یاد داشته باشد که ایمان مایۀ پیدایش امتحان است؛ خداوند متعال می‌فرمایند:

﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ٣﴾ [العنكبوت: 2-3]. «آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟! ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند.»

با نگاه به حیات ابراهیم÷ می‌توان دریافت که ابراهیم خلیل÷ در چندین مرحلۀ زندگی خود با ابتلای الهی روبرو شده است، در مرحلۀ اوّل هنگامی که بت‌شکن می‌شود و در دادگاهِ نمرود محاکمه می‌گردد، و در مرحلۀ دیگر که باید خانواده‌اش را در سرزمین بی‌آب و علف رها سازد و امتحان سخت دیگر قربانی‌کردن فرزندش اسماعیل÷ است، در هرکدام از این مراحل آثار دعوتی نفیس مشاهده می‌شود.

(3-4-1) ابراهیم÷ محکوم به مرگ و در آتش‌انداختن

همانطور که پیشتر اشاره شد ابراهیم÷ در دادگاهِ نمرودِ ظالم محاکمه شد[[116]](#footnote-116)، به عنوان دعوتگری پیروز و جدالگری موفق باعث شد که بت‌پرستان به خود بیایند و به خطا و ظلم خود اعتراف کنند:

﴿فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٦٤﴾ [الأنبياء: 64]. «آنان به خود آمدند و به خویشتن گفتند: حقیقتاً شما (بت‌پرستان) ستمگرید.»

این اعتراف در اثر مجادلۀ منطق بود که ابراهیم÷ بیان داشت ولی این بیداری روحانی بر اثر این طوفان روانی و منطقِ ابراهیمی، دقائقی طول نکشید،

﴿ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمۡ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ٦٥﴾ [الأنبياء: 65]. «سپس آنان چرخشی زدند و عقب‌گرد کردند (و گفتند): تو که می‌دانستی این‌ها سخن نمی‌گویند).»

و بعد از آن ابراهیم÷ با نهایت شهامت و شجاعت زبان به حق می‌گشاید و بدون هیچ تقیه و در نظرگرفتن شرایط و عواقب کلام حق بیان می‌دارد:

﴿قَالَ أَفَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ٦٦ أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ٦٧﴾ [الأنبياء: 66-67]. «گفت: آیا به جای خداوند چیزهایی را می‌پرستید که هیچگونه سود و زیانی به شما نمی‌رسانند؟ وای بر شما! و وای بر چیزهایی که به جای خدا می‌پرستید! آیا نمی‌فهمید.»

با بیان قاطع و برهان ساطعِ ابراهیم÷، کفّار به لرزه در آمدند و مبهوت در برابر این منطق ابراهیم÷ ماندند، و به جای اینکه تسلیم حق گردند و باطل را رها و حق را ندا زنند و چون خود را ناتوان، حقیر و پوچ یافتند، به شکنجه و آزار ابراهیم÷ برآمدند و حکم آتش‌زدن ابراهیم÷ را خواستار شدند.

البته این سنّت و قانون خداوند عزیز است که همیشه حق والا و باطل شکست خورده است، و همچنین حکم صادره از جانب حاکمان ظالم پوچ و بی‌خردی است که وقتی در برابر حق حجّتی ندارند و توانایی سرفرود آوردن را هم ندارند به شکنجه و آزار داعیانِ حق برآیند ولی آنان باید بدانند که عاقبتِ نمرود و کفّار، قانون بلامتنازع و استثناپذیری است که گریبانگیر آن‌ها نیز خواهد شد.

در این حالت:

﴿قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ٦٨﴾ [الأنبياء: 68]. «گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.»

افسوس بر خدایان و عقاید پوچی که با شکنجه و آزار مؤمنان و دعوتگران مدد و یاری می‌شوند! افسوس بر ظالمانِ بی‌خردی که با صلابه‌کشیدن داعیان خود را بر تخت حکومتشان ذلیلانه حفظ می‌کنند! و افسوس بر مزدوران و جیره‌خواران و لاشه‌خورانی که با مددِ باطل کسب روزی می‌کنند و در سایۀ شوم و باطل زندگی می‌کنند! جای بسی تعجّب است حتّی در مواردی مشاهده می‌شود که ظالمان و بت‌پرستان بی­خرد و مزدورانشان از خداوندأ مدّعی اجر و پاداش نیز می‌باشند و آنقدر خود را بر حق می‌بینند که فکر می‌کنند در راه خداوندأ جهاد می‌کنند. افسوس و هزاران افسوس بر این بی‌خردان!

ولی این کافران ندانستند که قانون خداوندﻷ بر نصرتِ مؤمنان ثابت گشته، خداوندـ می‌فرمایند:

﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيۡنَا نَصۡرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٤٧﴾ [الروم: 47]. «همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است.»

خداوند ـ دربارۀ واکنشِ قومِ گمراه ابراهیم÷ می‌فرمایند:

﴿قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ٦٨ قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ٦٩ وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ٧٠﴾ [الأنبياء: 68-70]. «گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید، ابراهیم را نخست بسوزانید و خدایان خویش رامدد دهید. (آتشی را برافروختند و ابراهیم را در آن انداختند و) ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم. آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند، ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم.»

و نیز خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿قَالُواْ ٱبۡنُواْ لَهُۥ بُنۡيَٰنٗا فَأَلۡقُوهُ فِي ٱلۡجَحِيمِ٩٧ فَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَسۡفَلِينَ٩٨﴾ [الصافات: 97-98]. «مشرکان گفتند: برای او چهار دیواری بزرگی بسازید (و در میان آن آتش بیفروزید) و او را به میان آتش سوزان و پر اخگر بیفکنید. برای نابودی ابراهیم نقشه‌ای پی افکندند و نیرنگی اندیشیدند، ولی ما آنان را پست و حقیر و مغلوب و ذلیل نمودیم.»

همچنین خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوۡمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱقۡتُلُوهُ أَوۡ حَرِّقُوهُ فَأَنجَىٰهُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلنَّارِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ٢٤﴾ [العنكبوت: 24]. «امّا پاسخ قوم (ابراهیم به) او جز این چیزی نبود که (به یکدیگر) گفتند: او را بکشید یا بسوزانید پس او را از آتش رهانیدیم. در این نشانه‌هائی برای مؤمنان است.»

اگر به این آیات دقّت شود، تصمیم قاطع کفّار بر آتش زدن خلیل خداوند نمایان می­باشد و آیات آنان را به ﴿ٱلۡأَخۡسَرِينَ﴾ و ﴿ٱلۡأَسۡفَلِينَ﴾ یعنی؛ آنان زیانبار، پست، حقیر، مغلوب و ذلیل شدند. پس عاقبتِ ظلم و تجاوز و به حبس‌کشیدن و آزار دادن و محروم‌کردن مؤمنان از حقوق مسلّم خود جز عاقبت مذکور نیست؛ زیرا این قانون لایتغیّر و بلامنازعِ خداوند حکیم است.

ابراهیم÷ در اثنای آتش نیز موحّدانه فقط و فقط به خدای خودأ توجّه دارد، امام بخاری/ از عبدالله بن عباسب روایت می­کند که پیامبر ج فرمود: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ١٧٣﴾ [آل عمران: 173]. (خداوند ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.) را ابراهیم موقعی که در آتش انداختند گفت و محمّد ج نیز موقعی که به وی گفتند: ﴿إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ١٧٣﴾ [آل عمران: 173]. «مردمان (قریش) بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمدند، پس از ایشان بترسید؛ ولی «چنین تهدیدی» بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.».[[117]](#footnote-117)

هر دعوتگری در مسیر دعوت و ندای یکتاپرستی با مشکلات و سختی‌هائی از جمله ناملایمات، برخوردهای ناروا و ظلم و ستیزهائی از طرف مخاطبان خود، اطرافیان و ظالمان روبرو می‌شود، و عملکرد ابراهیم÷ در بیان شفاف حقیقت و استقامت آن نه‌تنها الگویی جاوید است بلکه چراغی ساطع است که به انسان داعی اثبات می‌کند که همیشه و همه جا فقط و تنها خدا برای وی کافیست و استقامت وی بر حق عاقبتی جز سرافرازی وی و فرومایگی ظالمان و غافلان در پی نخواهد داشت، امید است که هر دعوتگری این قسمت عظیم از زندگی دوست خدا را در حیات زودگذر خود سرمشق و اُلگو قرار دهد و با آن سعادت خود را در سرای جاوید بیمه نماید.

(3-2-2) هجرت ابراهیم÷

با همۀ تلاش‌های بی‌وقفه و بیان دلائل راسخ و ساطع ابراهیم÷، قومش بر کفر و الحاد اصرار داشتند و به ندای خلیل الرحمان÷ لبیک نگفتند و زمانی که ابراهیم متوجّه بی‌فایده بودن دعوت خود شد و تهدیدهای قوم و حتّی پدرش وی را در آماج آزار و اذیّت قرار داد، آیاتِ قرآن کریم ضمن اینکه این صحنه را به تصویر می‌کشاند، دعوتگران را به اقتداء و تأسّی از ابراهیم÷ در برائت و کناره‌گرفتن وی از قومش فرا می‌خواند؛ خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ ءَالِهَتِي يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا٤٦ قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا٤٧ وَأَعۡتَزِلُكُمۡ وَمَا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيّٗا٤٨ فَلَمَّا ٱعۡتَزَلَهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۖ وَكُلّٗا جَعَلۡنَا نَبِيّٗا٤٩﴾ [مريم: 46-49]. «(پدر ابراهیم برآشفت و) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی؟! اگر دست نکشی، حتماً تو را سنگسار می‌کنم. برو برای مدت مدیدی از من دور شو. (ابراهیم به آرامی و مهربانی) گفت: (پدر) بدرود! من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست. چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبّت دارد. و از شما (ای پدر! و ای قوم بت‌پرست!) و از آنچه بجز خدا می‌پرستید کناره‌گیری و دوری می‌کنم، و تنها پروردگارم را می‌پرستم. امید است در پرستش پروردگارم (طاعت و عبادت من پذیرفته شود و) بدبخت و نومید نگردم. هنگامی که از آنان و از چیزهائی که بجز خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد (و از میان ایشان هجرت نمود)، ما بدو اسحاق و (از اسحاق) یعقوب بخشیدیم، و هر یک از آنان را پیغمبر بزرگی کردیم.»

و نیز خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُۥ سَيَهۡدِينِ٢٧ وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةٗ فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ٢٨﴾ [الزخرف: 26-28]. «(ای پیغمبر! برای تکذیب‌کنندگان معاصر بیان کن گوش‌های از داستان ابراهیم را). وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستید بیزارم. بجز آن معبودی که مرا آفریده است. (او را خواهم پرستید) چرا که او مرا (به راه حق) رهنمود خواهد کرد. ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتاپرستی در میان قوم خود باقی گذاشت، تا اینکه ایشان (بدان ایمان آورده و) برگردند.»

خداوندأ، مؤمنان را به اقتدا به ابراهیم خلیل÷ در برابر برائت و هجرتش از قومش فرا می‌خواند:

﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ إِلَّا قَوۡلَ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسۡتَغۡفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمۡلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۖ رَّبَّنَا عَلَيۡكَ تَوَكَّلۡنَا وَإِلَيۡكَ أَنَبۡنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ٤ رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ وَٱغۡفِرۡ لَنَا رَبَّنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ٥ لَقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِيهِمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَۚ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ٦﴾ [الممتحنة: 4-6]. «ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم ودر حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. (کردار و رفتار ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است) مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌کنم، و درعین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنید). پروردگارا! به تو توکّل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است. پروردگارا! ما را گرفتار دست کافران مکن، پروردگارا! ما را بیامرز که تو چیرۀ کار به جائی. (برنامه زندگی) ابراهیم و گرویدگان بدو، الگوی زیبائی برای شما است. برای شما کسانی که خدا و آخرت را در مدنظر دارید. هرکس هم (از چنین الگوئی) رویگردان شود (به خود ستم می‌کند و) خدا بی‌نیاز و شایستۀ هرگونه ستایش است.»

این شهامت و برائت را موقعی که ابراهیم÷ به جدال قومش پرداخت و ابطال خدایی خورشید و ماه و ستارگان را نمود، در سورۀ انعام مشاهده می‌شود:

﴿فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمۡسَ بَازِغَةٗ قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكۡبَرُۖ فَلَمَّآ أَفَلَتۡ قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ٧٨ إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ٧٩ وَحَآجَّهُۥ قَوۡمُهُۥۚ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنِۚ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشۡرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمًاۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ٨٠ وَكَيۡفَ أَخَافُ مَآ أَشۡرَكۡتُمۡ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمۡ أَشۡرَكۡتُم بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗاۚ فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨١ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ٨٢ وَتِلۡكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيۡنَٰهَآ إِبۡرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦۚ نَرۡفَعُ دَرَجَٰتٖ مَّن نَّشَآءُۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٞ٨٣﴾ [الأنعام: 78-83]. «و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانۀ افق) دید (دوباره بر سبیل فرض و ارخاءالعنان) گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمرۀ مشرکان نیستم. و (با وجود این) قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترساندند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که دربارۀ خدا با من بستیزید، و حال آنکه مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حق راهنمائی کرده و) هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهایی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آن‌ها و از جانب کسی زیانی به من نمی‌رسد) اما اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می‌رسد. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند). آیا یادآور نمی‌شوید (و از خواب غفلت بیدار نمی‌گردید و متوجّه نیستید که چیزهای عاجز و درمانده مستحق پرستش نمی‌باشند؟) چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آنکه شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همۀکائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقانیت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدام یک از دو گروه (بت‌پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و نترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است؟) کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه‌یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند. این‌ها دلائل ما بود که آن‌ها را به ابراهیم عطاء کردیم (تا) در برابر قوم خود (به کارشان گیرد، و غروب ستارگان و خورشید و ماه را دلیل بر الوهیت و وحدانیت ما داند. او با همین دلائل کَونی بر آنان پیروز شد و برتری یافت، و این سنّت ما است که با علم و حکمت) هرکس را بخواهیم او را درجاتی بالا می‌بریم. (ای پیغمبر!) پروردگار تو حکیم (است و هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد و به جای خود می‌کند، و) آگاه است (و می‌داند چه کسی مستحق رفعت است و چه کستی مستوجب ذلت)».

جملۀ ﴿قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنِ﴾ یعنی؛ (آیا شما را سزد که دربارۀ خدا با من بستیزید، و حالا آنکه مرا خداوند هدایت بخشیده است؟) بیانگری از یقین ابراهیم÷ بر حق و ره یافته بودن می‌کند که هرگز نمی‌توان با استدلالهای پوچ و حتّی پیشنهادهای کلان آن را متزلزل کرد که این ندا باید ندای هر دعوتگری باشد.

خداوندﻷ با این فراخوان به داعیان نشان می‌دهد که در مواردی که دعوت هیچ ثمری ندارد و هجرت سودمند و به نفع دین خداوند ـ است باید از قوم و نزدیکان خود گذشت و به سویی رهسپار شد که خداوندأ در آن راضی و خشنود می‌گردد.

برائت و ولایت (دشمنی و دوستی) در شریعت اسلام از جایگاهی والا برخوردار است به گونه‌ای که هر مسلمانی باید در زندگی خود از آن بهره‌مند باشد در غیر این صورت ایمانش ناقص و خدشه‌دار است و حتّی در مواردی مسلمان را به ورطۀ کفر می‌رساند، ابراهیم÷ نماد راستین از این عملکرد عظیم می‌باشد، بدین معنا هرکه را خداوندأ دوست دارد، دوست بداری و بخاطر وی دوستش بداری و هرکس را که خداوندأ دوست نمی­دارد، دوست نداری و بخاطر وی دوستش نداری.

(3-4-3) رهاکردن همسر و فرزند

ابراهیم÷ ابتدا از عراق به سمت سرزمین مُبارک یعنی؛ فلسطین عزیمت نمود و سپس هجرتش وی را به بلاد شام رساند. خداوند ـ مسیر هجرتش را بیان فرموده است، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿وَنَجَّيۡنَٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا لِلۡعَٰلَمِينَ٧١﴾ [الأنبياء: 71]. «و او و لوط را رستگار و به سرزمینی گسیل داشتیم که پرخیر و برکتش برای جهانیان کرده‌ایم.»

در واقع این اوّلین هجرت در راه خدا و جدایی از خانواده به خاطر الله و غریب‌شدن و به غربت‌رفتن به خاطر خدای خالق یکتاست.[[118]](#footnote-118)

در اثنای امامت ابراهیم÷ در سرزمین مقدس ـ فلسطین ـ بنا به دلائلی ابراهیم÷ به مصر سفر کرد[[119]](#footnote-119) و همسرش ساره را از مصر اتّخاذ کرد،[[120]](#footnote-120) ابراهیم÷ از مصر به فلسطین بازگشت. همسرش ساره و کنیزی ـ که او را هاجر می‌گفتند ـ به همراه داشت. ابراهیم÷ قلباً آرزوی پسری را در دل می‌پروراند. بنابراین از پروردگارـ تقاضا کرد که پسر صالح و نیکوکاری را به او عطا کند، او خواسته­اش را با مناجاتی زیبا با خدایش مطرح کرد و چنین لب به دعا گشود:

﴿رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ١٠٠﴾ [الصافات: 100]. «پروردگارا فرزند صالحی را به من ببخش.»

همسرش ساره به آنچه در دل او می‌گذشت آگاه شد. به ابراهیم÷ پیشنهاد کرد: من پیر شده­ام و خداوند مرا از بچه به دنیا آوردن محروم کرده است. به نظرم بهتر است با کنیزم ازدواج کنی، شاید خداوندأ، پسری را از او به تو عطا فرماید. البته ساره سنش بالا رفته بود و قبلاً هم عقیم و نازا بود و هیچکس انتظار نداشت که بچه‌دار شود.[[121]](#footnote-121)

بعد از به دنیا آمدن اسماعیل÷ که اوّلین فرزند خلیل رحمان÷ بود، غیرت و حسد ساره به جوش آمد و هووی خویش و پسر او را نمی‌توانست در کنار شوهرش تحمّل کند که مبادا جای وی را در دل شوهرش بگیرند و او را از چشم شوهرش بیندازند. و نیز نمی‌توانست بپذیرد که میراث شوهرش به فرزندِ هوویش که نوباوه و نخستین فرزند شوی اوست، برسد.[[122]](#footnote-122)

به هر حال داستان هر چه باشد، قرآن کریم سخنی دربارۀ انگیزۀ هجرت ابراهیم÷ در این مرحله بیان نفرموده ­است، اما گزارش بخاری/ از ابن عباسب آمده است که: «چون ابراهیم، هاجر و پسرش را به مکّه برد و آن‌ها را در بخش بالایی مسجدالحرام کنار درختی بالای زمزم رها کرد و بازگشت، هاجر به او گفت: آیا خدا تو را بر این کار فرمان داده است؟ و چون ابراهیم پاسخ داد: آری: هاجر گفت: پس باکی نیست، او ما را از یاد نخواهد برد.»[[123]](#footnote-123)

آری! بر مبنای فرمان خداوندأ خانواده­اش را رها کرد و قلبش از دوری همسر و فرزندش پاره می‌گشت. بعد از اجرای فرمان خداوندأ، قدم به قدم از آن‌ها دور می‌گشت و امر خداوندأ را اجرا نمود و با وجود فوران عشق به همسر و فرزندش دربارۀ خانواده‌اش به پروردگارش گفت:

﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡ‍ِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ٣٧ رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعۡلَمُ مَا نُخۡفِي وَمَا نُعۡلِنُۗ وَمَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ٣٨﴾ [إبراهيم: 37-38]. «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را (به فرمان تو) در سرزمین بدون کشت و زرعی، در کنار خانه تو، که (تجاوز و بی‌توجّهی نسبت به) آن را حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام، خداوندا تا اینکه نماز را بر پای دارند، پس چنان کن که دل‌های گروهی از مردمان (برای زیارت خانه‌ات) متوجّه آنان گردد و ایشان را از میوه­ها بهره‌مند فرما، شاید که سپاسگزاری کنند. پروردگارا! تو آگاهی از آنچه پنهان می‌داریم و از آنچه آشکار می‌سازیم و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی‌ماند.»

در این عملکرد ناب ابراهیم÷ مشاهده می‌شود که این پیامبر راستین خداوند، چگونه امر خداوندأ را بر همه چیز و والاترین ثروت زندگی خود ـ خانواده ـ ترجیح می‌دهد. دعوتگر در مسیر دعوت خداأ، بین خدا و غیر خدا، بین خدا و دنیا، بین خدا و خانواده و ... باید یکی را انتخاب کند، این انتخاب‌ها نقطه عطف داعی هستند و باید از ابراهیم÷ اُسوه بگیرند و حتّی در ترجیح خدا بر اهل و خانواده باید بدانند که خانواده قبل از اینکه متعلّق به انسان باشند، بندگان خداوندند و خداوندأ آنان را بس است. و این جملۀ هاجر «پس باکی نیست» بر این معنا استوار است و همین معنا را می‌رساند و بدین خاطر با جوشیدن آب زمزم و پیداشدن همسایگان خوب، خداوندأ آنان را یاری ساخت، و داعی باید بداند که پیغمبر بزرگوار اسلام ج فرموده­اند: «حَسبُنا اللهُ وَنِعمَ الوَکیلُ.»[[124]](#footnote-124) «خدا برای ما کافی بوده ووی بهترین وکیل است..)»

(3-4-4) قربانی‌کردن تنها فرزند

هرچند پدر مهربان، همسر و پسر را در بیابانی خشک و خشن وانهاد، امّا همواره دل در پیش خانواده داشت، و گاه به گاه به دیدار آن‌ها می‌شتافت و دیگر از همین دیدارها بود که در خواب فرمان یافت تا پسر را ـ که اینک بزرگ و تنومند شده بود ـ قربانی کند و از آنجا که خواب پیامبران† وحی و فرمان است،[[125]](#footnote-125) ابراهیم÷ بر آن شد که فرمان پروردگار خویشﻷ را گردن ‌نهد و پسر را قربانی کند. و اینکه اسماعیل÷ دُردانۀ ابراهیم÷ بود و در روزگاری پیری در سن 86 سالگی، پس از سال‌ها چشم انتظاری و بی‌قراری، دل و دیده‌اش بدو روشن شده بود، هیچکدام او را در انجام دادن فرمان خدای خویش سُست نکرد و دست و دلِ او را نلرزاند. با عزمی جزم و اراده‌ای استوار آمادۀ تحقّق فرمان شد و نشان داد که مسلمانِ راستین است و مطیع و تسلیم خداوندـ، و بندگی و فرمانبری او در برابر خدای خویش تا چه پایه و حدّی است، و مگر اسلام با هردو مفهوم لغوی و اصطلاحی ـ که دین پیشینیان و پسیان است-[[126]](#footnote-126) چیزی جز تسلیم و طاعت و بندگی و فرمانبری معنا می­شود؟ آزمون‌ها بسیار سخت و سنگین بود آن‌چنان که خداوند نیز آن را "آزمودنی آشکار" نامید، خداوند ـ می‌فرمایند:

﴿إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡبَلَٰٓؤُاْ ٱلۡمُبِينُ١٠٦﴾ [الصافات: 106].«بی‌شک این آزمودنی آشکار است.»

به ویژه که ابراهیم÷ بر آن شد تا فرمانی را که یافته است با پسر در میان بگذارد که پسر را با خُرسندی و با پاهای خود به قربانگاه بردن، برای او بس آسان‌تر و هموارتر بود، تا از راه زور در آمدن و فشاربردن.[[127]](#footnote-127) از زبان قرآن این صحنۀ سوزناک را بخوانیم:

﴿وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهۡدِينِ٩٩ رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ١٠٠ فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ١٠١ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعۡيَ قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ١٠٢ فَلَمَّآ أَسۡلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ١٠٣ وَنَٰدَيۡنَٰهُ أَن يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ١٠٤ قَدۡ صَدَّقۡتَ ٱلرُّءۡيَآۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ١٠٥ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡبَلَٰٓؤُاْ ٱلۡمُبِينُ١٠٦ وَفَدَيۡنَٰهُ بِذِبۡحٍ عَظِيمٖ١٠٧ وَتَرَكۡنَا عَلَيۡهِ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ١٠٨ سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ١٠٩ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ١١٠ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١١١ وَبَشَّرۡنَٰهُ بِإِسۡحَٰقَ نَبِيّٗا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ١١٢﴾ [الصافات: 99-112]. «ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا رهنمود می‌کند. پرودگارا! فرزندان شایسته‌ای به من عطاء کن. ما او را به پسری بردبار و خردمند مژده دادیم. وقتی که (او متولد شد و بزرگ گردید و) به سنی رسید که بتواند با او به تلاش (در پی معاش) ایستد، ابراهیم بدو گفت: فرزندم! من در خواب چنان می‌بینم که باید تو را سر ببرم (و قربانیت کنم). بنگر نظرت چیست؟ گفت: ای پدر! کاری که به تو دستور داده می‌شود بکن. به خواست خدا مرا از زمرۀ شکیبایان خواهی یافت. هنگامی که (پدر و پسر) هردو تسلیم (فرمان خدا) شدند و (ابراهیم پسر را روی شن‌ها دراز کشاند) و رخسارۀ او را بر خاک انداخت. فریادش زدیم که : ای ابراهیم! تو خواب را راست دیدی و دانستی (و برابر فرمان آن عمل کردی و مأموریت خود را به جای آوردی. دست نگهدار که در این آزمایش بزرگ موفق شدی. ما این گونه به نیکوکاران سزا و جزا می‌دهیم. این (آزمایش بزرگ که ذبح فرزند با دست پدر است) مسلماً آزمایشی است که بیانگر (ایمان کامل و یقین صادق به خداوند هستی) است. ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فدا و بلاگردان او کردیم. و نام نیک او را در میان ملتهای بعدی باقی گذاردیم (و اسوۀ آیندگان با ایمان و قدوۀ پاکبازان جهانش کردیم). درود بر ابراهیم! ما این گونه نیکوکاران را پاداش خیر خواهیم داد. چرا که او از بندگان باایمان ما بود. ما او را به (تولد) اسحاق که پیغمبر و از زمرۀ صالحان بود، مژده دادیم.»

در این رفتار ابراهیم÷ نمادی برای هر دعوتگری است که در مسیر دعوت در مواردی باید جان و مال خود و خانواده‌اش را فدای حق نماید و باید بداند که فرمان خداﻷ والاتر و بالاتر از هر چیزی می­باشد و همانگونه که خداوندﻷ به ابراهیم÷ در ازای این عملکردِ بزرگ و غیرقابل وصف، پاداش خیر در دنیا (دادن فرزند صالح به نام اسحاق÷) و در عقبی (پاداش خیر و عظیم) عطا کرد، هر دعوتگری نیز در این راستا و با این شیوۀ عملکرد می‌تواند منتظر یاری و پاداش خیر خدای مهربان و بخشندۀ خود باشد، پس خوشا به داعیان صبور و تسلیم شدگان محض ذات اقدس الهی.[[128]](#footnote-128)

(3-5) بحث در باره سخن­های مصلحتی ابراهیم÷

در اینکه چرا به چند مورد از گفته‌های ابراهیم÷ دروغ اطلاق می‌شود، بخاطر فرمودۀ پیغمبر خدا ج است که در حدیثی صحیح از آن تعبیر به دروغ کرده‌‌اند، از ابوهریرهس روایت شده که پیغمبر خدا ج فرمودند: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ، إِلاَّ ثَلاَثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ (إِنِّي سَقِيمٌ) وَقَوْلُهُ (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذَا) وَقَالَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةُ، إِذْ أَتَى عَلَى جَبَّار مِنَ الْجَبَابِرَةِ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ ههُنَا رَجُلاً مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: مَنْ هذِهِ قَالَ: أُخْتِي فَأَتَى سَارَةَ، قَالَ: يَا سَارَةُ لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرُكِ، وَإِنَّ هذَا سَأَلَنِي فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّكِ أُخْتِي، فَلاَ تُكَذِّبِينِي فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ ذَهَبَ يَتَنَاوّلهَا بِيَدِهِ، فَأُخِذَ فَقَالَ: ادْعِى اللهَ لِي، وَلاَ أَضُرُّكِ فَدَعَتِ اللهَ، فَأُطْلِقَ ثُمَّ تَنَاوّلها الثَّانِيَةَ، فَأُخِذَ مِثْلَهَا أَوْ أَشَدَّ فَقَالَ: ادْعِي اللهَ لِي وَلاَ أَضُرُّكِ فَدَعَتْ، فَأُطْلِقَ فَدَعَا بَعْضَ حَجَبَتِهِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَمْ تَأْتُونِي بِإِنْسَانٍ، إِنَّمَا أَتَيْتُمُونِي بِشِيْطَانٍ فَأَخْدَمَهَا هَاجَرَ فَأَتَتْهُ»[[129]](#footnote-129). «ابراهیم÷ جزء در سه مورد دروغ نگفت. دو مورد در مورد ذات خداوند گفته‌اش: (من ناخوشم)[[130]](#footnote-130) و نیز گفته‌اش (شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد) و در روزی که او و سارا بر پادشاه ظالمی از پادشاهان ظلم پیشه گذر کردند، به پادشاه ظالم گفته شد: آنجا مردی است که زنی همراه اوست که از خوبان مردم می‌باشد، (کسی را) به نزد وی بفرست و در مورد آن زن از وی بپرس، گفت: این کیست، ابراهیم گفت: ایشان خواهرم است، و وی به نزد سارا آمد و گفت: ای ساره! در این زمین کسی غیر از تو و من مؤمنی وجود ندارد، و درباره تو از من پرسید و من گفتم: تو خواهر منی، پس مرا تکذیب نکن، پس حاکم کسی را نزد زن فرستاد، وقتی سارا داخل شد، به نزدش رفت که وی را لمس کند، که ناگهان دست‌هایش خشک شد! مرد گفت: خدا را برای من فریاد کن، و من ضرری به تو نمی‌رسانم، سارا، خداوند را زیاد خواند، پس آزاد کرد، سپس دوباره وی را گرفت، به همین صورت وی را گرفت و یا بیشتر، و گفت: خداوند را برایم فریاد کن و من ضرری به تو نمی‌رسانم، پس ولش کرد و رهایش کرد، و برخی از حاجبانش را صدا کرد و گفت: شماها یک انسان را برایم نیاورده­اید (چون خارق العاده است) بلکه وی شیطان است! وسپس هاجر را به عنوان کنیز به ساره بخشید و آنان را رها کرد.»

به فرمودۀ خلیل الرحمان÷ هیچکدام از این حرف‌های گفته شده دروغ نبودند بلکه در آن دقّت و ظرائفی در کلام و مبنا داشته­اند و بر اساس هدفی سودمند و راستین بوده­اند که ظاهر کلام دروغ جلوه می‌دهد، توجیه آن‌ها عبارت است:

* در گفته‌اش گفت: (من ناخوشم) مراد ابراهیم÷ بیماری روح و آزارِ دل از پندارگرائی و اوهام­پرستی و شرکِ مردم بود، ولی برداشت از سخن ایشان بیماری ظاهری بود. به این ترتیب عذر خود را از عدم شرکت در جشن سالیانۀ ایشان خواست، و ابراهیم÷ بدین وسیله آنان را فریفت تا به مأموریّت خود یعنی؛ شکستن بت‌ها بپردازد.
* در گفته‌اش (شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد)، در واقع ابراهیم÷ قصد فرار از عملکرد خود و یا انکار آن­را نداشت؛ زیرا همۀ آن‌ها می‌دانستند که این کار ابراهیم÷ است، در جواب از کلمۀ (بل) استفاده شده و این کلمه در زبان عرب حرفی برای اضطراب و انتقال است یعنی؛ اضطراب و روگرداندن از کلام سابق، و انتقال به معنی جدید. و هدف ابراهیم÷ گفتن دروغ نبود بلکه ذکاوت و باهوشی بود که خواست آن‌ها را متوجّه این نکته کند که از بتِ بزرگ بپرسید مگر نه این است که بزرگترین سر گروه بت‌ها او است و شما آن­را می‌پرستید و حلِّ مشکلات و رفع بلاها را از آن و از دیگر بتان می‌خواهید؟ و وی نگفت من اینکار را نکردم بلکه فقط با ذکاوت آن‌ها را متوجّه ضعف بت‌ها و پوچی آن‌ها نمود و این حقیقت است و اصلاً دروغ نیست.
* در طی سفر ابراهیم÷ و همسرش، وی به پادشاهی زورگو و ظالم گفت: که ساره خواهرم است، در واقع ابراهیم÷ صادق بود و سارا خواهر ایمانی وی بود و منظور وی از رابطۀ خواهری، ایمانی بود تا بدین وسیله می‌خواست که از نسل مؤمنان که فقط وی و همسرش بود از ظلم حاکم محافظت کند و همین توجیه را هم برای همسرش کرد و این کلام در ظاهر کذب است ولی در حقیقت صدق.

در این راستا بیانی ظریف برای دعوتگر هم نهفته است که در کار امر به معروف و نهی از منکر دعوتگر می‌تواند برای فریب دشمنانش، کلامی را که در ظاهر کذب ولی در حقیقت صدق باشد برای پیشبرد کار دعوت و رهانیدن خود از چنگال ظالمان بکار برد؛ چرا که طبق فرمودۀ پیغمبر خدا ج : «الحَربُ خدعَةٌ.»[[131]](#footnote-131) (جنگ بر مبنای مکر و فریب است.) و امر به معروف و نهی از منکر، جهادی است که قوانین آن در موردش صادق است.

وآخِرُ دَعْوَانا أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

فهرست منابع

1. قرآن کریم.
2. خالدی ،صلاح ، القصص القرآنی (عرض وقائع و تحلیل أحداث)، دمشق ، بیروت دارالقلم و الدارالشامیّة ، دوّم، 1428ه /2007م.
3. عبدالباقی، محمّدفؤاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، قاهره، دارالحدیث، 1422هـ /2001م.
4. رازی، فخرالدین محمّد بن عمر تمیمی شافعی، تفسیر الرازی(مفاتیح الغیب)، بیروت، دارالکتب العلمیة اوّل، 1421هـ /2000م.
5. ابن قیّم جوزیه، شمس الدین محمّد بن ابی بکر، مدارج السالکین بین منازل ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ٥﴾،تحقیق و تعلیق: محمّد معتصم بالله بغدادی، بیروت، دارالکتاب العربی، 1430هـ /2009م.
6. زیدان، عبدالکریم، المستفاد من قصص القرآن للدعوة و الدعاة، بیروت ، الرسالة، اوّل، 1423هـ / 2002م.
7. رشیدرضا، محمّد، تفسیر والقرآن الکریم ( تفسیرالمنار)، تحقیق: فؤاد سراج عبدالغفار، قاهره، المکتبة التوقیفیة، بی تا .
8. خالد، عمرو، قراءة جدیدة ورؤیة فی قصص الانبیاء،دارالمعرفة، پنجم، 1429هـ /2008م.
9. سعدی، عبدالرحمن بن ناصر بن سعدی، تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنّان، محقق: عبدالرحمن بن معلا اللویحق ، بیروت، الرسالة، اوّل، 1420هـ / 2000م.
10. خرم دل ، مصطفی، تفسیر نور، تهران ، احسان، چهارم، 1384هـ.ش.
11. طبری ، ابوجعفرمحمّد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب آملی، جامع البیان فی تأویل القرآن، محقق: احمدمحمّد شاکر، بیروت، مؤسسة الرسالة، اوّل، 1420هـ/ 2000م.
12. بغوی، محیی السنة، ابومحمّد حسین بن مسعود، تفسیر البغوی،تحقیقو تخریج احادیث: محمّد عبدالله عمرـ عثمان جمعه ضمیریةـ سلیمان مسلم حرش، بی جا، دار طیبة، چهارم، 1417هـ /1997م.
13. سید طنطاوی، محمّد، التفسیرالوسیط، موجود در نرم افزار المکتبة الشاملة، نسخه 12/3 و سایت www.altafsir.com.
14. تستری، تفسیرالتستری، موجود در نرم افزار الکتبة الشاملة، نسخه 12/3 و سایت www.altafsir.com .
15. بیضاوی، ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بن عمر بن محمّد شیرازی شافعی، انوارالتنزیل و أسرارالتأویل (معروف به تفسیر البیضاوی)، جمع‌آوری: محمّد عبدالرزاق مرعشلی،7 بیروت، دار إحیاء التراث العربی، اوّل، 1418هـ/ 1998م.
16. صابونی، محمّدعلی، صفوة التفاسیر، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، اوّل، 1419هـ/1998م.
17. سید قطب، ترجمه فارسی فی ظلال القرآن، مترجم: مصطفی خرم دل، تهران، احسان، دوّم، 1387هـ .ش.
18. شوکانی، محمّدبن علی بن محمّد، فتح القدیر الجامع بین فَنّی الروایة و الدرایة من علم التفسیر، بیروت، دارإحیاء التراث العربی ، دوّم ،1422هـ/ 2008م.
19. عزبن عبدالسلام، عزالدین، تفسیر ابن عبدالسلام،موجود در نرم افزار المکتبة الشاملة، نسخه 12/3 و سایت www.altafsir.com.
20. حقی، تفسیر حقی،موجود در نرم افزار المکتبة الشاملة، نسخه 12/3 و سایت www.altafsir.com*.*
21. جزائری، ابوبکر جابر، أیسر التفاسیر للکلام العلیّ الکبیر،مدینه منوره، مکتبة العلوم والحکم،پنجم، 1421هـ/2000م.
22. طنطاوی،عفیف عبدالفتاح، داستان پیامبران در قرآن،مترجم:ابوبکرحسن زاده، تهران، احسان، چهارم، 1386هـ .ش.
23. مصری،محمودابوعماد،قصص الانبیاء،مصر، دارالتقوا، اوّل، 1423هـ/2003م.
24. غزالی، ابوحامد محمّد بن محمّدغزالی طوسی، کیمیای سعادت،به کوشش: حسین خدیوجم،تهران،شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،پنجم، 1371هـ.ش.
25. اشقر،محمّدسلیمان عبدالله، القرآن الکریم با حاشیه زبدة التفسیر من فتح القدیر، دمشق وریاض، درالفیحیاء و دارالسلام، پنجم، 1416هـ/1994م.
26. قرطبی، ابوعبدالله محمّد بن احمد بن ابی بکر بن فرح، تفسیر القرطبی، موجود در نرم افزار الکتبة الشاملة، نسخه 12/3 و سایت یعسوب.
27. فخر رازی، محمّد بن عمر بن حسن رازی شافعی، مفاتیح الغیب من القرآن الکریم، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، بی تا.
28. قاسمی، محمّد جمال الدین، محاسن التأویل( التفسیرالقاسمی)، موجود در نرم افزار المکتبة الشاملة، نسخه 12/3.
29. ابوخلیل، شوقی، اطلس القرآن (أماکنٌ، اقوامٌ، اعلامٌ)، بیروت،دمشق، درالفکرالمعاصر و دارالفکر، دوّم، 1423هـ/2002م.
30. سیوطی، عبدالرحمن بن جلال الدین، الدرالمنثور، بیروت، دارالفکر،1993م.
31. شیجی، علاءالدین علی بن محمّد بن ابراهیم بغدادی، تفسیرالخازن( لباب التأویل فی معانی التنزیل)، بیروت، دارالفکر، 1399هـ/1979م.
32. آلوسی، ابوالفضل ، روح المعانی فی تفسیرالقرآن العظیم و السبع المثانی، بروت، دارإحیاء التراث العربی، بی تا.
33. شعراوی، تفسیرالشعراوی، موجود در نرم افزار المکتبة الشاملة، نسخه12/3.
34. نسفی، ابوالبرکات عبدالله بن احمد بن محمود حافظ الدین، مدارك التنزیل و حقائق التأویل،موجود در نرم افزار المکتبة الشاملة، نسخ 12/3.
35. شنقیطی، محمّدأمین بن محمّد مختار بن عبدالقادر جکنی، أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن، بیروت، دارالفکر، 1415هـ/1995م.
36. اندلسی، ابوحیان، تفسیر البحرالمحیط،بیروت، دارالفکر، بی تا.
37. سمرقندی، ابولیث نصربن محمّدبن ابراهیم، بحرالعلوم،تحقیق: محمود مطرجی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
38. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم حرانی، مجموع الفتاوی،محقق: انورالباز و عامر الجزار، محصر، دارالفاء، سوّم، 1426هـ/2005م.
39. بیّومی مهران، محمّد، بررسی تاریخی قصص قرآن، مترجمان: مسعود انصاری و سیّدمحمّد راستگو، تهران، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی، اوّل 1383هـ.ش.
40. خَفاجی، شهاب الدین احمد بن محمّد بن عمر، حاشیة الشهاب علی تفسیر البیضاوی،تحقیق: عبدالرزاق­مهدی، بیروت، دارلکتب­العلمیة، اوّل،1417هـ/1997م.
41. مودودی، ابوالأعلی، اصطلاحات چهارگانه در قرآن،مترجم: سامان یوسفی نژاد، تهران، احسان، اوّل، 1385هـ.ش.
42. میدانی عبدالرحمن، البلاغة العربیة أسسها و علومها و فنونها،موجود در نرم افزار المکتبة الشاملة، نسخه12/3.
43. حموی، ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت، دارالفکر، بی تا.
44. ابن أبی زمنین، ابوعبدالله بن أبی زمنین مری، تفسیر ابن أبی زمنین(مختصر تفسیر یحیی بن سلام)، موجود در نرم افزار المکتبة الشاملة، نسخه12/3.
45. ابن کثیر، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشی الدمشقی، تفسير القرآن العظيم، تحقیق: سامي بن محمد سلامة، بی­جا، دار طيبة للنشر والتوزيع، دوّم،1999 م.

1. - خالدی، القصص القرآنی (عرض وقائعَ و تحلیلُ أحداث، 1/81 و 82؛ شوقی ابوخلیل، أطلس القرآن (أماکنٌ، أقوامٌ، أعلامٌ)، ص 10 و 11؛ محمّد فؤاد عبدالباقی، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن، صص 30 و 31. [↑](#footnote-ref-1)
2. - رازی، مفاتیح الغیب، 13/211. [↑](#footnote-ref-2)
3. - خداوندﻷ نام هیچ میوه­ای را نبرده و این نماد این است که نامش مهم نبوده تا برای انسان مشخص گردد. [↑](#footnote-ref-3)
4. 1- از سنن و قوانین الهی آن است که عدم توبه و استغفار بعد از گناه و نافرمانی موجب هلاکت و نابودی انسان در دنیا و عقبی می­گردد. همانطور که در ندای آدم و حوا –علیهما السلام- نیز محرز است، خداوندأ در مورد یونس÷ نیز همین موضوع را متذکر شده اشت. یونُس÷ در میان تاریكی‌های شب و دریا و شكم نهنگ است که بعد از اینکه بخاطر نافرمانی قومش خشمناک از میان آن‌ها بیرون رفت، چنین با خدایش مناجات کرده: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ٨٧﴾ [الأنبياء: 87]. «‏‏‏‏‏‏‏معبودی (بر حق) جز تو وجود ندارد و تو پاك و منزّهی، (خداوندا) من از جملۀ ستمكاران شده‌ام (مرا دریاب !).» خداوند با فضل خود و این دعا وی را نجات داد، خداوند متعال می­فرماید: ﴿فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُ‍ۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٨٨﴾ [الأنبياء: 88].«‏دعای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها كردیم، و ما همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم (و در برابر دعای خالصانه، آنان را از گرفتاری‌ها می‌رهانیم).» در واقع اگر وی از زمره پرستشگران و موحّدان نبود نابود می­شد، خداوند می‌فرمایند: ﴿فَلَوۡلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُسَبِّحِينَ١٤٣ لَلَبِثَ فِي بَطۡنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ١٤٤﴾ [الصافات: 143-144]. «‏اگر او قبلاً از زمرۀ پرستشگران نمی‌بود. او در شكم ماهی تا روز رستاخیز می‌ماند.» [↑](#footnote-ref-4)
5. - (حسن): ابن ماجه (ش4251) / حاکم، المستدرك (ش7617) وشیخ آلبانی در تحقیق سنن ابن ماجه آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - (صحيح): بخاری (ش6307) / ترمذی (ش3259). [↑](#footnote-ref-6)
7. **-** (صحيح):مسلم (ش7034و7035). پیغمبر( ج) روزانه صد مرتبه با لفظ (أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَأَتُوْبُ إِلَیهِ.) توبه می­کردند.

   (صحيح): مسلم (ش1362) / ترمذی (ش300) / نسایی (ش1337). [↑](#footnote-ref-7)
8. - (صحیح): مسلم (ش7141). [↑](#footnote-ref-8)
9. - از جمله پیغمبر اکرم ج فرموده­اند: هركس دعاى زیر را بخواند، خداوند گناهانش را مى­آمرزد، اگر چه از میدان جهاد گریخته باشد: (أَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيْمَ الَّذِيْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْـحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَأَتُوْبُ إِلَيْهِ.)(من از خداى بزرگى كه هیچ معبودى بجز او «بر حقّ» وجود ندارد و زنده و پاینده است، آمرزش مى­خواهم و به سوى او توبه مى­كنم.) (صحيح): حاكم، المستدرك (ش2550). البته باید توجه داشد که توبه ارکانی دارد که بنده باید رعایت کند: 1- در ارتباط با گذشته، اظهار پشیمانی قلبی که بنده با استغفار، اظهار ندامتش را به درگاه خداوند ابراز می­دارد. 2- در ارتباط با حال، دست کشیدن از گناه. 3- در ارتباط با آینده، عزم قاطع بر عدم برگشت به آن. 4- و در صورتیکه حق الناس باشد جدای از موارد مذکور باید حقوق آن‌ها را بپردازد و یا حلالیّت بگیرد و در صورتی که ناتوان از پرداخت باشد و یا اظهارش موجب فتنه و عداوت گردد و یا غیر قابل جبران باشد مانند مسائل ناموسی، برای آن افراد که حقی بر وی دارند دعای خیر و بر کت و رحمت و مغفرت نماید. [↑](#footnote-ref-9)
10. - (صحیح):مسلم (ش275) / ابوداود (ش403) / ابن ماجه (ش59). [↑](#footnote-ref-10)
11. - ابن­کثیر،تفسیر القرآن العظیم، 1/135و136. [↑](#footnote-ref-11)
12. - البته علما در زمینه این وقت داده شده به شیطان اختلاف‌نظر دارند: برخی همچون بغوی آن را تا زمان دمیدن نفخ اوّل می‌داند و برخی آن­را تا زمان موجودیّت بشر بر روی کره خاکی می‌دانند تا امتحان بر آن‌ها انجام گیرد، ولی آنچه به نظر می‌رسد این است که خواسته شیطان یعنی؛ تا روز رستاخیز پذیرفته نشده است و آن می‌تواند اندکی قبل از پایان طول حیات دنیا باشد. نک: سعدی، تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام‌المنان، ص 716، طبری، جامع‌البیان فی تأویل القرآن، 21/241؛ بغوی، تفسیرالبغوی، 7/102. [↑](#footnote-ref-12)
13. - (صحیح): بخاری (ش2038) / مسلم (ش5807) / ابوداود (ش2472) / ابن ماجه (ش1779). [↑](#footnote-ref-13)
14. - نک: ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، 4/72و73؛ بغوی، معالم التنزیل،3/366و367؛ بیضاوی، أنوار التنزیل وأسرار التأویل، 2/396. [↑](#footnote-ref-14)
15. - نک: ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، 6/187. [↑](#footnote-ref-15)
16. - در قرآن، آیات زیادی مبنی بر تبعیت از شریعت وجود دارد كه این آیات، هرگونه تبعیّت و پیروی به غیر از راه و شیوه‌ای که شارع مقدّس آن­را تشریع نموده است، بدعت و حرام می­داند و این امر به گمراهی و تفرقه منجر خواهد گشت. از جمله می­توان اشاره نمود: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7]. «چیزهائی را كه پیغمبر برای شما (از احكام الهی) آورده است اجراء كنید، و از چیزهائی كه شما را از آن بازداشته است، دست بكشید.» همچنین پیامبر عظیم ‌الشأن ج می‌فرماید: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ.» «هرکس در این شریعت ما چیز تازه و نویی پدید آورده است مردود است.» پس از آنجائی که دین کامل است و نیازی به افزایش ندارد و پیامبر ج صراحتاً تشریع غیر از تشریع حق تعالی را مردود می‌داند پس جایی برای بدعت­های حسنه در دین نمی­ماند. حدیث مذکور: (صحيح): بخاری (ش2697) / مسلم (ش4590) / ابوداود (ش4608). [↑](#footnote-ref-16)
17. - (صحيح): بخاری (ش2697) / مسلم (ش4590) / ابوداود (ش4608). [↑](#footnote-ref-17)
18. - یکی از نام­های زیبای خداوندﻷ، رزّاق است. خداوندأ می­فرمایند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ٥٨﴾ [الذاريات: 58]. (‏تنها خدا روزي‌رسان و صاحب قدرت و نيرومند است و بس.)‏

    رزّاق یعنی؛ بسیار روزی­رسان و رزق دهنده. رزّاق تنها رزق و روزی­دهنده در جهان هستی است. اوست که رزق و روزی را بر اساس نیازها آفریده و به بندگان و موجودات می­دهد. رزّاق، دهندۀ رزق مادّی و معنوی، ظاهری و باطنی در دنیا و عقبی می­باشد. رزّاق به مؤمنان و موحدان در دنیا و عقبی رزق فراوان، پاک، والا، خاص و ویژه عطا می­کند. رزّاق روزی را برای هركس كه خود بخواهد گسترده و فراخ يا تنگ و كم مي‌گرداند. واقعاً در اين افزايش و كاهش نعمت نشانه‌های مهمّی برای مؤمنان است و اين­كه مواظب باشند مسبّب‌الاسباب را فراموش نكنند و تنها به اسباب چشم ندوزند.

    مؤمن در راستای توحید رازقیّت همیشه خداوند را رازق می­داند و در صورتیکه باطل را بر حق بخاطر رزقش ترجیح دهد و یا در کسب روزی فقط بر اسباب تکیه کند بی­شک در توحید رازقیّت به بیراهه رفته و آلوده به شرک شده است. مؤمن با توکّل بر خدا و اتّخاذ اسباب به جمع­آوری رزق که از تکالیف وی می­باشد، می­پردازد و میزان آن دست وی نیست و بر هر آنچه به وی رسد شکرگزار و راضی است. مؤمن با کسب روزی حلال سعی دارد دیگران را نیز از آن بهره­مند کند تا این صفت در وی تجلّی یابد و هرگز دیگران را از رزق و حق خود محروم نمی­کند. [↑](#footnote-ref-18)
19. - نک: بیضاوی، انوارالتنزیل و اسرارالتأویل المعروف بتفسیرالبیضاوی، 5/221؛ تستسری، تفسیرالتستری، 2/155. [↑](#footnote-ref-19)
20. - ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، 4/161 و 162. [↑](#footnote-ref-20)
21. - محمّد رشید رضا، تفسیرالمنار، 5/367. [↑](#footnote-ref-21)
22. - بیضاوی، تفسیرالبیضاوی، 2/98؛ محمّد رشید رضا، تفسیرالمنار، 5/367. ابن عبدالسلام، تفسیر ابن عبدالسلام، ص 42611، حقی، تفسیر حقی، 3/95. [↑](#footnote-ref-22)
23. - ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، 1/563؛ بغوی، تفسیرالبغوی، 2/289؛ جزائری، أیسرالتفاسر، ص 254 و 255. [↑](#footnote-ref-23)
24. - نک: زیدان، المستفاد من قصص القرآن، 1/70 تا 106 و ابن قیم جوزیه، مدارج السالکین، ص 72 تا 86 ـ 451 تا 468 ـ غزالی، کیمیای سعادت، 2/133 تا 148 و 527 تا 568. [↑](#footnote-ref-24)
25. - نک: بغوی، تفسیرالبغوی، 2/25. [↑](#footnote-ref-25)
26. - اشقر، زبدة التفسیر من فتح القدیر، ص 373. [↑](#footnote-ref-26)
27. - ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، 4/602؛ بغوی، تفسیرالبغوی، 5/43. [↑](#footnote-ref-27)
28. - ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، 1/478؛ طبری، تفسیرالطبری، 3/300. [↑](#footnote-ref-28)
29. - ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، 4/43. [↑](#footnote-ref-29)
30. - قرطبی، تفسیر قرطبی، 18/165؛ شوکانی، فتح‌الغدیر، 5/260. [↑](#footnote-ref-30)
31. - زیدان، المستفاد من قصص القرآن، 1/73 و 74 به نقل از (تفسیر القرطبی، 14/81 و 322 و تفسیرالقاسمی، 13/41). [↑](#footnote-ref-31)
32. - نک: امین صادق امین، الثبات علی این الله و أثره فی حیاة المسلم فی ضوء الکتاب و السنة، 1/118 تا 122. [↑](#footnote-ref-32)
33. - نک: امین صادق امین، الثبات علی دین الله و أثره فی حیاة المسلم فی ضوء الکتاب و السنة، 1/118 تا 122. [↑](#footnote-ref-33)
34. - (صحيح): بخاری (ش6416). [↑](#footnote-ref-34)
35. - ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، 4/154. [↑](#footnote-ref-35)
36. - فقها اتفاق‌نظر دارند که استعاذه از قرآن کریم نیست ولی قرائت و خواندن از سوی قرآن طلب شده است. جمهور فقها بر این باورند که استعاذه گفتن سنّت است و اندکی فقها همچون عطا بر این باورند که استعاذه گفتن واجب است. استدلال جمهور بر این است که امرهای صادره بر استعاذه از سوی قرآن حمل بر ندب می‌شوند، و دلیل حمل نکردن امر بر وجوب، اجماع سلفش بر سنّت بودن آن و اساس اجماع نیز سنّت نبودن است. پیغمبر أکرم ج، نماز را با تکبیر آغاز و با قرائت سوره الفاتحة ادامه می‌دادند. فقهایی که قائل بر وجوب آن می­باشند استدلال می­کنند که مواظبت پیامبر ج بر استعاذه و اینکه استعاذه مایه راندن شیطان می‌شود و «مالایتم الواجب إلا به فهو واجب» پس استعاذه واجب است. نک: قرطبی، تفسیرالقرطبی، 1/86؛ اوقاف و شؤون اسلامی کویت، الموسوعة الفقهیة الکویتیة، 4/6 و 7 به نقل از (البحرالدائق، 1/338؛ سعدی جلبی مع فتح‌القدیر، 1/203)، الرهونی، 1/424، المجموع، 3/325، المبسوط، 1/357. [↑](#footnote-ref-36)
37. - فخر رازی، مفاتیح‌الغیب من القرآن الکریم، 1/2755. [↑](#footnote-ref-37)
38. - قاسمی، محاسن‌التأویل (تفسیرالقاسمی)، 10/157. [↑](#footnote-ref-38)
39. - نک: سید قطب، ترجمه " فی ظلال القرآن"، 6/998-1007. [↑](#footnote-ref-39)
40. - (صحیح): مسلم (ش1928و1927) / ترمذی (ش2902و3367). [↑](#footnote-ref-40)
41. - (حسن): نسایی (ش5441) / ابن حبان (ش796). [↑](#footnote-ref-41)
42. - (صحيح): بخاری (ش5748) / ابوداود (ش5058). [↑](#footnote-ref-42)
43. - (صحيح): بخاری (ش3276) / مسلم (ش362و363). [↑](#footnote-ref-43)
44. - (صحيح): مسلم (ش360و361) / ابوداود (ش4723). [↑](#footnote-ref-44)
45. - (صحیح):مسلم (ش7286). [↑](#footnote-ref-45)
46. - مفسران در بیان انگیزه عملی که باعث اختلاف پسران آدم÷ شد، اختلاف‌نظر دارد، در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد:

    **دیدگاه اوّل:** هابیل گوسفند داشت و دامداری می‌کرد و قابیل نیز به زراعت و کشاورزی مشغول بود. هریک برای تقرب به خدا قربانی کردند. هابیل از میان گوسفندانش بهترین گوسفند را انتخاب کرد و آن­را قربانی کرد. قابیل هم بدترین گندم را از گندم‌هایش برداشت و قربانی نمود. آنگاه هریک قربانی خود را برداشتند و به سوی خداوند روی آوردند. آتش از آسمان فرود آمد و قربانی هابیل را خورد و قربانی قابیل را ترک کرد. قابیل فهمید که قربانیش پذیرفته نشده ­است، و قربانی برادرش پذیرفته شده پس حسد کرد و برادرش هابیل را به قتل رساند.

    **دیدگاه دوّم:** حوا در هر بارداری دختر و پسر دوقلویی را به دنیا می‌آورد. آدم÷، هربار دختری را به عقد پسر بار دیگر بنابر تجویز از طرف پروردگار درمی‌آورد، (البته باید توجه شود که ازدواج این خواهران و برادران بنابر قوانین خداوند که امروز حرام و دارای مشاکل و پیامدهای سوء اجتماعی، رفتاری، روانی و ژنتیکی و پزشکی است، قطعاً در آن زمان بنابر تجویز خداوند و صرفاً مجوزی بنابر ضرورت و موقتی بوده است.) اوّل قابیل با همزاد خود بدنیا آمد و بعد از وی هابیل با دختر همزاد خود. آدم÷ خواست دختر همزاد قابیل را که بسیار زیبا بود به ازدواج هابیل در آورد. قابیل از پذیرفتن آن خودداری کرد. گفت: من حق تقدم دارم این خواهر من است و من از برادرم به او سزاوارترم، آدم÷ توصیه قربانی به آن‌ها کرد و قربانی هرکدام پذیرفته شود، دختر زیبا از آن اوست، زمانی که قربانی قابیل بلعیده شد وی از روی حسد برادرش را به قتل رساند. قرآن به انگیزه عداوت و حسد پسر آدم هیچ اشاره‌ای ندارد و مهم این است که آنان در مسئله‌ای خاص که نمونه‌های آن در جامعه بشری امروز بس زیادند، وجود دارد که باعث کدورت و دشمنی گردیده است. نک: طباره، داستان پیامبران در قرآن، ص 89 و 90؛ ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، 32/81 تا 83؛ سیوطی، الدرالمنثور، 3/54 تا 56؛ خازن، تفسیرالخازن، 2/38؛ آلوسی، روح‌المعانی تفسیرالقرآن العظیم و السبع المثانی، 6/111 و 112. [↑](#footnote-ref-46)
47. - نک: بخش (2-3-3-5) گفتار و کردار نیک. [↑](#footnote-ref-47)
48. - (صحیح): مسلم (ش4482) / ابوداود (ش4270) / نسایی (ش4121) / ابن ماجه (ش3963). [↑](#footnote-ref-48)
49. - سید قطب، فی ظلال القرآن، 2/351و352. [↑](#footnote-ref-49)
50. - و نک: آیه 109 از سوره مبارکه بقره. [↑](#footnote-ref-50)
51. - نک: شعراوی، تفسیرالشعراوی، ص 335؛ قرطبی، تفسیرالقرطبی، 4/279؛ نسفی، مدارک التنزیل و حقایق التأویل، 1/227. [↑](#footnote-ref-51)
52. - شنقیطی، أضواءالبیان فی أیضاح القرآن بالقرآن، 1/55 و 3/81؛ ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، 1/223 و و 569 و 2/23؛ ابوحیان اندلسی، تفسیرالبحر المحیط، 2/329 و 8/260. [↑](#footnote-ref-52)
53. - خالدی، القصص‌القرآنی، 1/151 و 152؛ شوقی ابوخلیل، اطلس القرآن، صص 19 و 20. [↑](#footnote-ref-53)
54. - عبادت اسم جامعی که دربردارنده نهایت محبت به خداوند و غایت خشوع و ذلالت در برابر وی است، پس هرکس در برابر غیر خداوند خشوع نماید با وجود اینکه از وی متنفر باشد، عابد الهی نیست و هرکس غیر خدا را (در مقام عبودیت) دوست داشته باشد، و هرچند در برابرش کرنش نکند، وی؟؟؟ عابد الهی نیست. خداوند سبحان شایستگی غایت محبت را دارد، و در واقع او محبوب مطلقی است که چیزی و کسی غیر از او دوست داشتنی نیست، پس باید غایت و نهایت کرنش و خشوع در برابر او انجام گیرد، و خشوعی هم برای چیزی جز به خاطر وی نباید انجام گیرد ابن تیمیه، مجموع‌الفتاوی، 5/162. [↑](#footnote-ref-54)
55. - خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ٥٦﴾ [الذاريات: 56]. «من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام» برخی مفسرین همچون اندلسی، قرطبی، سمرقندی و ... بر این باورند که جز برای عبادت یعنی؛ جز برای اینکه موحد و یکتاپرست باشند، هدفی دیگر از خلقت آن‌ها وجود ندارد. نک: اندلسی، البحرالمحیط، 1/11 و 358؛ قرطبی؛ تفسیرالقرطبی، 17/55, سمرقندی، بحرالعلوم، 3/330. [↑](#footnote-ref-55)
56. - بیّومی، مهران، بررسی تاریخ قصص قرآن، 4/5. [↑](#footnote-ref-56)
57. - جهت دریافت مفاهیم ربّ، إله و حاکم نک: مودوی، اصطلاحات چهارگانه در قرآن، ص 61 تا 164 و نیز مقدمه تفسیر سوره انعام از سیدقطب، ترجمه­ی فی ظلال القرآن، 2/612 تا 657. [↑](#footnote-ref-57)
58. - نک: زیدان، المستفاد من قصص القرآن، 1/156 تا 169؛ محمّد بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآنی، 4/9 تا 14؛ طباره، داستان پیامبران در قرآن، ص 101 تا 108؛ خالدی، القصص القرآنی، 1/170 تا 184؛ عمر و خالد، قراءة جدیدة و رویة فی قصص الأنبیاء، ص 145 تا 153 و تفاسیر معتبر در زمینه آیات مربوطه. [↑](#footnote-ref-58)
59. - قرطبی، تفسیرالقرطبی، 10/211. [↑](#footnote-ref-59)
60. - (صحیح):بخاری (ش6411). [↑](#footnote-ref-60)
61. - ابن حجر، فتح الباری (ج1ص163). [↑](#footnote-ref-61)
62. - محمّد بیّومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن،4/9. [↑](#footnote-ref-62)
63. - شهاب‌الدین خفاجی، حاشیة الشهاب علی تفسیر البیضاوی (عنایة القاضی و کفایة الراضی)، 9/277؛ خازن، تفسیرالخازن، 7/153. [↑](#footnote-ref-63)
64. - نک: آیه 53 فصلت. [↑](#footnote-ref-64)
65. - رازی، مفاتیح‌الغیب، 17/174. [↑](#footnote-ref-65)
66. - همان. [↑](#footnote-ref-66)
67. - زیدان، المستفاد من قصص القرآن، 1/137 تا 146. [↑](#footnote-ref-67)
68. - محمّد رشید رضا. تفسیرالمنار، 12/50 و51. [↑](#footnote-ref-68)
69. - نک: رازی، مفاتیح‌الغیب، 24/132 تا 134. [↑](#footnote-ref-69)
70. - بیومی مهران، بررسی تاریخ قصص قرآن، 4/12. [↑](#footnote-ref-70)
71. - این مسئله در خطاب به پیغمبر اکرم محمّد مصطفی ج است که همانند قوم نوح، کافران و مشرکان خواهان دوری پیامبر ج از فقرای مسلمان شدند که خداوند چنین حکمی را صادر فرمودند. شنقیطی، أضواء البیان فی إیضاح‌القرآن بالقرآن، 3/264 و نک: آیه 28 سوره کهف. [↑](#footnote-ref-71)
72. - (صحیح): بخاری (ش2443) / مسلم (ش6747) / ترمذی (ش2255). [↑](#footnote-ref-72)
73. - بسیار مشاهده می‌شود مخالفان دین مبین اسلام، عملکرد مسلمانان و جایگاه آنان را در دنیای علم و پیشرفت و یا تناقض آن‌ها در گفتار و کردارشان وسیله‌ای برای متّهم‌کردنِ دعوتگران و بی‌ارزش بودن دعوت آن‌ها بیان می‌کنند. این افراد اگر با دقّت حتی اندک دقّتی بنگرند خواهند فهمید که اسلام چه در قرون اوّلیه و چه در آموزه‌های خود و چه در پیروان واقعی خود اثبات نموده آنچه که خیر و صلاح دنیا و عقبی برای بشر است مدّنظر داشته و دارد و مانعی بر سعادت انسان قرار نداده است، از جهت دیگر اشتباه و اعمال خلافِ مسلمانان و تناقض آن‌ها در عمل و گفتار هیچ دلیلی برای خطاکردن و نپذیرفتن قوانین خداوندﻷ نیست بلکه عذر بدتر از گناه است؛ چرا که اسلام هرکس را مسئول اعمال خود دانسته و هرکس باید به فکر دنیا و آخرت خود باشد. [↑](#footnote-ref-73)
74. - نوح÷ برای اثبات حقّانیتِ دعوتش چنین استدلال کرد، خداوند ـ می­فرمایند:

    ﴿وَقَدۡ خَلَقَكُمۡ أَطۡوَارًا١٤ أَلَمۡ تَرَوۡاْ كَيۡفَ خَلَقَ ٱللَّهُ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ طِبَاقٗا١٥ وَجَعَلَ ٱلۡقَمَرَ فِيهِنَّ نُورٗا وَجَعَلَ ٱلشَّمۡسَ سِرَاجٗا١٦ وَٱللَّهُ أَنۢبَتَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ نَبَاتٗا١٧ ثُمَّ يُعِيدُكُمۡ فِيهَا وَيُخۡرِجُكُمۡ إِخۡرَاجٗا١٨ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ بِسَاطٗا١٩ لِّتَسۡلُكُواْ مِنۡهَا سُبُلٗا فِجَاجٗا٢٠﴾ [نوح: 14-20].

    «در حالی که خداوند شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است. مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آن‌ها تابان، و خورشید را چراغ کرده است؟ خدا است که شما را از زمین به گونه شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند، و بعد شما را به گونه شگفتی از زمین بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است، تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید.» [↑](#footnote-ref-74)
75. - بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، 4/14 به نقل از (محمود شرقاوی، الأنبیاء فی القرآن الکریم،صص 133 و 134). [↑](#footnote-ref-75)
76. - نک: آیات 5 تا 12 سوره نوح. [↑](#footnote-ref-76)
77. - اینکه نوح÷ به طور کامل از دعوت دست کشید وحی الهی بود که به وی اعلام گردید دیگر کسی به وی ایمان نمی‌آورد، خداوند ـ می‌فرمایند:

    ﴿وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤۡمِنَ مِن قَوۡمِكَ إِلَّا مَن قَدۡ ءَامَنَ...﴾ [هود: 36].

    «به نوح وحی شد که جز آنان که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، هیچکس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد.»

    ولی دعوتگر باید همیشه در احوال مناسب انجام وظیفه کند و سماجت بر کفرِ کافران دلیلی به تعطیل کردن دعوت به طور کامل و مطلق نیست؛ زیرا ما موظّف به دعوت در زمان و احوال مناسب هستیم و هیچ علمی هم بر عدم هدایت آن‌ها نداریم. [↑](#footnote-ref-77)
78. - در اندازه درازا و پهنا و ماهیّت کشتی و چند طبقه بودن اختلافات بین علمای اسلامی و نیز کتاب تورات است، ولی واقعیّت آن است که روایات هیچ دلیلی بر صحّت خود و ضعف دیگر روایات ارائه نمی‌دهند تا امکان ترجیح قوی‌ترین دلیل وجود داشته باشد. آنچه در ماهیّت کشتی به اثبات رسیده، فرموده خداوند تعالی است که می‌فرمایند: ﴿وَحَمَلۡنَٰهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلۡوَٰحٖ وَدُسُرٖ١٣﴾ [القمر: 13]. (و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخ‌ها، سوار کردیم). راغب اصفهانی می‌گوید: دُسُر به معنای میخ‌ها و مفرد آن دَسار است و اصل دَسر به معنای دفع شدید با زور است، گفته شده: دَسَرهُ بالرُمحِ یعنی: او را با نیزه به زور دور کرد.) و در این زمینه اسرائیلیات و روایات ضعیفی وجود دارند که ارزشی برای استناد ندارند و جدای از این، فهم این مطلب ضروری نیست؛ زیرا اگر لازم بود قطعاً باری تعالی به آن اشاره می‌فرمودند. نک: راغب اصفهانی، المفردات، ص 314 و بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، 4/71 و 72. [↑](#footnote-ref-78)
79. - مفسّران در میزان فراگیری طوفان نوح÷ اختلاف نظر دارند، اکثر آن‌ها بر این باورند همه کره خاکی بجز کعبه را در بر گرفته و این تفکّر برگرفته از این است که نوح÷ را پیامبری برای تمامی بشر دانسته‌اند و نوح÷ در دعایش خواستار نابودی کلِّ کافران و حامیان آن‌ها بر روی زمین شد. (نک: نوح/26-27) ولی با این وصف نظر استاد محمّد عبده درخور توجه است: «...طوفان نوح÷ فراگیر تمامی زمین نبوده و تنها سرزمینی را که قوم نوح÷ در آنجا می‌زیستند فرا گرفت، چنان‌که مردمانی در چین بودند که غرق نشدند و دعای نوح÷ هم عام نبود و تنها کافران قوم او را شامل می‌شده است؛ چرا که او تنها به سوی قوم خویش فرستاده شده بود؛ زیرا پیامبر اکرم ج می‌فرماید: **«و کان کل نبیّی یبعث الی قومه خاصة و بعثت إلی اساس کافة.»** (تمامی پیامبران به طور ویژه برای قوم خویش فرستاده می‌شدند و من به سوی تمامی مردم برانگیخته شده‌ام.)، **(صحیح):** بخاری (ش335) / مسلم (ش1191)

    جهت مشاهده دیدگاه و تحلیل و بررسی آن‌ها و نظر مورّخان و زمین‌شناسان نک: همان، 4/78 تا 92. [↑](#footnote-ref-79)
80. - آنچه به ذهن می‌رسد او یک انسان است ولی تعبیر قرآن بیان از آن دارد که ذات و سایر اعمال او از بین رفته و آنچه در تخیّل می‌گنجد جز عمل ناصالح از وی نیست و هرکس چنین باشد مستحق شفقت نخواهد بود. نک: میدانی، البلاغة العربیة أسسها و علومها و فنونها، ص 84. [↑](#footnote-ref-80)
81. - سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا نوح÷ چگونه فرزندش را به سوار شدن کشتی فرا خواند در حالی او کافر بود و خداوندأ مجوِّز سوار کردن کافران را صادر نکرده بود. آیا شفقت پدری باعث فراموش شدن حکم الهی گردید؟ خداوند ـ تعبیری ظریف در جمله معترضه‌ای در مورد پسر نوح بیان می‌دارد و آن ﴿وَكَانَ فِي مَعۡزِلٖ﴾ [هود: 42]. در حالی که پسر نوح در مکانی دور و جدای از کافران بود. نوح÷ که توانسته بود پسرش را از کفّار دور سازد و وی نیز عزلت کرده بود، چنین به پدر وانمود کرده بود که وی از زمره مؤمنان است و بدین خاطر بود که وی را برای سوار شدن دعوت کرد و حتّی در صورت استنکافش از خداوندﻷ برایش طلب دعا نمود. و اینکه این پسر کیست؟ اسمش چیست؟ و چندمین فرزند نوح÷ است؟ از مبهمات قرآن است و نیازی به بیان در داستان نداشتند. خالدی، القصص القرآنی، 1/97 و 198. [↑](#footnote-ref-81)
82. - جودی، کوهی است که مُشرِف بر جزیره ابن عمر در طرف شرق دجله در شمال عراق در موصل می‌باشد. یاقوت حموی، معجم‌البلدان، 2/179. [↑](#footnote-ref-82)
83. - طباره، داستان پیامبران در قرآن، ص 114. [↑](#footnote-ref-83)
84. - بر این مبنا توصیه می‌گردد هرگز کسانی که حدود خداوند عظیم را رعایت نمی­کنند و تقوای الهی ندارند، در بسیاری از مسائل مانند معامله، ازدواج، روابط اجتماعی و خانوادگی، و ... قابل اعتماد نیستند و هر مسلمانی باید این اصل را در زندگی خود قرار دهد؛ چرا که مردم در نمونه‌های عملی زیان و گاه ضررهای غیر قابل جبران و بزرگی را دیده‌اند. [↑](#footnote-ref-84)
85. - **﴿**فَخَانَتَاهُمَا**﴾** (به آن دو خیانت کردند)؛ مفسرین در تفسیر آن بر این باورند که خیانت زن نوح و زن لوط در ایمان نیاوردن، نفاق و همکاری با دشمن آن‌ها و پخش اسرار خانواده و مؤمنان بود. البته خیانت آن‌ها انحراف از جاده عفّت نبود؛ زیرا هرگز همسر هیچ پیغمبری آلوده به بی‌عفتی نشده است. نک: خفاجی، حاشیة الشهاب / عنایة القاضی و کفایة الراضی علی تفسیرالبیضاوی)، 9/210؛ ابن أبی زمنین مری، تفسیر ابن أبی زمنین، 2/259؛ ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، 4/327. [↑](#footnote-ref-85)
86. - البته باید توجه داشت منظور از قطع رابطه مطلق با معاندین و مخالفان دینِ خدا و ستیزه­جویی کامل و همیشگی با آن‌ها نیست؛ زیرا در صورت عدم ارتباط چگونه می­توان ندای ایمان را به آن‌ها رساند؟ و حتّی در مواردی نیاز مسلمانان اقتضای ارتباط را دارد ولی باید در ارتباط با آن‌ها اصول و قوانینی را رعایت کرد، از جمله: عدم دوستی و موّدت با آن‌ها بجای دوستی با مؤمنان، عدم اعتماد و اعتقاد به باورها و عقاید آن‌ها، عدم یاری کردن آن‌ها خصوصاً در مواردی که باعث ظلم و تسلط بر مسلمانان شود و ... . [↑](#footnote-ref-86)
87. - شوق ابوخلیل، أطلس القرآن، صص 37-38، خالدی، القصص القرآنی، 1/303 تا 311. [↑](#footnote-ref-87)
88. - نک: نساء/125. [↑](#footnote-ref-88)
89. - نک: ممتحنه/4. [↑](#footnote-ref-89)
90. - نک: حج/78. [↑](#footnote-ref-90)
91. - نک: بقره/129. [↑](#footnote-ref-91)
92. - (صحیح): حاکم، المستدرک (ش4174) وامامان ذهبی وحاکم هم اسنادش را صحیح دانسته­اند. [↑](#footnote-ref-92)
93. - نک: بقره/127. [↑](#footnote-ref-93)
94. - نک: بقره/126. [↑](#footnote-ref-94)
95. - طباره، داستان پیامبران در قرآن، ص 169. [↑](#footnote-ref-95)
96. - در آیه فوق مشاهده می‌شود که ابراهیم می‌گوید: هیچ روز‌ی‌رسانی، هیچ شفادهنده‌ای، هیچ زنده‌کننده‌ای، هیچ مرگ‌دهنده‌ای، هیچ بخشنده‌ی گناهی وجود ندارد، مگر خدای متعال که پروردگار جهان است. این باور راستین هر مسلمانی هم می­باشد. [↑](#footnote-ref-96)
97. ، 2 و 3- برخی از مفسّرین در فهم این آیه دارای اشکال هستند: برخی همچون طبرسی و سیدقطب و ... بر این باورند که ابراهیم÷ در عنفوانِ جوانی بسر می‌برد. و دنبال حقیقت و معبود حقیقی خود بوده و در این مرحله پیامبر نبوده است و طی مراحل بعد از پرستشِ ستاره، بعد ماه، سپس خورشید، در آخر با ایمان به خداوند یکتا، موحّد و مؤمن می‌شود ولی این دیدگاه صحیح نیست؛ زیرا ابراهیم÷ در این مراحل پیامبر خدا بوده و بنابر سبیل فرض، مناظره و احتجاج با قوم خود بدین گونه صحبت کرده تا بدین وسیله معبودهای باطل که آن‌ها می‌پرستیدند و بدان فرا می­خواندند را بی‌ارزش کند و آن‌ها متوجه اللهأ گردند. نک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، 3/291-292 – طبری، جامع‌البیان فی تأویل القرآن، 11/477 به بعد – بغوی، معالم التنزیل، 3/159 و 160 – سید قطب، ترجمه، فی ظلال القرآن، 2/835-837. [↑](#footnote-ref-97)
98. - پدر ابراهیم، آزر نام داشت و کافر بود، خداوندﻷ می‌فرمایند:

    ﴿قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصۡنَامًا ءَالِهَةً إِنِّيٓ أَرَىٰكَ وَقَوۡمَكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٧٤﴾ [الأنعام: 74].

    «بدان گاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌هائی را به خدائی می‌گیری!! به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم.» [↑](#footnote-ref-98)
99. - ﴿سَلَٰمٌ عَلَيۡكَ﴾ سلام علیک یعنی؛ از طرف من در امانی و هیچ زیانی به تو نمی‌رسد، برخی هم گفته‌اند: یعنی خداحافظ. و برخی هم گفته‌اند: سلام نیکی انسان و بردباری وی است. نک: سوره فرقان آیه 63 و نجوی، معالم التنزیل، 5/235. [↑](#footnote-ref-99)
100. - اوّل بخش (4-1) ابراهیم بت‌شکن. [↑](#footnote-ref-100)
101. - یعنی؛ بعد از اینکه برای مراسم عید سالانه بیرون بروید. البته ابراهیم÷ این­را آهسته در میان قومش گفت به گونه‌ای که فقط مردی آن را شنید بعد وی گزارشِ گفته‌اش را داد، برخی از مفسّرین گفته‌اند: ابراهیم÷ این­را بعد از خروج قومش به گونه‌ای که فقط مردی از قوم شنیده بود، گفت که آن‌ها آن­را شنیدند. نک: بغوی، معالم التنزیل، 5/323 و 324، قرطبی، تفسیر القرطبی، 1/ 297 و 298، شوکانی، فتح القدیر، 3/591. [↑](#footnote-ref-101)
102. - ابراهیم÷ با چنین پیشنهادی به قوم خود در مقام استهزاء و به سخره‌گرفتن آن‌هاست و در عین حال بیانی منطقی برای تفهیم پوچ‌بودن و بی‌اراده بودن بتهاست و این گفته ابراهیم÷ انکارکردن شکستن بت‌ها توسط خود را نمی‌رساند بلکه هدف خردکردن قوم بت‌پرستی است که حل مشکلات و رفع بلاها را از بت‌ بزرگ و دیگر بت‌ها طلب می‌کنند بدون اینکه در عمل خود تفکر و تعقل نمایند. [↑](#footnote-ref-102)
103. - سیدقطب، ترجمه فی ظلال القرآن، 4/612. [↑](#footnote-ref-103)
104. - بخاری روایت می‌کند که وقتی ابراهیم را در آتش انداختند گفت: حسبی الله و نعم الوکیل. (خدا مرا کافی و بسنده است و او بهترین حامی و سرپرست است). (صحیح): بخاری (ش4564). [↑](#footnote-ref-104)
105. - خداوندأ فقط امر نفرمودند که آتش سرد باشد؛ زیرا احتمال داشت ابراهیم÷ سرما بخورد و اذیّت شود، بلکه امر فرمودند:" سرد و سالم باش." [↑](#footnote-ref-105)
106. - نیسابوری، الکشف و البیان، 8/152 – قرطبی، تفسیر القرطبی، 11/305 – رازی، مفاتیح الغیب، 21/190 – ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، 3/184 – زیدان، اعتضاد من قصص القرآن، 1/201 و 202. [↑](#footnote-ref-106)
107. - نک: ابن عاشور، التجیر و التنویر، 24/391 و 40 ـ آلوسی، روح‌المعانی، 23/248. [↑](#footnote-ref-107)
108. - ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، 1/446. [↑](#footnote-ref-108)
109. - زیدان، المستفاد من قصص القرآن، 1/206 و 207 به نقل از (تفسیر ابن کثیر، 3/183 و تفسیر القایمی، 2/262). [↑](#footnote-ref-109)
110. - زیدان، المستفاد من قصص القرآن، 1/208. [↑](#footnote-ref-110)
111. - سید قطب، ترجمه فی ظلال القرآن، 4/609. [↑](#footnote-ref-111)
112. 1. ابراهیم÷ برای پدر خود در حالی دعا کرد که کافر بود و این عملکردش در نزد اللهأ پذیرفته نشد و اسو­ه­ای برای مؤمنان نیست. خداوندﻷ می­فرمایند:

     ﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ إِلَّا قَوۡلَ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسۡتَغۡفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمۡلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۖ رَّبَّنَا عَلَيۡكَ تَوَكَّلۡنَا وَإِلَيۡكَ أَنَبۡنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ٤﴾ [الممتحنة: 4].

     «‏(رفتار و كردار) ابراهیم و كسانی كه بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه كه به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی كه بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و كینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی كه به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. (كردار و رفتار ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است) مگر سخنی كه ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌كنم، و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ كار دیگری نمی‌توانم بكنم. (این سخن، چیزی نیست كه بدان اقتداء كنید). پروردگارا ! به تو توكّل می‌كنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است (و همه‌ی راه‌ها سر به جانب تو دارد و به تو منتهی می‌گردد)».

     این دعا به صورت عام برای والدین مسلمان جایز است و در صورتی که کافر هم باشند می­توان برای آن‌ها طلب هدایت از خداوند ـ کرد. البته برخی از مفسّرین بر این باورند که برای آدم و حوا –علیهما السلام- دعا کرده است. نک: رازی، مفاتیح الغیب، 9/264. [↑](#footnote-ref-112)
113. رک: ابن حجر، فتح الباری شرح صحیح البخاری، 6/408 و409. [↑](#footnote-ref-113)
114. - جهت مشاهده دیدگاه‌های مختلف در این زمینه نک: محمّد بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، 1/152 و 153. [↑](#footnote-ref-114)
115. - مکّه در لغت از (مکّ) که به معنای مکیدن می‌باشد، و بعد از ساختن کعبه، مکّه و بَکّه نام گرفت و از این جهت که گناهان حاجیان را می‌مکد، مکّه نامیده شده است؛ زیرا وقتی حاجی، به حج و زیارت خانه خدا می‌رود، خداوندأ گناهانش را پاک می‌کند و همانند روزی می­باشد که از مادر به دنیا آمده و عاری از پلیدی گناه می‌باشد؛ چراکه ابوهریره روایت كرده است: «سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول: مَنْ حَجَّ لِلَّهِ، فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ.» «از پیغمبر ج شنیدم که هرکس برای خداوند حج کند درحالیکه همبستری و فسق و گناه نکرده باشد، (از حج در حالی) برمی­گردد مانند روزی که از مادرش متولد شده است.»

     و آن بکّة نیز خوانده می‌شود، که از بکی به معنای گریه‌کردن می‌باشد؛ شاید بدین دلیل بکة خوانده می‌شود که مردم در آنجا گریه می‌کنند. (نک: ابن فارس، مقاییس اللغة، 1/186) [↑](#footnote-ref-115)
116. - نک: بخش (4-1) ابراهیم بت‌شکن. [↑](#footnote-ref-116)
117. - (صحیح): بخاری (ش4563). [↑](#footnote-ref-117)
118. - خالدی، القصص القرآنی، 10/373. [↑](#footnote-ref-118)
119. - البته در این زمینه هیچ نص صحیحی در دلایل سفرش وجود ندارد و اسرائیلیات پوچی نیز در این زمینه جعل شده است. [↑](#footnote-ref-119)
120. - در اینکه همسرش ساره نام داشت نک: همان، 1/377 و 378 و حدیث شماره 2543 به روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-120)
121. - طبّاره، داستان پیامبران در قرآن، 188 و 189. [↑](#footnote-ref-121)
122. - نک: بیومی مهران، بررسی تاریخ قصص قرآنی، 7/129-132 و درباره نوباوگی و جایگاهی که فرزند نوباوه نزد بنی‌اسرائیل داشته است، نک: مقاله بیومی مهران، قصة ارض المیعاد بین الحقیقة و الاسطورة، صبری جرجیس، التراث الیهودی الصهیونی، ص 76، سفر پیدایش، 25:27-33، بیومی، اسرائیل، 75. [↑](#footnote-ref-122)
123. - (صحیح): بخاری (ش3364).

     رک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، 1/154؛ قرطبی، تفسیر القرطبی، 9/369؛ آلوسی، روح المعانی، 13/236. [↑](#footnote-ref-123)
124. - (صحیح): بخاری (ش4563). [↑](#footnote-ref-124)
125. - ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، 4/9؛ بسنجید با: بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، 2/297؛ آلوسی، روح المعانی، 23/128. [↑](#footnote-ref-125)
126. - در این باره نک: طبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، 2/510-511، 3/74. [↑](#footnote-ref-126)
127. - نک: قرطبی، تفسیر القرطبی، 15/101-104، تفسیر البیضاوی، 2/297؛ تفسیر طبری، 15/78-79. [↑](#footnote-ref-127)
128. - مهران فیومی، بررسی تاریخ قصص قرآنی، 1/132-133، بین یهودیان و مسیحیان با مسلمانان بگومگوها و ناهمواری‌های افزون بر اینکه در داستان ذبح در قربانی‌کردن کدامین پسر ابراهیم÷، اسماعیل یا اسحاق وجود دارد. جهت تفصیل و تحلیل دیدگاه‌ها، نک: همان، 1/134، 149. و بی‌شک نظر اسلام، اسماعیل÷ بوده است. [↑](#footnote-ref-128)
129. - (صحیح): بخاری (ش3385). [↑](#footnote-ref-129)
130. - نک: انبیاء/51-64. [↑](#footnote-ref-130)
131. - (صحيح): بخاری (ش3030) / مسلم (ش4637) / ابوداود (ش2638) / ترمذی (ش1675). [↑](#footnote-ref-131)